شخصیت حضرت علی بن موسی الرضا ؑ

علیه آلاف التحیة والثناء

نگارش :

احمد مدرس خوشنویس

دارای دو گراور رنگین { ترسیم عکس منسوب بآنحضرت
توسل منسوب بخواجه نصیر طوسی
باخط نگارندهٔ این کتاب

و گراورهای دیگر از آثار تاریخی مشهد

بضمیمه

سخنان حضرت رضا علیه السلام

در

۳۳ موضوع از نصایح اخلاقی واجتماعی

جمه منظوم یگانه عالم وادیب فرزانه آقای حاج میرزا محسن عماد

بها ۲۵ ریال

طهران تیرماه ۱۳۲۶ شمسی مطابق ۱۴ شعبان ۱۳۶۶ هجری قمری

شخصیت امام علی بن موسی الرضا

علیه آلاف التحیة والثناء

نگارش

احمد خوشنویس

بضمیمه

ترجمه منظوم قصیده عربی آنحضرت

در نصایح اخلاقی و اجتماعی

از طبع اختصاصی مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی

چاپخانه علمی

دیباچه

از اوان رشد بواسطهٔ ذوق فطری اشتیاق فراوانی بخواندن سخنان بزرگان داشتم واز شنیدن تاریخ زندگانی پیشوایان دین و بزرگان اهل حقیقت و افعال و اقوال آنان گشایش و سروری در دل من پدیدار میشد که آن گشایش را در اشتغالات دیگر که هم سالان من بدان می پرداختند در نمی یافتم از اینرو بر خلاف دیگر هم کنان خود بیشتر هنگام وقت خودرا صرف خواندن این قبیل کتب می نمودم .

بهم نشینی اهل معنی و اهل حقیقت تمایل فراوانی داشتم وازمردم سست عنصر وبی حقیقت سخت متنفر وگریزان بودم درد حقیقت جوئی در نهاد من بطوری نفوذ داشت که بکلی مرا بخود مشغول ساخته واز دیگران فارغ نموده بود .

گرچه نیرنگهای طبیعت و مقتضیات نفسانی مرا از آن لذایذ و خوشوقتیها باز داشته و نتوانسته ام از حضیض تن پرستی که حجاب کمال است گامی فراتر نهم و برای ریشه کن نمودن اوصاف رذیله تدبیری براندیشم لیکن تا اندازه ای دریافته ام که تظاهرات عالم محسوس و آرایش گوناگون جهان ناپایدار که سرا پا آمیخته با مکررات و تغییرات و رنج و محنت و کون و فساد است شایستهٔ دل بستگی وعلاقه مندی نمی باشد .

آدمی باید دقایق ولحظات گرانبهای عمرخویش را مصروف چیزی بدارد که موجب حیات ابدی قلب و گشایش روان انسان باشد .

آری خواجهٔ شیرازی خوب فرماید :

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوش آندمی که از این چهره پرده بر فکنم

باز خواندن و مطالعهٔ تاریخ مردان خدا و پیشوایان دین وشنیدن گفتار و کردارشان که سراسر دستور اخلاق پسندیده وسرمشق تکامل اخلاقی و معنوی است بهترین وسیلهٔ تذکر و یاد آوری و انتباه انسان از خواب سنگین غفلت ، و توجه بعالم ماوراء الطبیعه است

با اینکه تا کنون در شرح حال و ترجمهٔ سخنان بزرگترین پیشوای اسلام حضرت علی ع کتابهای بسیاری بتازی و پارسی نگاشته شده ولی شرح حال بعضی از پیشوایان ما مانند یگانه محبوب و ولی خدای یکتا امام علی بن موسی الرضا ع که تاریخ زندگانیش آمیخته با بالا ترین مراتب علم و دانش و فضائل نفسانیه است بر غالب پارسی زبانان نامعلوم مانده بود تا اینکه اخیراً یکی از دانشمندان در شرح حال آن حضرت کتابی بفارسی نگاشته و اینجانب هم درهمان هنگام که قصیدهٔ اخلاقی آنحضرت بتوسط یگانه فاضل دانشمند والد محترم ترجمه شده بود دربغم آمد که رسالهٔ مزبور از مقدمه و شمه ای از تاریخ زندگانی آن حضرت تهی گردد بنا براین با نبودن وقت و مجال وسیع برای سنجش تواریخ نمونه ای از سیرتهای آنحضرت را برای دانشمندان نگاشتم که دارندگان آن رساله درضمن اینکه مختصری از ترقیات و تمدن اسلام در دورهٔ مأمون مستحضر میگردند از مقام عظمت علمی و اخلاقی آن راهنمای بزرگ نیز اطلاع پیدا نمایند

احمد خوشنویس فروردین ۱۳۲۴

تقریظ ذیل را استاد دانشمند آقای حاج میرزا محمود شهابی خراسانی استاد دانشگاه تهران و مدیر مجله ایمان بر این کتاب نوشته‌اند

بسمه تعالی شانه

امروز که سیطره شئون مادی کم و بیش بر دلهای مردم چیره گشته و مظاهر گوناگون طبیعت چشم بینش جهانیان را خیره کرده و خواهی نخواهی جوامع بشری بماده پرستی رو آورده ، و بر اثر آن اخلاق فاضله و ملکات نفسانی را ه انحطاط و تنزل پیش گرفته و صفات شهوت و غضب و خودخواهی و دیگر خویهای زشت و ناپسند در خط پیشرفت و ارتقا افتاده ، و در نتیجه این همه شور و غوغا ، آشوب و بلا ، دشمنی و جدال ، فتنه و فساد ، خونریزی و ویرانی ، دربدری و سرگردانی برای جهانیان پیش آورده و بالاخره بشر را از اوج ملکوت سعادت منحرف و بحضیض ناسوت شقاوت منعطف ساخته است .

برخردمندان فاضل و دلبستگان به تهذیب و تعدیل جامعه بیش از همه وقت ضروراست که کمالات نفسانی و امور معنوی رافرایاد مردم آورند و ایشان را بصفات فاضلهٔ روح و جهات و شئون مربوط بعالم ملکوت متوجه سازند تا اندك اندك راه سعادت حقیقی بروی مردم باز شود و سرگشتگان وادی ضلالت بشاهراه هدایت وارد گردند .

یکی از کارهائی که در راه این مقصود بسیار سودمند میباشد این است که شرح حال پیشوایان و بزرگان که مظاهر راستی و درستی و وارستگی و آراستگی بوده و حرکات و سکنات و افعال و اقوال ایشان بهترین سرمشق بشمار میرود بر مردم خوانده شود .

آقای احمد خوشنویس که از جوانان فاضل و مهذب و ازعلاقمندان به نمو ایمان ، نفوذ دین و رواج ملکات راقیه میباشند باین کار سودمند متوجه گشته و بسیار مایهٔ خورسندی است که توفیق یافته در بارهٔ شخصیت و فضایل نفسانی یکی از پیشوایان بزرك مذهب کتاب مطبوعی تألیف نموده و در دسترس جامعه بگذارند .

امید است کتاب مزبور مورد استفادهٔ عموم واقع و درآینده سعادت با ایشان مساعد شود که از این رشته تعقیب و به موفقیتهای شایان نائل شوند

تهران سه شنبه دهم خرداد ماه ۱۳۲۲

محمود ـ شهابی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ نخستین

نیاز عالم بشریت براهنمایان

در نهاد کوچکترین ذره‌ها و شراشر گیتی پرتو وجود ناب و کمال مطلقی پیوسته درتابش است که پایهٔ آفرینش با او استواراست و چرخ گیتی با فروغش درگردش ، **اگر اندکی توجهش رااز کاینات فراگیرد رشتهٔ ترتیب ازهم گسلد و کارگاه آفرینش ازحرکت بیفتد .**

برای آن هستی بی کران و نامتناهی که بالاتر از تصورات و افکار ناقص ما است و در عین حال از کثرت پیدائی در خلال هر موجودی دلایل وجودش آشکار است دو جهت فرض میشود جهت ظاهر و جهت پنهانی و بطون

جهت باطنی حق عبارت از یکتائی صرف و غیب مطلق است که پذیرای ادراك نیست و کثرت وجودی و نسبی در آنجا وجود ندارد .وظاهر آن که جنبهٔ تعلق علمی خداوند بانواع موجودات . وثبوت فرضی اعتبارات برای وی میباشد تعبیر به کثرت علمی و باصطلاح مخصوص اهل توحید عالم اعیان ثابته و کلیات و عالم حقایق بسیطه گفته میشود .

چنانکه آفتاب هنگام تابش دارای یك رنك است و پرتو آن برنك شیشه‌ها رنگین و گوناگون دیده میشود و از هر شیشه‌ای فراخور آن تابیدن گیرد آفتاب بی نشان حق هنگامیکه خواست ازپس پردهٔ غیب خودنمائی فرماید و پرتو طلعت خود را در آئینهٔ موجودات پدیدار سازد چون هر کدام از اوصاف و اسماء خداوند که سلطنت کلیه در نهاد موجودات دارند ذرات این عالم را بر حسب تناسب مانند ذرات نظام شمس بطرف خودجذب مینمایند (۱) و موجودات عالم نیز هر کدام بر حسب سنخیت و اختلاف غریزه تحت تصرف و تربیت یکی از اسماء همجنس خود که مرکز او استواقع میشود بنا بر این استعدادی که در خاطرهٔ موجودات نهفتهٔ شده مختلف است ناچار میان موجودات خارجی از لحاظ اختلاف جنسی و مظهریت مزاحمت حاصل میشد .

---

(۱) مولوی میفرماید :

«پادشاهان مظهر شاهی حق ‏ ‏ ‏ عالمان مرآت آگاهی حق»
«خلق راچون آبدان صاف و زلال ‏ ‏ ‏ واندران تابان صفات ذوالجلال»

نسیم فیاضیت و عنایت پروردگار وزیدن گرفت برای رفع تنازع و اختلاف موجودات مصلح و نمونهٔ کاملی را برگزید واورا ازمیان موجودات به تفوق و برتری اختصاص داد تا سازمان اجتماع آشفته نگردد وشالوده تکامل با شخصیت او استوار شود.

جامعهٔ بشر را از حضیض طبیعت بسوی ترقی و معرفت کردگار سوق دهد و به شاهراه استقامت و تعالی بکشاند و با نیروی معنوی خود آنان را به حرکت کوهری و سیر تکاملی که در کلیه موجودات حکم فرما است رهبری فرموده بکمال مطلوب برساند. چنان شخصی نبی حقیقی و قطب ازلی است که با عبارت واضحتر از آن تعبیر به حقیقت محمدیه ص میشود که وجودش نمایندهٔ همهٔ اسماء و نمونه اسم جامع الهی است.

چون این سفارت آسمانی و تفوق ذاتی از تجلی خاص باریتعالی (فیض اقدس) در آئینهٔ دل پیغامبران حاصل میشود و آنان را از دیگران امتیاز میدهد هر یك از افراد بشر نیز بسبب خودخواهی و حب ذات که در سرشت او گذاشته شده آرزومند اشغال و نیل باین مقام باشند تا بدین واسطه به نظایر وهمکنان خود برتری بجویند از این رو سفرآء الهی باید برای اثبات امتیاز خود دستاویزی داشته باشند که دیگران درمقام دعوی نتوانند باآنان برابری نمایند و آن داشتن معجزه است.

شخص نبی دو رشتهٔ توأم دارد: رشته نبوت، رشتهٔ ولایت. ولایت رشتهٔ تکامل نفسانی و تطورات معنویه او میباشد که شخص نبی با این رشته ارتباط وپیوستگی باحق پیدا کرده و مانند آئینه‌ایکه در جلو آفتاب قرار گیرد پرتو تجلیات ذات و صفات و اسماء حق پی‌درپی در آن تابش نموده و بدین‌وسیله از مبدء فیاض وسرچشمهٔ هستی اخذفیض و حرارت نموده وبارشتهٔ نبوت مبعوث به تربیت مردم میشود و کاروان گمراه بشررا بشاهراه سعادت میآورد (١) و همان طور که درجات نبوت با اختلاف دوره‌ها در درجات تکامل مختلف و متفاوت است،

درجات ولایت نیز مانند نبوت در عمومیت و خصوصیت مختلف است و چون پیغمبر اسلام دارای نبوت کلیه عامه است باید درجهٔ ولایت او نیز عمومیت و کلیت داشته باشد.

چون معلوم شد که مقام نبوت مقام تبلیغ و دعوت مردم بسوی توحید

(١) ابن خلدون مغربی اشبیلی درمقدمهٔ تاریخ خود فصل ٢٢ میگوید « قوت و نیروی نفوس انبیا باندازه ایست که استعداددارند درمادهٔ موجودات تصرف نمایند و ماهیت آنان را تغییر دهند و بافرشتگان آمیزش وپیوستگی پیدا کنند،

است و مقام ولایت تکمیل توحید بشر است بنا براین جامعهٔ بشر پس از قوهٔ رسالت نیاز مبرمی به قوهٔ ولایت دارند.

زیرا تکلیف تشریعی و قانونی از برای سلسلهٔ بشر که پیوسته بعرصهٔ وجود میآیند استمرار داشته و نفوس انسانی نیز بسوی تکامل در حرکتند و الا باید گفت که جزو جمادات بوده و قابل ترقی اخلاقی و معنوی نیست و از این جهة باید اشخاص بلندضمیری در این جهان باشند که قدم بقدم با بشر راه رفته و رموز تکامل و تربیت را باو بیاموزند و احتیاجات بشر را در مراحل مختلف و دوره‌های گوناگون از لحاظ قانون و تربیت تأمین نمایند.

و از آنجائیکه تبلیغ احکام با وجود مقدس پیغمبر اسلام بپایان رسید ناگزیر بعد از رحلت آن حضرت جهت حفظ احکام و تربیت معنوی جامعهٔ بشر باید کسی پیدا شود که از جهت شایستگی جاگزین مقام نبوت بوده و وارث ولایت مطلقهٔ او باشد بس.

وجود دوازده تن جانشین که حافظ معنویت آن حضرتند در میان جامعه طبق قانون خلقت بایسته و حتمی است و الا تربیت کاملهٔ بشر و تبلیغ احکام ناقص میماند و نسبت نقص بر آفریدگار و مربیان بشر و آورندگان کتاب آسمانی ناشایست و نارواست زیرا گردش جهان وعالم ستارگان با این بزرگی که هنوز فکر بشر بکوچکترین ذره ای از آنها پی نبرده وقتی روی نظم و ترتیب باشد عالم انسان و بشر که طبق تقریر بزرگان خود حقیقت یك عالم بزرگی است چگونه میتواند بی سرپرست ونظم و ترتیب باشد و از این جهت با قضاوت عقل لازم است که هر پیغمبری پس از خود جانشینان شایسته‌ای بسراهروان عالم توحید معرفی فرماید و این موضوع در پیغمبران سابق نیز مورد نظر بوده بلکه وظیفهٔ مخصوص خدائی شمرده میشد.

چنانکه موسی ع بعد از خود شمعون و عیسی ع پس از خود یوشع را جانشین خود معرفی کرده و چنانکه بامدارك قطعی بما ثابت شده پیغمبر اسلام نیز در حال حیات خود کسانی را که شایستگی چنین مقامی را داشته باشند بهمه شناسانیده و به یاران درست کار خود پیش از وقت و در موقع خود معرفی کرده است.

برای اثبات مقصود شواهدی را ذیلا ذکر میکنیم.

سیدعلی بن شهاب همدانی قده (١) درمودت دهم از رسالهٔ مودة القربی

(١) سیدعلی بن شهاب الدین محمد نسبش بچند واسطه بحضرت زین‌العابدین ع میرسد مرید شیخ شرف‌الدین محمود بن عبدالله مزدقانی است سه فقره ممالك دنیا را گردش نموده و در ٧٨٦ در ماوراء النهر در گذشت و بختلان نقل کرده و آنجا بخاك کش کردند. ص ١٠٩ ریاض العارفین چاپ سنگی

قریب هشت حدیث در اختصاص امامت بعد از پیغمبر اسلام بدوازده‌نفر از بزرگان اصحاب نقل میکند از آن جمله از شعبی و او از عمرو بن‌القیس نقل میکند که ما دسته جمعی حلقه کرده و نشسته بودیم و عبدالله بن‌مسعود نیز میان‌ما بودعربی آمده‌و پرسید عبدالله بن‌مسعود میان‌شما کیست ؟ عبدالله بن مسعود خود را معرفی کرده عرب گفت: آیا پیغمبر شما عدهٔ جانشینان خود راپس از خود معین فرموده است ؟ ابن مسعود گفت : آری بشمارهٔ نقباء بنی اسرائیل .

و نیز از عبدالملك بن‌عمیر از جابربن سمرة نقل میکند که من با پدرم در حضور پیغمبر اسلام بودیم و شنیدم که میفرمود: بعداز من‌دوازده نفر برای من جانشین خواهند بود بعد چیز آهسته‌ای فرمود از پدرم‌پرسیدم که چه فرمود ؟ گفت فرمود همهٔ ایشان از خاندان بنی هاشم خواهند بود

شیخ‌سلیمان‌حنفی بلخی در کتاب‌ینابیع‌الموده‌ازموفق بن‌احمدخوارزمی‌و او با اسناد خود از ابوسلیمان نقل میکند که من از پیغمبر اسلام شنیدم فرمود : شبی که سیر ملکوت این عالم کردم خداوند خطاب فرمود :

آمن‌الرسول‌بما انزل‌الیه من ربه یعنی پیغمبر گروید‌به‌چیزیکه خداوندباو فروفرستاده گفتم: مؤمنین نیزایمان آوردندخطاب رسید ـ راست گفتی ای محمد ص من بر اهل زمین نگاهی کردم‌ازمیان ایشان ترابرگزیدم دوباره نگاهی کردم علی ٤ را برگزیدم و او را باسم خود نامیدم‌ای‌محمد تو و علی و فاطمه و حسن وحسین و ائمه‌از فرزندان حسین‌ع را ازنورخود بیافریدم و دوستی شما را بساکنین‌آسمان‌و زمین عرضه داشتم کسی که پذیرفت از مؤمنین است و کسی که انکار کرداز کفار محسوب شد.

ای محمد ص اگر بنده‌ای از بندگان من عبادت ورزد بطوری که از دیگران ببرد و بمن بپیوندد و یا از گرسنگی وروزه‌مانندخیك پوسیده شود ولی منکر ولایت شما باشد‌او را نیامرزم .

آیا میخواهی که آنان را به‌بینی ؟ گفتم آری؛خطاب رسید بطرف راست عرش نگاه کن وقتی نگاه کردم علی ٤ وفاطمه، حسن، حسین،علی بن‌حسین ٤ ، محمدبن‌علی ٤، جعفربن‌محمد ٤، موسی‌بن‌جعفر ٤ علی‌بن‌موسی ٤ محمدبن‌علی ٤، علی‌بن‌محمد ٤، حسن‌بن‌علی ٤ ، ومحمدبن‌حسن ٤ را دیدم‌میان ایشان مانند ستارهٔ درخشان بود ، خدا فرمود اینان حجت‌های من بر بندگان من میباشند و جانشینان‌تواند .

صاحب صحیح‌بخاری (۱) باسه طریق و درصحیح مسلم(۲) بانه سند و ابوداود (۳) در سنن خودش از سه سند وترمذی(٤)با یك سند وحمیدی در جمع بین‌الصحیحین از سه طریق نقل کرده‌اند که جانشینان پیغمبر اسلام بعد از او دوازده نفراند و همه شان‌باید از خاندان قریش‌باشند.

ابراهیم بن‌محمدجوینی خراسانی حموینی در کتاب فرائدالسمطین که در سال ۷۱٦ ھ از تألیف کتاب مزبور فارغ شده پنج حدیث باپنج سند در خصوص امامت این دوازده نفر نقل میکند

محمدبن طلحه شافعی در کتاب مطالب‌السؤل‌جهت انحصارجانشینان پیغمبر اسلام به دوازده نفر دلیل چندی آورده که ذیلا ذکر میشود:

۱ ـ ریشه و اساس اسلام اقرار بوحدانیت حق و رسالت است‌وهر یك از این دو گواهی لااله‌الاالله محمد رسول‌الله از دوازده‌حرف‌مرکب است و امامت فرع ایمان است پس باید مانند این دو اصل دوازده حرف باشد .

۲ ـ شمارهٔ نقباء بنی اسرائیل بتصریح قرآن دوازده است‌پس شمارهٔ نقابت همچنانکه دوازده شد باید شمارهٔ کسانیکه دارای رتبهٔ امامتند دوازده باشد .

۳ ـ گردش امور جهان نیازمند زمان است و زمان عبارت‌از شب‌و روز است و هر کدام دوازده ساعتند پس مصالح جهان‌نیازمند به دوازده باشد و چون مصلحت مردم نیز محتاج به امام است لازم است عدد امام‌نیز مطابق ساعت زمان باشد .

٤ ـ اسباط بتصریح قرآن دوازده است‌وهادیان اسباط دربنی‌اسرائیل ۱۲ نفر بودند پس باید ائمهٔ اسلام نیز دوازده نفر باشند .

---

۱ ـ ابو عبدالله محمدبن‌اسماعیل جعفی بخاری در ۲٥٦ در گذشته است و جامع صحیح از اوست که ۲۹۰۰ حدیث انتخاب و نقل کرده‌است

(۲) مسلم وفاتش در سال ۲٦۱ بوده است .

(۳) ابوداودسلیمان بن‌اشعث بن‌اسحق سجستانی یکی‌ازحفاظ حدیث‌اهل سنت و سنن وی یکی از کتب صحاح ششگانهٔ اهل سنت شمرده می‌شود پانصد هزار حدیث از پیغمبر اسلام‌نقل کرده دربصره سال ۲۷٥ در گذشته

(٤) ترمذی ابوعیسی محمدبن سورة‌الضریر از شاگردان بخاری بوده در ترمذاز حوالی بلخ‌سال ۲۷۹ در گذشته از کثرت هوش‌وحافظه باو مثل میزدند از تألیفات‌او کتاب سنن از صحاح ششگانهٔ اهل سنت و شمائل‌محمدیه ص است

۵ - آفتاب وماه سبب روشنائی این جهانند و هر دو محتاج دوازده برجند پس باید هادیان قلوب که روشنائی بصیرت مردم به ایشان موقوف است نیز دوازده باشند.

صاحب ینابیع المودة ازقول بعضی محققین نقل میکند که گفته :

« احادیث واردهٔ در خصوص دوازده نفر جانشینان پیغمبر اسلام با اسناد و طرق زیادی مشهور گردیده و با دلالت روزگار و مرور زمان معلوم شده که مقصود پیغمبر اسلام از این دوازده نفر همان جانشینان از خاندان و فرزندان خودش بوده زیرا اگر بگوئیم مقصود آن حضرت از این حدیث خلفاء و اصحاب آن حضرت است درست در نمیآید زیرا عدهٔ آنان از دوازده کمتر بوده و اگر بگوئیم مراد خلفای اموی بودند عدهٔ آنان ازدوازده بیشتر بوده وعلاوه با اخلاق ذمیمه وظلمی که نسبت بآنان داده شده (غیر از عمر بن عبدالعزیز) شایستهٔ امامت نبوده اند (۱) و از طرفی هم از خاندان بنی هاشم نیستند زیرا آن حضرت فرموده همه شان از این خاندان باید باشند و نیز از حدیث جابر بن سمرة وبواش کردن صدای آن حضرت درخصوص تعیین خاندان معلوم شد که روایت مزبور ترجیح دارد زیرا امویان از خلافت بنی هاشم دلخوش نبودند.

و اگر بگوئیم مراد خلفاء خاندان عباس بودند شمارهٔ آنان نیز از دوازده بیشتر است پس ناچار باید این حدیث را فقط شامل دوازده نفر جانشینان و فرزندان آن حضرت بدانیم زیرا ایشان از حیث علم و تقوی و شرافت خاندان و فضیلت ذاتی و جلالت قدر بر همهٔ اهل دورهٔ خود تفوق و برتری داشتند وعلومشان با اتصال ارثی ازپدران خودشان به پیغمبر اسلام میرسد و مؤید اینکه دوازده تن از جانشینان آن حضرتند حدیث ثقلین و دیگر احادیث متواتره است .»

برای اینکه خوانندگان بیشتر براین مطلب وارد شوند و ذهن آنان بیشتر روشن شود دنبال این مقدمه که درواقع دلیل بزرگی است دلیل دیگری میآوریم.

---

(۱) زیرا طبق آیهٔ لاینال عهدی الظالمین که خدا میفرماید بعهد من ستمکاران نرسند هر کسی، که بوسیلهٔ غلبه و نفوذ ووسایل دیگر بریاست مسلمین برسد امام نمی‌شود و کسی که معصوم نیست نمیتواند با استقامت و اعتدال خود را متصف نماید و از رعایت حد وسط منحرف نشود وچنان کسی ظالم شمرده می‌شود زیرا از راه مستقیم اعتدال بیرون آید و با شهادت عقول سلیمه این دوازده تن معصوم بوده اند و بنا بر این کسی جز ایشان شایسته مقام امامت نباشد.

دلیل دیگر در اینکه پس از پیغمبر

وجود دوازده نفر جانشین لازم بود

بطوری که تاریخ نشان میدهد ظهور پیغمبر اسلام هنگامی اتفاق افتاده که اصول بربریت و توحش در سرتاسر جزیرة العرب در میان جامعه حکمفرما بود،

محیط تاریک و ظلمانی که هر دسته از مردمانش بادست خود چوب و سنگی را تراشیده و آن را معبود دانسته وبخدائی میپرستیدند.

پایهٔ افکارشان باندازه‌ای محدود بوده که از سنگ و گل و آثار طبیعت قدمی بالاتر نمیرفتند؛

مردمان تنگ ظرفی که ازانسانیت خبری جز بهیمیت وتن پرستی نداشتند و اندیشهٔ عوالم غیر محسوس مانند مادیون امروز که در تظاهرات عالم ماده فرو رفته اند بمغزشان فرو نمی‌رفت.

البته از کسانی که فرزندان خود را بدست خود زنده بگور میکردند و برای شبهای تاریک چراغی جز مشعلی که از گیاه خشک بیابان میافروختند نداشته اند نباید انتظاری بیش از این داشت.

احساساتشان بطوری کودکانه و توحش آمیز بوده که دنیای متمدن امروز که خود را در برترین مدارج پیشرفت و تکامل میداند وقتی داستانی از دنیای آن روز فرا گوشش خوانده میشود افسانه‌ای بیش آن را تلقی نمیکند و بر خرد و افکار آنان میخندد و مورد تمسخر قرار میدهد.

درین دوره که علم و دانش مترقی بشر افکار و عقاید فلاسفه را درهم پیچیده و با اکتشافات و آزمون های علمی و عملی انقلاب شگرفی در علوم طبیعی بویژه زمین شناسی و ستاره‌شناسی پدیدار گردیده و با وسعت اندیشه فضای پهناور گیتی را بر خلاف فلاسفهٔ قدیم غیر محدود و نامتناهی می‌داند.

بشری که بکشف کوچکترین ذرات الکترون و پروتون نائل گشته و قوهٔ آتم را برای رفع احتیاجات مختلفهٔ زندگانی خود مورد استفاده قرارداده وخواهدداد و در این عالم بوجود خردترین موجود که چشم حسی از ادراک آن ناتوان است قائل شده آن دوره رادر پست‌ترین مراحل زندگانی تکاملی بشر می شناسند.

آیا غیر از این است که بشر از انحطاط فکری بیرون آمده و در علم و دانش به نردبان تکامل بالا رفته است؟!

در چنین دورهٔ بربریت وجمود فکری و محیط جهالت و نادانی

یکباره بالاترین نمونهٔ تکامل و عظمت روح که وصفش از ستایش ما بی نیاز وفارغ است . . . . . بزرگترین پیشوای بشریت **(محمد بن عبدالله ص)** بدیدار گشته و بنای مبارزه با اصول بت پرستی و بربریت گذاشته مردم را بسوی وحدت فکری و ناموس توحید دعوت فرموده و دمی از کوشش و مقاومت نمی‌آسود و در این راه از تزاحم هیچگونه صدمه‌هاو موانع اندیشه نمیفرمود بر معلوم است که چه اندازه روزگار دعوتش مواجه با سختیها و پیکارهای خونین گردیده و بطور کلی میتوان گفت : اشتغال بجنگهای مختلف واصول لشگرکشی وفتوحات اسلامی درجزیرة العرب دورهٔ زندگانی این پیغمبر بزرگ را فرا گرفته و همهٔ اوقاتش در مدت ۲۳ سال مصروف دعوت ساکنین جزیرة العرب بناموس توحید بوده است و از این جهت دورهٔ کوتاه حیات و زندگانی این شخصیت بزرگ به تنهائی وافی از برای تربیت کامل جامعه نبوده است .

مصالح خداوند اقتضا میکرد پس از فقدان و در گذشت قوهٔ مؤسسهٔ رسالت برای عملی شدن مهمترین مقصود آفرینش (نشر توحید وخداشناسی) کسانی در این عالم باشند که در آغوش علم ودانش او تربیت یافته و نمودار تکامل و تفوق او باشند .

تودهٔ بشررا بانیروی معنوی که از او بارث برده‌اند و فروغی که از تربیت او گرفته‌اند باصول توحید آشنا سازند و آینهٔ روان بشر را که از عناصر مضرهٔ بهیمیت زنگ گرفته بود صیقلی فرموده و شایستهٔ تربیت و ترقی به بالاترین مدارج انسانیت نمایند .

وقتی تاریخ زندگانی مدعیان خلافت از امویان و عباسیان را تحت نظر قرار دهیم می بینیم اگرچه در دورهٔ خلافت آنان آئین مقدس اسلام در غالب نقاط آسیا و اروپا و افریقا از اسپانیاو هندوستان و آسیای صغیر و اندلس و تونس انتشار پیدا کرده و سیاست زمامداری آنان دامنهٔ اسلام را توسعه داده و نشر دعوت در کشورهای مهم دنیا نموده ولی سیاست ظاهری اسلام بدون داشتن ایمان حقیقی و تکمیل توحید کافی از برای تربیت حقیقی و رسوخ دادن ایمان در قلوب مردم نبوده است .

برای آشنا ساختن مردم باصول تربیت و علوم قرآن و تکمیل بشر کسانی لازم بودند که براستی و حقیقت و اوصاف فاضله متصف بوده و عالم به حقایق قرآن و تاویل آن باشند ، و مردم را با حقیقت انسانیت نزدیک و آشنا سازند ، در عین حال از رذایل اخلاقی و اوصاف بهیمی و پیراسته و دور باشند تا آنانی را که در جستجوی تقوی و ایمان حقیقی هستند راهنمائی فرموده و شایستهٔ تکامل معنوی گردانند .

هنگامی روایات اسلامی را مطالعه میکنم کسانی را می یابیم که بالاترین نمونهٔ اوصاف کمال و بهترین مایهٔ تقوی و علم مانند ستاره در افق تاریخشان درخشان و پرتوانداز است و کمترین نشانی از این سیرتهای

بزرگ در غالب مسلمانان و مؤمنین حتی کسانی که دورهٔ حیات پیغمبر بزرگ اسلام را دریافته بودند یا در کسانی که پس از او دعوی خلافت نموده‌اند از عباسیان و امویان که منسوبین پیغمبر نیز بوده‌اند سراغ نداریم و بلکه شدیدترین نمونهٔ ستمگری و بیداد و یا خود پرستی و پندار از آنان نقل میشود از اینجهت میفهمیم که احترام آنان بنوامیس قانون و شرایع اسلام و ترویج آن در ممالک اسلامی از روی تظاهرات و با نظر پیشرفت کار شخصی و جلب توجه مسلمانان بوده است و از حقایق اسلام و علوم قرآن بکلی بیخبر بودند .

با تطبیق و موازنهٔ این دو دسته قطع داریم که پیغمبر ما حتما روی اصول حسی و عقلی میبایست برای حفظ همچنان دین بزرگی که شجاعترین سرداران و نزدیکترین خویشاوندان خود را در راه نشر آن از دست داده جانشینانی معین کرده باشد که کاملا وارث علوم و سیرت او بوده و پا بجای پای او گذارده باشند و با احادیث و اسنادی که از طرق عامه در مقدمهٔ اول ذکر کردیم و روایات علمای شیعه پیغمبر اسلام مطابق دستور آسمانی برای حفظ دین و استحکام مبانی توحید برای خود دوازده نفر جانشین با تعیین اسامی بجامعهٔ مسلمین معرفی فرموده و آنان را به بروج دوازده گانه تشبیه فرموده است . و جا هم دارد زیرا خورشید توحید و خداشناسی دورهٔ تکامل خود را درین بروج سیر میکند و هر کدام از این دوازده تن در دورهٔ زندگانی خودش دعوی امامت نموده و قانون آسمانی اسلام را تفسیر فرموده و احکام را از سوء تعبیر و اعمال اغراض حفظ نموده و حقایق را بمردم بیان فرموده‌اند و اگرچه مشخصات و دوره‌هایشان مختلف است لیکن همه‌شان مبین یکحقیقت و هدف توجهشان یکی بوده است .

ده چراغ ار حاضر آری در مکان — هر یکی باشد بصورت غیر آن
لیک باشد جمله در معنی یکی — چون بنورش روی آری بیشکی
در معانی کثرت و اعداد نیست — در معانی تثنیه و افراد نیست

نگاهی بدوره پیدایش حضرت رضا ع

نظر ما درین رساله که از منابع موثق گرد آورده‌ایم اشاره بتاریخ مختصر زندگانی یکی از ستارگان درخشان افق امامت و ولایت است که میتوان گفت تاریخ معنویت اسلام با وجود مقدسش تجدید میشود و دورهٔ او بزرگترین دورهٔ پیشرفت اسلام را نشان میدهد .

ظهور و پیدایش این شخصیت بزرگ در عصری اتفاق افتاد که تمدن

اسلام بالاترین مدارج ترقی را پیموده بود ، علوم مختلفه از علم هیئت ، هندسه، ریاضی، فلسفه، طب، از یونانی بواسطهٔ علمای زبردست بعربی ترجمه شده بود .

ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی بامر خلیفه علوم ریاضی را از آثار هندی اقتباس نموده وجدولهای بطلمیوسی را تصحیح نموده و جبر و مقابله را اختراع نمود و کلمهٔ لگاریتم بمعنی نسبت اعداد که امروز معمول است اروپائیها از لقب الخوارزمی گرفته‌اند.

از آثار یونانی کتاب اساسیه المناسبات ، طیماوس، التوحید، اصول هندسهٔ افلاطون و بسیاری از کتابهای ارسطو در همین دوره بزبان تازی ترجمه گردید .

در همهٔ بلاد اسلام برای تدریس علوم مختلفهٔ مدارس و آموزشگاهها تشکیل یافته بود وخلیفهٔ وقت (مأمون) باهوش سرشار و اشتیاقی که بادراك حقایق علمی داشته در کنفرانسهای مهم که در محافل بزرك تشکیل می یافت شخصاً حاضر میگشت .

هیئت شناسان بزرگی درین عصر پیدا شده بودند مانند ابومعشر بلخی (١) که در ریاضیات و هندسه و هیئت آثاری تألیف کرده بود. و حنین بن اسحق عبادی (٢) که یکی از دانشمندان عصر عباسی بشمار میرفت .

احمدبن کثیر فرغانی که اروپائیها او را « آلفراگانیوس » مینامند سهل بن بشر بن هانی و غیره که هر کدام دارای تألیفاتی بوده‌اند.

مأمون چون در علم کلام بهرهٔ وافی داشته و پیوسته انجمنهای مناظره و محاورهٔ علمی تشکیل میداد طرفداری از ابوالهذیل علاف (٣) و ابراهیم بن سیار (علمای معتزله) نموده و عقاید معتزله را که تا آن

---

(١) ابومعشر جعفر بن محمد بن عمر بلخی با یعقوب کندی فیلسوف العرب پیوسته مخالفت میکرد و بعلم فلاسفه اعتراض و نکوهش مینمود کتاب (هیئة الفلك) در پنج فصل از تألیفات او است در سال ٢٧٢ در گذشت الفهرست ابن الندیم چاپ مصر.

(٢) حنین بن اسحق عبادی از مسیحیان حیره بوده در علم هیئت و طب سرآمد دورهٔ مأمون بوده و در معالجهٔ بیماری چشم متخصص بود در سال ٢٦٠ ﻫ ششم صفر در گذشت – اخبار الحکماء قفطی چاپ مصر .

(٣) محمد بن هذیل بن عبدالله بن مکحول بصری استاد معتزلهٔ بصره و از بزرگترین علمای دورهٔ خود بوده در سر من رای سال ٢٢٧ در گذشت

زمان شهرت نداشته آشکار نمود(١)

در چنان دوره که مسلمین در جستجوی علوم بوده و فنون مختلفه فلسفه، طب، نجوم، ریاضی بالاترین مدارج ترقی را میپیمود یکی از بازماندگان خاندان نبوت وفضیلت در همان مرز وبوم وحی والهام (مدینه) در پشت ابرهای باریك مانند آفتاب درخشیدن داشت .

افق علم و دانش که چندی از افکار پراکنده تیره وتار شده بود و بواسطهٔ تراکم اختلافات نزدیك بود که حقایق و علوم اسلام بیکباره از بین برود و مردم نتوانند از آثار اندیشه چنین بزرگی بهره‌مند گردند ارادهٔ ایزدی میخواست آوازهٔ اشتهار اسلام بواسطهٔ نیروی معنوی آن بزرك در جهان پدیدار گردیده و توحید کامل درنفوس وقلوب اسلامیان ریشه بدواند ، مسلمانان از مشاهدهٔ برترین نمونهٔ فضیلت و تقوی با یك ایمان حقیقی و ثابت فریاد بزنند : « **ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین** » پروردگارا ما گرویدیم به کتابی که فرو فرستادی بسوی ما و پیروی نمودیم از پیغمبر بزرك تو ما را از دستهٔ گواهان و گروندگان قرار بده،

این شخصیت بزرك پیشوای موحدان و یگانه‌پرستان حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام هشتمین تن از جانشینان بزرك پیغمبر اسلام است که در ١٤٨ هجری مطابق سنهٔ ٧٢٩ میلادی در مدینه متولد شده وصفحه تاریخ را از زندگانی مقدسش منور وروشن ساخته وبا روایات موثقین داود رقی، محمدبن اسحق عطار، علی بن یقطین، زیاد بن مروان المخزومی، نصر بن قابوس، محمدبن سنان، داود بن سلیمان امامت مسلمین شیعه پس از پدر بزرگوارش با تصریح وی بشخص شایستهٔ آنحضرت تفویض شده است

در عیون اخبار الرضا از عبدالله بن الحرث که از فرزندان جعفر بن ابیطالب است نقل میکند که حضرت امام هفتم ما را احضار کرد وقتی جمع شدیم فرمود آیا میدانید برای چه شما را احضار نمودم ؟ گفتیم نه فرمود شاهد باشید که علی پسرم جانشین و خلیفهٔ من است بعد از من هرکس از من طلبی داشته باشد از همین پسرم بگیرد و مخارج زنان

---

(١) مؤسس مذهب معتزله واصل بن عطا بود که از شاگردان ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بن علی ع بود پس از او بدرس ابوالحسن اشعری حاضر گشت و اصول علم کلام را از او یاد گرفت لیکن بالاخره ازاو برگشت و دوری جست از اینرو بلقب اعتزال و معتزل ملقب گردید و در سال ١٣١ هجری در گذشت افکار معتزله در غالب مباحث علم کلام هم افق با عدلیه (امامیه) میباشد .

من در موقع عده‌وفات بعهدهٔ همین فرزند است .

و نیز از مفضل بن عمر نقل میکند بحضور مقدس حضرت موسی بن جعفر وارد شدم دیدم فرزندش علی ع را گرفته و او را میبوسد و زبانش را میمکد و او را بر دوش میگذارد و بخودش میچسباند و میگوید پدر و مادرم فدای تو باد چه بوی خوشی داری و چه خلقت پاك و فضل تابناك برای تو هست عرض کردم فدایت شوم نسبت باین فرزند تو محبتی در قلب من پیدا شد که بغیر از شما آن محبت پیدا نمیشود فرمود ای مفضل این پسر از من بمانند من از پدرم میباشد **ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم** گفتم آیا امر امامت پس از شما با او است؟ فرمود بلی هر کس اطاعت او کند هدایت خواهد یافت و کسی که نافرمانیش کند گمراه خواهد شد .

ولادت و ایام کودکی

در ولادت آن حضرت بین محدثین اختلاف است ولی مشهور آن است که در ۱۱ ذی قعده ۱۴۸ هجری در مدینه متولد شده و برخی از محدثین ۱۱ ذیحجه ۱۵۳ هجری را تاریخ ولادت آن حضرت میدانند و بنا بر این پنج سال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده ولی طبق روایت اولی ولادت آن حضرت بفاصلهٔ کمی بعد از وفات حضرت صادق ع امام ششم شیعه واقع شده و حضرت صادق ع آرزوی ملاقات آن حضرت را داشته .

مادرش ام‌ولد و نامش خیزران مرسیه بوده برخی گویند که اسم مادر آن حضرت اروی بوده و لقب شقراء داشته و از اهل نوبهٔ آفریقا بوده است

از حضرت موسی بن جعفر ع نقل شده که فرمود : پدرم جعفر بن محمد ع مکرر بمن فرمود که ای عالم فرزندان محمد ع در میان فرزندان تو است آرزو دارم او را میدیدم و او همنام امیرالمؤمنین علی ع است.

شیخ یوسف بن حاتم شامی که از شاگردان محقق حلی (۱) صاحب شرایع درفقه است در کتاب درالنظیم نقل میکند :

حضرت موسی بن جعفر ع وقتی تکتم را خرید بجماعتی از اصحابش فرمود بخدا قسم من این کنیز را نخریدم مگر با اشارهٔ غیبی و وحی الهی از کیفیت آن پرسیدند فرمود همان وقت که من خواب بودم جد و پدرم پیش من آمدند و بوقچه‌ای از ابریشم با خود داشتند پس آن بوقچه را باز کردند پیراهنی در آمد و در آن تصویر این کنیز کشیده شده بود بمن

---

(۱) ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن بن یحیی حلی در علم و فضل و جلالت و فصاحت و شعر و ادب و انشاء در زمان خود معروف بوده در سال ۶۷۶ در گذشته و قبرش در حله است .

فرمودند : ای موسی از همین کنیز برای تو فرزندی بوجود آید که بهترین اهل زمین است و مرا امر کردند که هر وقت این فرزند بوجود آید علی ع نام گذارم و گفتند خدا هر چه زودتر باوجود او عدل و رأفت و رحمت خود را ظاهر سازد خوشا بکسانی که امامت او را تصدیق نمایند و بدا بر کسانی که اورا دشمن بدارند .

ابن بابویه صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا ع از مادر آنحضرت نقل میکند که چون بفرزند خود حامله شدم بهیچ وجه سنگینی حمل در خود احساس نمیکردم و چون بخواب میرفتم صدای تسبیح و تهلیل از شکم خود میشنیدم و برخود می‌ترسیدم و چون بیدار می‌شدم صدائی نمیشنیدم موقعیکه فرزندم متولد شد دستهای خود را بزمین گذاشت و سر خود را بآسمان بلند کرد و لبهای وی حرکت می کرد و سخنی میگفت که من نفهمیدم در همان ساعت حضرت موسی ع نزد من آمد و فرمود ای نجمه گوارا باد ترا کرامت پروردگار پس آن فرزند سعادتمند را در جامهٔ سفیدی پیچیدم و بآن حضرت دادم آن حضرت در گوش راستش اذان نماز خواند و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات طلبید و کامش را با آن آب باز کرد بعد بدست من داد و فرمود بگیر این فرزند را که خلیفهٔ خدا است در روی زمین و حجت اواست بعد از من .

کنیهٔ آن حضرت ابوالحسن والقاب آن حضرت رضا، صابر، رضی وفی ومشهورتر از همه رضا ع بوده است .

مدت عمرش ۴۹ سال و ششماه بوده و در سال ۲۰۳ در دورهٔ خلافت مأمون مسموم و رحلت فرموده است و ۲۴ سال از عمر خود را با پدرش موسی بن جعفر ع گذرانده است .

نگاهی به فضایل نفسانیه حضرت رضا ع

انسان بهر اندازه خدا را بهتر بشناسد و عظمت وقدرت اورا بادیدهٔ بصیرت ادراك نماید بهمان اندازه خود رادر پیشگاه خداوند ناچیز میشمارد وهستی خود را در برابر آن هستی نامحدود نابودمی پندارد و این یکی از بزرگترین مراتب خدا شناسی است .

موقعی که خود را در مقابل عظمت خداوند کوچك دید ووجود خودش را فراموش کرد و مانند حباب خود را در اقیانوس احدیت محو و نابود ساخت آنوقت است که تجلیات کمالات الهیه در آیینهٔ قلب انسان کامل تابیدن گیرد و در این درجه هر فعلی از او سر بزند بفرمان ایزد باشد وخواست او خواست خدا باشد.

انسان کامل چون باین مقام رسد با اشارهٔ غیبی به تربیت تودهٔ مردم گماشته شود و با توجه خویش خاروخس رذایل اخلاقی و آلایش نفسانی‌را از بوستان بشر پاك نماید با افراد بشر چنان تواضع و فروتنی نماید گویا یکی از مردم است.

پس همهٔ کمالات مانند عبادت، تواضع، ادب، سخا، شجاعت، حیا، مهابت، شکیب، صراحت‌لهجه، صدق، اخلاص، عدالت، عفت، تقوی، دانش توانائی، اراده از وجود او بروز نماید.

ما هنگامی تاریخ‌زندگانی وسیرت بزرك حضرت **علی بن موسی الرضا ؏** را مطالعه مینمائیم صفات و فضایل نفسانیه آن حضرت را بالاترین نمونهٔ سیرتهای بشریت می‌شماریم و برای اوصاف کریمه‌اش مانند و نظیری جز در وجود مقدس علی ؏ و پیغمبراسلام‌نمی یابیم جهت نمونه درهر فصل برای خوانندگان احادیثی از کتب معتبره که‌در صحت روایات‌آن تردیدی‌برای مانیست درج مینمائیم.

در عیون اخبار از ابراهیم‌بن‌عباس نقل میکند که من ندیدم حضرت رضا ؏ در میان مجلس حرف کسی‌را قطع کند و یا در حرف بکسی تعدی نماید وهرگز پاهای خود را نزد یك نفری دراز نمی‌فرمود و به بالشی تکیه نمی کرد، و بقدر امکان حاجت کسی را ردنمیکرد وندیدم بغلامان ونوکران خود فحش بدهد وآب دهان پیش روی کسی نمیا نداخت وندیدم خندهٔبلند بکند بلکه خنده‌اش تبسم بود ووقتی تنها بود وسفره‌پهن میشد همه غلامان خود رااز پاسبان در ودربان سرسفره حاضر میکرد شبها را کمتر میخوابید غالب شبها از اول شب‌تاصبح بیدار بود، غالباً روزه میگرفت‌و هرگز روزه‌سه‌روزدرهر ماه از او فوت‌نمیشدبسیاراحسان می‌فرمود درپنهان صدقه میداد غالبادر شبهای تاریك به نیازمندان‌دستگیری میفرمود هرکس دعوی مانندی برای آنحضرت کند نپذیرید.

در کافی و محاسن برقی (۱) از معمربن‌خلادمیرآخورحضرت‌رضا ؏ نقل میکند که آن حضرت هر وقت غذا میخورد کاسه‌ای را حاضر می‌کردند و نزدیك سفره میگذاشت و بهترین طعامها را انتخاب می کرد و از هر کدام مقداری را در کاسه میگذاشت و دستور میداد که‌بفقرابدهند

---

(۱) ابوعبدالله محمدبن‌خالد قمی ابن‌ندیم درالفهرست اورااز اصحاب حضرت رضا ؏ میداند وبرقی منسوب به‌برقه رود قم است و ظاهراً همان رودخانه پیرقون است که در پنج فرسخی قم واقع است و هوای خوبی دارد در سال ۲۷٤ درگذشته.

و این آیه را میخواند: (فلااقتحم‌العقبة) (۱) بعد میفرمود خدا میداند که هر کسی قادر بر آزاد کردن بنده نیست پس باید راهی برای بهشت باشد

عظمت علمی ودانش حضرت‌رضا

علم بر دو قسم است : یکی علم تعلیمی که بتدریج بوسیلهٔ درس خواندن و یاد گرفتن از دیگران برای انسان پیدا میشود و قسم دیگر آن است که ارتباط به تعلیم و آموزش ندارد و آن بواسطهٔ کمال معنوی بر اندیشهٔ مقربان خدا و اولیا بواسطهٔ قوهٔ باطنی و کشف(ntuitone) حاصل میشود و بوسیلهٔ آن صورت حقایق عالم غیب در آیینهٔ قلب انسان کامل منعکس می گردد.

چنین کسانی نیازی بعلوم کسبی ندارند و چون در این عالم ممکن است برخی‌اشخاص زیرك و صافی قلب وتند فکر پیدا شوند که بتوانندغالب علمهاوزبانهای مختلفه یا بسیاری از آن رابواسطهٔفکرپیدا کنندباقاعدهٔعدم فصل ممکن است عده‌ای از نفوس قادسه وارواح صافیه بتوانند در آیینهٔ قلب خود همه علوم و حقایق را بشناسند و این همان قوهٔ علامه است که مخصوص انبیا و اولیا است.

در آغاز کتاب مختصری معلوم شد که‌در دورهٔ مأمون مقدمهٔ انقلاب فکری و ترقیات علمی درمیان مسلمین فراهم شده بود ودانشمندان بزرگی مانند یعقوب ابن‌اسحق کندی فیلسوف عرب(۲) ومحمدبن‌موسی‌خوارزمی، درمیان اعراب پیدا شده بودند که درعلم فلسفه وریاضی آثار بزرگی‌از خود بیادگار گذاشته بودند و بواسطهٔ بروز افکار فلسفی و عقاید مختلفه معتزله و اشاعره نزدیك بود مسلمانان بکلی از حقایق قرآن دور گشته‌و در پرتگاه ذلت و زبونی واقع شوند که بیکباره حضرت رضا ؏ بواسطه

---

(۱) آیهٔ ۱۱ سورهٔ بلد است معنی آنکه انسان خود را وارد درعقبهٔ تکلیف نکرد بعد عقبه را در آیهٔ ۱۳ و ۱٤ تشریح میفرماید که عقبه‌عبارت از آزاد کردن بنده است ویا بفقیران طعام دادن درروز گرسنگی ومقصود آن حضرت این است چون اولی برای همهٔ مردم دست نمیدهد بنا بر این خداوند نیز برای بهشت راه دوم قرار داد وآن غذا دادن مستمندان است تا همه از اجر آن بهره‌مند گردند.

(۲) یعقوب‌بن اسحق‌بن صباح کندی در علم طب، فلسفه، منطق، موسیقی، هندسه، هیئت مهارت شایانی داشته وقریب ۲۳ جلد در فلسفه، منطق و سیاست تالیف کرده بود و در حدود سال ۲٤۲ هجری درگذشت

شخصیت و فضایل ذاتی که از پدران خود بارث داشت ظهور فرموده وبا مناظرات معروف خود عظمت قرآن و اسلام را تجدید کرد .

شهرت علم و فضایل آنحضرت دوباره مردم را بشاهراه هدایت کشانیده وعظمت خاندان علی ٤ را بمردم نشان‌داد ومقدمه نهضت علمی تازه‌ای بواسطهٔ افادات آن‌حضرت مطابق محیط در میان مسلمانان آغازشد درچنین عصر درخشان علمای بزرگ در مسائل مشکلهٔ فلسفهٔ الهی و علم توحید و کلام در دربار مأمون بحضرت رضا ٤ مراجعه مینمودند وما نمونه‌ای از مناظرات آن حضرت را جهت اطلاع خوانندگان در دنبال همین فصل ذکر خواهیم نمود.

با اینکه علم طب دردورهٔ عباسیان خیلی پیشرفت کرده بود وپزشکان بزرگ از اروپا وآسیا در بغداد جمع شده بودند چنانکه منصورعباسی در اواخر خلافت خود بواسطه مرض معده که داشت سه‌نفر طبیب معروف (ژرژ - جرجیس، بختیشوع) را از رؤسای بیمارستان جندی شاپور ایران را به‌بغداد احضار کرده بود و همیشه بآنها حقوق میداد.

مأمون نیز دو پزشك معروف داشته یکی بهزادطبیب ایرانی ودیگری ابوذکریا که‌ازجندی‌شاپور بدربار خلافت آمده و آثار طبی زیادی از یونانی بعربی ترجمه کرده واسم آنها رانوادر الطب نام نهاده بود ، با این ترتیب مأمون از حضرت رضا٤ خواهش نمود که کتابی دردستورهای طبی بنویسند حضرت رضا٤ کتابی در اینخصوص نوشته و در آن از خواص فصلها و چگونگی مزاج انسان وخاصیت داروها و برخی گیاهها بحث‌فرموده‌اند واین رساله معروف به (رسالهٔ طب الرضا٤)میباشد

رسالهٔ مبارکهٔ طب‌الرضا٤ درمیان علمای امامیه به‌رسالهٔ ذهبیه نیز معروف‌است وسند روایتش را همهٔ علماء به‌حسن بن‌محمدبن جمهوربصری میرسانند چنانکه شیخ طوسی در کتاب‌الفهرست ومحمدبن علی‌بن‌شهر آشوب در معالم‌العلماء در ترجمه وی ذکر کرده‌اندوشیخ و نجاشی بچندین سند سلسلهٔ روات رسالهٔ مزبور را به‌ابن جمهوربصری میرسانند .

مجلسی در بحار الانوار میفرماید : رسالهٔ ذهبیه را با خط شیخ‌فاضل نورالدین علی بن عبدالعال کرکی دیدم و نیز در تألیف بعضی فضلا دو سند روایت برای رسالهٔ مزبور پیدا کردم

۱ - آنکه گفت موسی‌بن‌علی بن‌جابر سلامی که خبر داد بمن شیخ سدیدالدین یحیی‌بن محمدبن‌علیان خازن واو گفت شنیدم از ابومحمد حسن

بن محمدبن جمهور از پدرش۲ـ آنکه‌هرون‌بن‌موسی تلعکبری گفت شنیدم از محمدبن هشام‌بن سهل و اوگفت شنیدم از حسن بن محمد بن جمهور از پدرش که او گفت مأمون در مرو یا در نیشابور با آن حضرت نشسته بود و جمع کثیری از پزشکان معروف مانند یوحنا بن ماسویه، جبرئیل بن بختیشوع، وصالح بن بلهمه هندی، حاضر بودند

و مأمون با آنان در علم طب و کیفیت ترکیب ادویه و بدن انسان واعضا وسود وزیان غذاها وموجبات پیدایش امراض ورنجوریها مذاکره وصحبت میکرد حضرت‌رضا٤ ساکت بود مامون گفت یااباالحسن چه میفرمائید دراین‌موضوعات فرمود دراین موارد معلوماتی پیش‌من‌هست که‌بمرور ایام و باآزمایش وتجربه صحت آن‌برمن ثابت‌شده‌وازاموری است که‌دانستن آن‌لازم است وجاهل آن‌معذورنیست و من آنهارا برای تو جمع میکنم ومی نویسم راوی گفت مأمون متوجه بلخ شد و پس از آن نامه‌ای نوشت و از آن حضرت دستوری در چگونگی تدبیر غذاها و داروها وفصد وحجامت واستحمام ومسواك و مصرف نوره درخواست کرد و آن حضرت مکتوبی نوشتند که اولش دو فقره بود .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - اعتصمت بالله   نامهٔ امیرالمؤمنین رسید و مضمون آن که امر کرده از امور مورد احتیاج که خودم تجربه کرده و از پدران معصوم خود شنیده‌ام در خصوص‌غذاهاو آشامیدنیها وداروها، وفصد وحجامت‌واستحمام و چگونگی مصرف نوره و باه او را بیاگاهانم اینك من آنها را بیان نمودم‌وبالله‌التوفیق .

در بعضی نسخه‌ها آن حضرت در آخر نسخه مبارك که نصیحت فرموده‌اند که باید بقول کسی که نادان است ودرعلوم وآداب زحمت‌نکشیده‌ونمیداند که چه چیز را باید ترك کند وبچه چیز عمل کند گوش‌نداد‌مثلا میگوید ما فلان غذا را خوردیم وضرری ندیدیم‌وبفلان عمل مبادرت کردیم ورنجور نشدیم زیرا این شخص مانند حیوانات‌بی‌شعور و مانندنقش‌دیوار است. تشخیص نمیدهد که فلان چیز ضرر دارد یا نفع دارد و چنان‌شخصی شبیه دزدی است که وقتی گرفتار می‌شود ومورد‌مؤاخذه‌وبازخواست نمیشود بدزدی حریص میشود وپی‌درپی دزدی میکند تا گرفتار میگردد و دست او را میبرند وعلاوه مورد تنبیه ومؤاخذه‌های دیگر نیز میشود. اگر دفعهٔ اول که‌دزدی کرد بازخواست میشد دوباره دزدی نمیکرد و عقوبتش نیز آسان میشد همچنین اگر کسی چند دفعه غذاهای مضر وزیان آور و آشامیدنیهای مضر خورد و ضررش را ندید جرئت پیدا میکند و

سرانجام به بیماریهای سخت مزمن و خطرناك مبتلا میشود که معالجه آن دشواد گردد .

ابومحمدحسن قمی گفت چون رسالهٔ مبارك که بمأمون رسید خواند و از بیان آنحضرت بسیار خوشحال شد و فرمان داد با آب طلا بنویسند و اسم آن را رسالهٔ ذهبیه یا مذهبیه نامند .

ونیز کتابی که از آن حضرت درمیان مسلمین مانده کتابی است که در شرایع وموضوعات احکام فقه اسلام نوشته‌اند و بنام (فقه‌الرضا ٤) نامیده می‌شود . و در قرن ششم وهفتم اسلامی علمای بزرك شیعه‌مانند ابن‌بابویه صدوق ودیگران در احکام فقه‌اسلام بدان استناد مینمودند

سید مهدی بحرالعلوم طباطبائی که یکی از علمای معروف شیعه واز متاخرین است در فوایدالاصول فایده ٤٥ تحقیقات کاملی در خصوص رساله ذهبیه فقه‌الرضا٤ نموده و طبق استناد مجلسی دوم در بحار و مجلسی‌اول در شرح فقیه‌وصدوق درفقیه ودیگرقرائن که از عبارات کتاب‌مزبورفهمیده می‌شود کتاب مزبور را مستند بحضرت رضا٤ دانسته و از قرار معلوم‌یکی از مأخذ فقیه و کتاب شرایع علی ابن‌بابویه قمی همین کتاب بوده است

سپس میگوید : در ایام مجاورت مشهد به‌نسخه‌ای از این کتاب که‌ازموقوفات آستانه بود برخوردم و آنجا نوشته بود که حضرت رضا ٤ این کتاب را برای محمد بن‌سکین نوشته بودند و اصل نسخه درمکه با خط امام٤ بدست‌آمد که با خط کوفی نوشته بودند ومیرزا محمد کبیر صاحب رجال معروف با خط معمولی از آن نسخهٔ برداشتند .

محمدبن سکین ابن‌عمار نخعی که راوی این کتاب است در رجال حدیث یکنفر است و از موثقین شمرده میشود .

مناظرات علمی حضرت رضا ٤

محدثین بزرك شیعه مانند صدوق و دیگران عقیده دارند که‌یکی از علل مخاصمت مأمون با حضرت رضا٤ توجه مسلمین بخاندان علی ٤ و مخصوصاً آن حضرت بود که در اثر مناظرات آن حضرت با علمای‌ادیان وغلبه برآنان پیدا شده بود و از قسمتهائی که در خصوص‌قتل فضل‌بن سهل نگاشته آید معلوم خواهد شد که نظر مأمون از سپردن ولایتعهد به آنحضرت رعایت‌مقتضیات وقت وصلاح کشور بوده است وعلاوه مأمون میخواست‌بدین‌واسطه‌مردم‌رانسبت‌بزهدحضرت رضا٤ بدبین نمایدوچنانکه‌نوشته خواهدگشت حضرت رضا ٤ بزمامداری‌امورخلافت بهیچوجه‌تمایل نداشتندو و با اصرار مأمون ولایتعهد را پذیرفته و شرط فرمودند که در کارهای

لشگری‌و کشوری مداخله ننمایند .

ریاست‌ظاهری حضرت‌رضا٤ سبب‌جلب‌قلوب‌هواخواهان‌آن‌حضرت‌واشتهار ایشان گردیده و خاندان عباسی و مأمون از ترس اینکه زمام خلافت از دست خانوادهٔ عباسی بدر رود درصدد فراهم کردن بهانه‌ای بودند که مقام آن حضرت را در نظر مردم پست جلوه دهند بنا براین‌مأمون را وا داشتند که در مرو انجمنی بزرك تشکیل داده و از سران و بزرگان مذاهب جهت مناظره با آن حضرت دعوت نماید بلکه آن حضرت مغلوب شده و عقیدهٔ مردم نسبت بحضرت رضا ٤ سستی پذیرد .

فضل بن سهل با دستور مأمون پیشوایان مذاهب را از شهرهای دور بمرو خواسته و آن حضرت باهمهٔ ایشان وارد بحث و مناظره گردیده و در فنون جدل (۱) و مغالطه (۲) و برهان (۳) که شیوهٔ‌سخنرانی‌است بر همه آنان غالب و پیروز گردیدند و علمای معروف برعظمت علمی آن حضرت اعتراف نموده ودرپیشگاه آن حضرت سر به‌تعظیم فرود آوردند

از پیشوایان مذاهب که برای مناظره با حضرت رضا٤ دعوت شده

---

(۱) در تعریف جدل گفته‌اند : صناعتی است‌علمی که انسان‌بوسیلهٔ آن بتواند از مقدمات مسلمه بر هر مطلوبی که‌بخواهدبرای حفظ‌اعتقاد یا التزامی اقامهٔ حجت کند و بین دونفرواقع میشود که یکی از دونفر بوسیلهٔ اقامه حجتی که از مسلمات طرف گرفته رأیی را که طرف بدان معتقد است ابطال میکند و در یونانی آن را طوبیك گویند

(۲) هر قیاسی که در برابر طرفی برای غلبهٔ بروی اقامه شود و نتیجه آن قیاس مناقض با وضعی باشد که‌طرف معتقد بر آن است بنام تبکیت خوانده میشود و تبکیت ۳ قسم است ۱ ـ آنکه حق است (قیاس برهانی ۲ـ آنکه مشهور است جدلی ۳ـ آنکه نه حق است.ونه مشهور بلکه بیکی‌از این دومشابه است آنکه به برهان مشابه و بحق مشتبه است . مغالطه و آن را که بجدل مشتبه است مشاغبه خوانند ـ

(۳) برهان عبارت از حجتی است که اعتقادجازم مطابق باواقع‌باشد و مبادی آن باید از یقینیات مرکب شودو آن بر دو قسم‌است: برهان‌لم برهان ان ، در اولی استدلال‌ازعلت بمعلول است‌ودردومی‌ازمعلول بعلت مثال اول این اطاق دود دارد و هرچه دود دارد پس آنجا آتش دارد پس این اطاق آتش دارد

مثال دوم انسان خندان است و هر خندانی متعجب است پس انسان متعجب است .

بودند جاثلیق پیشوای مسیحیان رأس‌الجالوت رئیس یهودیان هرمز اکبر رئیس زردشتیان و عمران صابی از پیشوایان ستاره پرستان وسلیمان مروزی از متکلمین مشهور خراسان بوده است .

یکی از سئوالهائی که جاثلیق از آن حضرت نموده این بود که پرسید در خصوص نبوت عیسی و کتاب انجیل چه میفرمائید ؟

رضا ٤ - من به نبوت عیسی و کتاب او ونویدهائی که به‌پیدایش یك نفر پیغمبر پس از خود داده گواهی می‌دهمو به پیغمبری مسیحی که‌اقرار به نبوت حضرت محمد ص و کتاب او نکند اعتراف ندارم .

جاثلیق - مگر برای اثبات خبری دو گواه نمیخواهد ؟

رضا ٤ - آری

جاثلیق - پس دو گواه از غیر اهل ملت خود بر نبوت محمد ص بیاورید که مورد قبول نصاری باشد و از غیر ملت ما هم همین سئوال را بکنید .

رضا ٤ - اکنون انصاف نمودی آیا گواهی کسی را که پیش‌مسیح عادل باشد نمی پذیری ؟

جاثلیق - آن شخص کیست ؟

رضا ٤ - در خصوص **یوحنای دیلمی** چه میگوئی ؟

جاثلیق - آفرین یوحنا را مسیح بیشتر دوست میداشت!

رضا ٤ - آیا در انجیل نوشته نیست اینکه **یوحنا** گفت : مسیح مرا خبر داد بدین محمد عربی (ص) وبشارت داد بظهور او وحواریون نیز بشارت‌دادند؟

جاثلیق - چرا مسیح بنبوت کسی بشارت داد ولی وقت ظهورش را تعیین نکرد

رضا٤ - اگر کسی انجیل میداند بیاید و عین عبارت را بخواند تصدیق میکنی ؟

جاثلیق - بلی !

حضرت **رضا** ٤ روبه نسطاس‌رومی کرده فرمود : آیا کتاب سوم انجیل را حفظ داری ؟ گفت نه بعد از رأس‌الجالوت پرسید گفت در حفظ دارم .

فرمود کتاب سوم انجیل را بیاورید اگر آنچه من ادعا دارم درست باشد پس شاهد باشید و الا فلا .

حضرت **رضا** ٤ کتاب سوم انجیل را خواندند تا اینکه بنام پیغمبر اسلام‌رسیدند پس ایستادند ، فرمودند ای جاثلیق ترا بحق مسیح و مریم

آیا من بانجیل داناترم یا نه ؟

جاثلیق - بلی

حضرت رضا ٤ اسم محمد (ص) را خواندند بعد فرمود اگر توانجیل را تکذیب نمائی مانند این است که موسی وعیسی٤ را تکذیب کرده‌ای و چون انکار پیغمبران کردی قتل تو واجب است زیرا بخدا و پیغمبر عصیان ورزیدی .

جاثلیق - من انجیل را انکار ندارم

رضا ٤ - باقرارش شهادت دهید

جاثلیق - عدهٔ حواریین چند نفر است و علمای انجیل چندتن بودند

رضا ٤ عدهٔ حواریون ١٢ نفر بودند وافضل‌ایشان‌لوقا بود وعلمای نصاری سه تن بودند

یوحنای اکبر که ساکن بود دراج(١) و **یوحنای**‌دوم درقرقیسا و یوحنای دیلمی در زجار و اسم پیغمبر سلام واهل بیت او وامت او نزد یوحنای دیلمی بود و او کسی بود که نصاری و بنی‌اسرائیل را بظهور آن حضرت بشارت داد (٢) بعد فرمود ما به عیسائی که تصدیق به نبوت محمد (ص) کرده باشد عقیده داریم ولی چیزی که از مسیح شما بمانا پسند آمده ضعف او وکمی نماز و روزهٔ او بوده

جاثلیق - افسوس که علم شما ضایع شد و خود را سبك ساختید زیرا من شما را از دانشمندترین مسلمانان میدانستم .

رضا ٤- از چه جهت !

جاثلیق - برای همین سخنی که گفتید زیرا که عیسی ٤ هیچ

---

(١) اج محلی است در بصره .

(٢) در انجیل مکاشفات یوحنا طبع لندن سال ١٩٢٠ در فصل نوزدهم می گوید :

آسمان را گشوده دیدم و آنگاه اسب سفیدی که سوارش امین و حق نام دارم وبعدل داوری و جنك مینماید و چشمانش چون شعلهٔ آتش و برسرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچکس آنرا نمیداند و جامهٔ خون آلود دربردارد و نام او را کلمهٔ خدا می‌خوانند. تا آنجا که ازدهانش شمشیری تیز بیرون میآید تا باآن امتها را بزنند و باعصای آهنین حکمرانی خواهد نمود، وبر لباس وران او نامی مرقوم‌است یعنی بادشاه بادشاهان ورب‌الارباب‌ص٤١٧ انجیل) بطوریکه معلوم میشود پس از مسیح کسی جز از پیغمبر اسلام با شمشیر ظهور نکرده و جنك نکرده است .

روز روزه‌اش را افطار نکرد وهیچ شبی خواب نرفت وعبادت کرد .

رضا ع — برای کی روزه میگرفت ونماز میخواند ؟

جاثلیق ـ خاموش شد و حرفی نزد

رضا ع ـ ای جاثلیق از توپرسشهائی دارم ؟

جاثلیق ـ بپرسید اگر بدانم پاسخ میدهم

رضا ع ـ آیا قبول نداری که عیسی با ارادهٔ خدا مردگان را زنده می کرد ؟

جاثلیق ـ از این جهت انکار نداارم که کسی که اینگونه کارهای عجیب از او سربزند سزاوار پرستش وخدااست .

رضا ع ـ الیسع نیز مانند مسیح مردگان را زنده‌میکرد و روی آب راه میرفت با اینحال کسی او را خدا نمیدانست.

رضا ع ـ آی جاثلیق آیادر انجیل خوانده‌ای که مسیح‌میگوید (من بسوی خدا میروم و بس از من فارکلیط مبآید و او گواهی به پیغمبری من بدهد)؟ (۱)

جاثلیق ـ بلی خوانده‌ام رضا (ع)فارکلیط حضرت محمداست(۲)

سپس به‌رأس‌الجالوت فرمود : آیا در تورات‌خواندهٔ که موسی ع گفته : « هنگامی که امت بازپسین آیند پیروان کسی باشند که سوار شتر شود وپیوسته ستایش وتسبیح خدا کنند » ؟

راس‌الجالوتـبلی خوانده‌ام

---

(۱) در انجیل یوحنا طبع پاریس از کتاب موسوم به Les évangiles درفصل پانزدهم میگوید

۲۶ ـ لیکن چون پارکلیط که او را ازطرف پدر میفرستم آید خلاصهٔ حقیقتی که از پدر صادر می گردد او بر من‌شهادت‌خواهدداد

(۲) لغت‌پارکلیط را درلغت‌های فرانسه ترجمه‌بروح‌القدس نموده‌اند و در انجیل فارسی طبع لندن ۱۹۲۰ در ص ۱۷۵ به تسلی دهنده ترجمه کرده‌اند در صورتیکه روح‌القدس را بیونانی آنکیون پنومامیخوانند دلیل استعمال این لغت‌دراحمداینست که در دائرةالمعا ف بزرك فرانسه‌ص۱۱۷۴ ج ۲۳ درخصوص لفظ محمد و احمدواشتقاق آن‌میگوید یعنی :

لفظ‌احمد باحتمال قوی‌درنزد مسیحیان ساکن‌عربستان برای تعیین‌معنی پاراکلت استعمال می گردید

رضا ع ـ بجاثلیق فرمود آیا چیزی از کتاب شعیا یادداری ؟

جاثلیق ـ بلی

رضا ع آیا در کتاب شعیا خوانده‌ای که شعیا می گوید : « گویا میبینم کسی میآید که سوار خر است وجامهٔ‌نور او را پوشانده و می‌بینم کسی را که بر شتر سوار شود و نور او مانند ماه جهان را فرا میگیرد » ؟

جاثلیق ـ بلی خوانده‌ام (۱)

رضا ع نخستین مسیح ع ودومین‌حضرت(ص) است.

از جملهٔ سخنانی که در میان آن حضرت وجاثلیق مذاکره‌شد بهمین اندازه اکتفا کردیم بعد با هرمز رئیس زردشتیان داخل مذاکره شده و بر او غالب آمد از هرمز پرسید دلیل توبه‌نبوت‌زردشت‌چیست ؟

هرمز ـ چیزهائی آورد که پیش از او سابقه نداشت و همچنین تواریخ برای مانقل کرده‌اند.

رضا ع ـ شما از راه نقل تواریخ باو گرویدید؟

هرمز ـ آری

رضا ع ـ ملل دیگر جهان نیز در خصوص انبیا و دین خود به تواریخ ونوشته‌های گذشتکان خود استناد میجویند پس با چه دلیل می توانید دیگران را متقاعد نمائید ؟

هرمز خاموش شد و پاسخی ندادحضرت‌رضاع در میان انجمن‌صدازد

---

(۱) گویا در آیهٔ هفتم از فصل بیست و یکم کتاب اشعیای‌توریة‌بوده ولی در توریة‌های فعلی درترجمه تحریف کرده‌اند بدین طریق: چون‌فوج سواران جفت جفت وفوج‌الاغان وفوج شتران را بیند آنکاه‌بدقت‌توجه‌نماید « درصورتی که اصل این بوده . دو سواره الاغ سوار وشتر سوار » ولغت‌عبرانی‌چنین‌است‌وراه‌ر کب‌صمدر کب‌حمورر کب‌جمل‌لفظ‌شتران‌درعبرانی جملیم‌ولفظ‌الاغان‌حموریم‌است‌ولفظ الاغ‌مفرد (حمور) و لفظ شترجمل‌است (ص۱۰۳ ترجمه‌الرحله والمدرسه بلاغی)ولی‌درباب‌ششم‌عهدعتیق‌چاپ‌لندن‌صفحه ۱۰۸۳ ازبشارات اشعیا که بدون تردید دلالت بر ظهور پیغمبر اسلام دارد اینست : « کثرت شتران و جمازه‌های مدیان‌و عیفه‌تراخواهندپوشانید ،همه ساکنان سبا خواهند آمد و طلا و بخور آورده بتسبیح خداوند بشارت خواهند داد جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد،قوچهای بنایوت ترا خدمت کنند بمذبح من با پذیرائی بر خواهند آمد و خانهٔ جلال‌خود را زینت خواهم داد » شتران و جمازه‌ها قبائل عرب است و گوسفندان قیدار که جد پیغمبر وعرب‌بوده‌صریح‌در این‌معنی‌است‌قوچهای‌بنایوت‌عبارت‌از رؤسای اقوام است که بخدمت پیغمبر آیند و عزت کعبه را بیفزایند .

اگر کسی در میان شما مخالف با اسلام است بدون بیم و ترس و رعایت احتشام مجلس از من بپرسد .

سپس با عمران صابی رئیس ستاره پرستان داخل مناظره شدوعمران در موضوع فلسفهٔ الهی وکیفیت آفرینش نخستین ازحضرت رضا ع پرسشهائی نموده وپاسخ کافی از آن حضرت شنیده و اسلام آورد و از طرف آن‌حضرت مباشر جمع وخرج صدقات و موقوفات بلخ بوده .

از جمله سئوالات عمران این بود که پرسید مرا از موجود نخستین آگاه سازید و از خلقت وآفرینش ؟

رضا ع ـ آن موجودیکه با یکتائی خویش موجود بودوچیزدیگری با او نبود و از برای او اجزاء و حدود و اعراضی متصور نبود پس بیافرید سلسلهٔ آفرینش را با ارادهٔ کامل‌خویش بدون نیاز بمادهٔ وسلسلهٔ موجودات را از حیث حدود و اعراض مختلف ساخت بدون آنکه قیام درروی ماده‌ای داشته باشد وبی آنکه در حدود آنها متوسل به ابزار و آلاتی باشد و یا با چیزی خلقت را تطبیق نماید بلکه با اراده و توانائی محض بیافرید آنگاه سلسلهٔ موجودات را از جهت اتحاد ودورنگی و طعم وخاصیت‌مختلف وصاف وناصاف وزشت و زیبا قرار داد بدون اینکه ذات‌او نیازی‌بآفرینش داشته باشد و یا ذات یگانه‌اش را از خلقت فزونی و یا کاهشی‌متصور گردد

تفصیل مذاکرات عمران صابی و مناظرات آن‌حضرت با او ورأس‌الجالوت در احتجاج طبرسی و عیون اخبارالرضا ع مندرج است واینجا باشارهٔ مختصر اکتفا میشود از جملهٔ پرسشهائی که عمران ازآن‌حضرت نموده اینست که پرسید آیا خدا در خلق است یاخلق در او؟

رضا ع ـ خدا بزرگتر است از اینکه دربارهٔ‌اش چنین گفته‌شود ای عمران نه او در خلق است ونه خلق در او من بزودی ترا آگاه گردانم بچیزی که بواسطهٔ آن چگونگی این‌امر را بشناسی ای عمران از تو بپرسم جواب بمن آبده آیا آینه را دیده‌ای؟ تو در آینه‌ای یا آینه در تواست ؟ اگر مطلب اینست که هیچیك از شما در دیگری نیستید و حق هم اینست پس بوسیله چه چیز تو از آینه بخودت راه میبری و خود را می بینی ؟

عمران ـ بواسطه آن فروغ و پرتوی که میان من وآینه است

رضا ع ـ آیا از این پرتو آنقدر که در آینه میبینی بیشتر از آنقدر است که در چشم خود می‌بینی ؟

عمران ـ بلی

رضا ع ـ بسیار خوب بما هم نشان بده تا ما هم ببینیم .

عمران ـ حیران شد وسر بزیر انداخته جواب نداشت.

رضا ع ـ پس بنابراین که توجواب نگفتی من آنچه حقیقت‌است راست بتو میگویم نوررا من چنین می‌بینم وجز این هم نیست که نور بی آنکه در تو و درآینه باشد راه میبرد ترا ونیز راه میبرد آینه را هردورا بسوی خود وبرای این مشکل مثلهای زیادی غیر از این هم هست که جاهل ابداً درآنها راه گفتگو وتشکیك نمی‌یابد (۱)

یوحنای مسیحی بحضور آن حضرت آمده پرسید چه میفرمائید در خصوص گروهی که بدعوی خود ازملل دیگر نیز گواه بیاورند ؟

رضا ع دعوی ازبرای آنان‌است

یوحنا گروهی دیگر دعوی نمایند وگواه ازدیگران پیدا نکنند ؟

رضا ع چیزی ازبرای آنان نیست.

یوحنا ـ ما میگوئیم مسیح روح وکلمهٔ خدا است ومسلمانان نیز با ما موافقند ومسلمانان گویند محمد (ص) فرستادهٔ خدا است ولی ما قبول نداریم پس موضوع اتفاقی بهترازموضوع اختلافی‌است.

رضا ع ـ ای یوحنا ما به مسیحی که به محمد (ص) ایمان‌داشته‌باشد وبشارت به بعثت وظهور او بدهد و ببندگی خویش اقرار نماید تصدیق داریم اگر مقصود تو غیراز این است ما ازپیغمبری او بیزار هستیم پس یگانگی واتفاق میان ما نیست

یوحنا ـ جواب نداد ومجاب شد.

ما از نقل مناظرات حضرت رضاع‌نظر باختصار بهمین قدراکتفانموده وخوانندگان را بخواندن کتابهای مفصل که در این زمینه نگاشته شده محول میداریم.

تواضع و فروتنی

فروتنی یکی از بزرگترین موضوعات علم اخلاق بشمار میرود ومی‌توان گفت که اکثر اخلاق پسندیده از این صفت بزرگ سرچشمه می-

(۱) مقصود آنحضرت ظاهراًاین است که صدورو آفرینش موجودات از ذات حق مانند صدور عکس ازعاکس‌است یعنی بوسیلهٔ نورعکس ذی الصورة(زید) مثلا در آینه می‌تابد ولی نه بطوری که عین زید درآینه‌باشد ویا آئینه درزید باشد بصورت حلول وشکل انطباع.

پس صدور موجودات صدور اشراقی است وفقط بجلوه و تابشی از فیض حضرت احدیت است ولی نه کینونت حلولی مانند خروج نطفه ازرحم مادر واین یکی ازمهمترین مباحث‌فلسفهٔ الهی‌است

گیرد. ـ

کسانی که برای تملق وچاپلوسی و یا ازجهت ترس وبیم ویارعایت شئون ومقام کسی که دارای جاه وپایگاه بلند باشد ویا منصبی‌را ازمناصب دولتی ویاشئون اجتماعی داشته باشد فروتنی وتواضع نشان دهندچنین صفتی را درعلم اخلاق تواضع نگویند ونیز اگر بملاحظه ثروت بکسانی احترام کنند تواضع شمرده نشود وبلکه درعالم اسلام نکوهیده‌است

علی ع فرماید : (۱) «کسی که بتوانگری از جهت ثروت تواضع نماید دوثلث دین او ازبین میرود».

اگر کسانی که دارای منصب وجاه‌وعلو خاندان نباشند ازخودتواضع نشان دهند مورد توجه واقع نشود پس تواضع ازکسانی پسندیده و مورد تقدیر وستایش است که جامع فضایل ذاتی و شرافت خانوادگی و علاوه دارای مقام بزرگی دراجتماع مانندسلطنت وپیشوائی باشند چنین مردمی اگر بازیردستان وتودهٔ مردم فروتنی وتواضع نمایند نه‌تنها ممدوح وقابل توجه است بلکه ازامور خارق عادت شمرده میشود

پیغمبر بزرگ اسلام (ص) که حائز اولین مقام در جامعهٔ بشریت و پیشوای اسلام بود چون بایاران خود درمجلسی می‌نشستند حلقه ای تشکیل می‌دادندکه بالا وپائین معلوم نشود.

چنانکه یکی ازیاران آن حضرت گوید : **کان فینا کاحدنا** یعنی میان ما مانند یکی ازما بود وبر کودکان سلام میداد.

حضرت صادق ع میفرماید پیغمبر اسلام هروقت بخانه ای واردمیشد درپائین می‌نشست وانس‌بن مالك میگوید با اینکه کسی پیش یاران‌حضرت رسول ازاو دوستتر نبود ولی هروقت آن حضرت را میدیدند برای‌او بلند نمیشدند وغلام را درموقع سواری‌بردیف خود سوار میکرد. درحجة‌الوداع موقعی که ازموقف برمیگشت اسامة بن زیدرا بردیف خود سوار کرد از مشعر که برمیگشت فضل‌بن عباس‌را بردیف خود سوار فرمود

علی ع پس ازپیغمبر از هرکس متواضعتر بود. هیزم بردوش می کشید وبخانه میبرد و بارهای هستهٔ خرمارا روی شانه میگذاشت بصحرا میبرد و برزمین میافشاند.

تواضع حضرت رضا ع بآن مقام سلطنت و ولایتعهد نسبت بجامعه و زیردستان وغلامان کاملا اخلاق بزرك وسیرت پیغمبر اسلام رایادمامی آورد. ـ

(۱) عبارت عربی اینست : من تواضع غنیاً لغناه ذهب ثلثا دینه

ابن شهرآشوب از موسی‌بن سیار نقل میکند که من باحضرت رضاع بودم که مشرف بر دیوارهای طوس بودند خبر مرك کسی را شنیدم دنبال کردم ناگاه جنازه ای را دیدم و درآنحال دیدم آن حضرت پای خود را از رکاب اسب خالی فرمود وپائین آمد و طرف جنازه رفت و جنازه را بلند کرد وچنان بجنازه نزدیك شد که‌گویا بره بمادرش پناه می‌برد وبعد رو بطرف من کرد وفرمود ای موسی‌بن سیار کسی که جنازهٔ دوستی از دوستان مارا مشایعت نماید ازگناه مانند روز ولادت پاك میشود بعدجنازه را که بر کنار قبر گذاشتند دیدم آن حضرت بسوی جنازه رفتند و مردم را ازجنازه کنار نمودند تا اینکه جنازه جلو چشمش قرارگرفت و دست برسینهٔ مرده گذاشت وفرمود ،

ای‌فلان پسر فلان بشارت باد تورا بابهشت پس از این لحظه ترس وبیمی برای تو نیست گفتم قربانت شوم آیا این مردرا می‌شناسید ؟ بخدا اینجا زمینی است که پیش ازاین پا روی آن نگذاشته بودید

فرمود ای موسی‌بن سیار آیا نمیدانی که اعمال شیعیان و دوستان ما صبح و شب بما میرسد اگرگناهی داشته باشند ازخدا درخواست آمرزش می‌نمائیم و اگرعلو درجه باشد از خدا در خواست قبول شکر برای آن شخص می‌نمائیم.

محمدبن یعقوب کلینی رازی از مردی بلخی نقل میکند که من درسفر خراسان ملتزم رکاب حضرت رضا ع بودم روزی سفره‌طعام خواست وهمهٔ غلامان ازسودانی ودیگران‌را سر سفره جمع کردند گفتم فدایت شوم چرا سفرهٔ اینان را جدا نکردی ؟ فرمود هرگز چنین نمیشود آفریدگار ما واینان یکی‌است ومادر یکی وپدر یکیست و پاداش اعمال برای همه یکسان است.

صدوق از ابراهیم‌بن عباس نقل کرده که دیدم حضرت رضا ع بغلام سیاهی اشاره نمود وفرمود که قسم میخورم بعتق وهروقت بآزادی بنده ای قسم بخورم یك‌بنده آزاد میکنم ومن اگرخودم‌را بسبب خویشاوندی‌رسول خدا ازاین غلام بهتر دانم جمیع بندگان من آزاد باشند مگر آنکه‌کار وعمل خوبی داشته باشم که بسبب‌آن ازاو بهتر باشم

ابن شهرآشوب روایت کرده روزی حضرت رضا ع داخل حمام شد مردی درحمام بود که آنحضرت را نمی‌شناخت به آن حضرت گفت بیا و مرا مالندگی کن آنحضرت بمالندگی او مشغول شد مردم‌آن حضرت‌را به‌آن‌مرد شناسانیدند وآن مرد شروع بعذر خواهی کرد وآن حضرت اورادلداری می داد ومیمالید.

یاسر خادم میگوید ، امام رضا ع هر گاه خلوت میشد همه نو کران وغلامان را جمع کرده وبا ایشان مانند یکنفر دوست صحبت میداشت و مأنوس میشد وچون سفره میانداختند تمام نو کران وغلامانش را از کوچك وبزرك حتی دربان وسلمانی وغلامان سیاه را باخود سر سفره می نشانید روزی بحضرتش عرض کردند خوب است سفرهٔ اینها را جدا کنید آنحضرت فرمود « خدای همه یکی است ، پدر ومادر یکی ، پاداش اشخاص هم مطابق با اعمال آنها است» .

محدث قمی ره، در انوارالبهیه میگوید : رفتار آنحضرت بازیردستان وفقرا اینطور بود ولی وقتی فضل بن سهل ذوالریاستین بحضورش آمد یك ساعت در حضورش ایستاد تا اینکه آن حضرت سر بلند کرده فرمود : چه حاجتی داری ؟

فضل گفت این کاغذی است که خلیفه نوشته وشما هم باید این حکم را (۱) امضاء فرمائید زیرا ولایتعهد مسلمین برشما تفویض شده است فرمود بخوان وحکم در روی پوست بزرگی نوشته شده بود سرپا ایستاده کاغذ را خواند وقتی تمام شد حضرت رضا ع فرمود :

(ای فضل این املاك ومستغلات وقتی برای تواست و میتوانم امضاء نمایم که ملازمت تقوی را شیوهٔ خود قرار دهی اگر باحفظ تقوی شایستهٔ این عطایا هستی امضا میکنم) با یك حرف امر اورا تمام فرمود ناچار فضل ازخانه آنحضرت دست خالی بیرون آمد (۲).

---

(۱) گویا آن صلح نامه وتیولی بوده که مأمون ازمال وزمین باو بخشیده بود.

(۲) بنا بروایت یاسر که در عیون اخبارالرضا ع نقل است این حکم امان نامه ای بود که فضل ازمامون گرفته بود و بامضای علمای وقت و گواهی آنها نیز رسانده بود ومیخواست حضرت رضا ع نیز آنرا امضاء فرماید وچون آن حضرت امضاء نفرمودند در همین حال مامون طبق اشاره حضرت رضا ع با فضل بن سهل وتابعین خود عزیمت سفر مدینه میشود وقتی بسرخس رسیدند نامه ای از حسن بن سهل برادر فضل بن سهل که منجم و ستاره شناس بود رسید که در فلان ماه گرمی آهن و گرمی آتش بتو ضرر میرساند وبرای دفع این نحوست بهتر است که درهمان روز چهارشنبه به اتفاق مامون وحضرت رضا ع داخل شوید .

پس از رسیدن این نامه بفضل عینا نامه را پیش مامون فرستادوخواهش

بقیه درصفحه ۳۳

جود وسخاوت

سخاوت یکی از فضائلی است که ازصفت عفت سرچشمه میگیرد واز مراتب متوسطهٔ دهش شمرده میشود وآن این است که مال را درمورد مناسب باندازهٔ مقتضی مصرف نماید.

سخاوت وقتی مورد ستایش است که ناشی ازحالت نفسانیه وبملاحظهٔ نفس سخاوت واقع شود زیرا ممکن است مردم بملاحظهٔ اغراض نفسانی و هدف خارجی ازقبیل خودنمائی وشهرت جوئی وبابمقصود دفع ضرر ازخود وخانوادهٔ خود سخاوت ورزند.

ونیز کسانی بطمع جلب مال دیگری اقدام بدهش مینمایند چنین مردمی اگرچه عملا سخاوت دارند ولی سخی نامیده نمیشوند وکسانی ازراه اسراف وندانستن قدر مال سخاوت دارند مانند مردمی که بوسیلهٔ ارث مال فراوان پیدا کنند ورنجی درجمع ثروت نبرده باشند البته اینان نیز سخی شمرده نشوند بنابراین سخاوت فقط دراشخاصی مورد تقدیر و ستایش است که دارای ملکات فاضله وبلکه مظهر اوصاف و کمالات الهیه باشند معلوم است که اوصاف فاضله ازچنین کسانی که نمونهٔ کامل انسانیت هستند در مورد خود بکار برده میشود و ممکن است در عین اینکه خود در تنگنای احتیاج واقع شوند حاجت دیگران رابر خود مقدم شمارند .

علی ع دروصف پیغمبر ص میفرماید «کان رسول الله ص اجود الناس کفا و اکرمهم من خالطه فعرفه احبه» یعنی آن حضرت سخی ترین مردم بود و دست او بخشنده ترین دستها بود و گرامی ترین مردم بود در معاشرت کسیکه باآنحضرت ارتباط وشناسائی پیدا میکرد بی اختیار اورا دوست می داشت

حضرت رسول فرمود: «انا ادیب الله وعلی ادیبی امرنی ربی بالسخاء والبر ونهانی عن البخل والجفاء وما شیی ابغض الی الله عزوجل من البخل وسوء الخلق وانه لیفسد العمل کما یفسد الطین العسل»

یعنی من ادب آموختهٔ خدایم وعلی ادب آموختهٔ من است خداوند

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ ۳۲

نمود که باا و داخل حمام شود مأمون نیز در این خصوص خواهش نمود حضرت رضا ع نوشتند که من داخل حمام نمی شوم وبرای تو وفضل هم مصلحت نیست دوباره فضل نامهٔ نوشته باز حضرت نوشتند که صلاح نیست وارد حمام شوید اتفاقا فضل همان شب وارد حمام شده و سه نفر که یکی ازآنها پسرخالهٔ فضل بود واورا ذوالقلمین میگفتند با اشارهٔ مامون وارد شده اورا کشتند.

مرا به‌سخاوت ونیکی امر کرده و از بخل وآزار نهی فرموده وپیش خدا چیزی بد تر از بخل وبدخوئی نیست زیرا بخل عمل را تباه میکند مانند اینکه گل وخاک عسل‌را خراب میکند.

سخاوت علی ع وبذل انگشتر بسائل ونزول آیه معروف‌است.

حضرت رضا (ع) پس‌از پدران بزرگوارش دارای بزرگترین درجهٔ سخا بود.

محدث قمی ازصدوق واوازاحمدبن‌محمدبن ابی نصر بزنطی نقل میکند که‌من نامهٔ حضرت ابوالحسن رضا ع را خواندم که بحضرت‌ابوجعفر امام نهم نوشته بود و آن این است .

ای ابوجعفر شنیدم غلامان تو درموقع سواری تورا از درب کوچک خانه ات بیرون میآورند برای اینکه نمیخواهند بکسی ازتو خیری برسد بحق خودم برتو ازتو خواهش دارم که ورود وخروج خودرا همیشه از درب بزرك خانه قرار دهی وهمیشه همراه تو پول نقره وطلا باشد تا هر گاه کسی ازتو چیزی بخواهد باو بدهی وهر کس ازاعمام تو ازتو پولی بخواهد ازپنجاه دینار کمتر باو نده و هرقدر زیاد باشد باختیار تو است و ازعمه های تو اگر چیزی بخواهند ازبیست وپنج دینار کمتر نده وزیاد دادنش‌را اختیار داری من میخواهم که خدا ترا بلند کند« فانفق‌ولا تخش من‌ذی‌العرش‌اقتاراً» یعنی بذل کن‌ونترس که‌خدابواسطه‌امساك‌تو ،تونخواهدداد

سبط بن جوزی (۱) در تذکرهٔ خود میگوید: حضرت رضا(ع) در دورهٔ خود سخی‌ترین ومتقی‌ترین مردم بود و ابونواس شاعر (۲) دراین خصوص آن‌حضرت را میستاید ومیگوید :

قیل‌لی انت اوحد الناس فی   کل کلام من‌المقال بدیهه
لك فی جوهر الکلام فنون   ینثر الدر فی‌یدی مجتنیه

(۱) ابوالمظفر یوسف‌بن قزاوغلی‌بغدادی معروف بسبط بن‌الجوزی در۶۵۴ درگذشته ودرکوه قاسیون دمشق بخاك سپرده شده است و این شخص‌نوادهٔ‌ابوالفرج‌عبدالرحمن‌بن‌علی‌بکری‌حنبلی‌مفسرمحدث صاحب تالیفات معروفه است که وفاتش در۵۷۹ هجری‌اتفاق افتاده‌است وبدین‌جهت معروف به سبط بن الجوزی شده‌است.

(۲) حسن‌بن هانی شاعر معروف ابن‌الندیم درالفهرست می نویسد که پیش‌از حرکت مامون ازخراسان در سال ۲۰۰ هجرت درگذشت در منتهی المقال مینویسد که حکایات ذم وقدح در بارهٔ وی بسیاراست لکن‌در کتاب معتبری نیست.

فعلی‌ماترکت مدح‌بن موسی   والخصال التی تجمعن فیه
قلت لا اهتدی لمدح امام   کان جبریل خادما لابیه

یعنی : بمن میگویند که‌تو یگانه مردم هستی‌ودرسخنوری‌فنونی‌رادارا هستی که گوهرهای گرانبها را در دست خوانندگان میریزی پس بچه جهت ازستایش پسر موسی (ع) وفضایل اخلاق او لب فرو بستی ؟ درپاسخ گفتم مرا توانائی نیست بستایش امامی که جبرئیل ازخدمتکاران پدرش بود (۱)

کلینی (۲) ازالیسع‌بن حمزه نقل میکند که من درمجلس حضرت‌رضا (ع) بودم و باآن حضرت حرف میزدم مردم زیادی ازآن حضرت مسائل حلال وحرام می پرسیدند در اینحال مرد درازقد گندم گونی پیدا شد و گفت : « السلام علیك یابن رسول‌الله » یکنفر از دوستداران تو وپدران بزرگوارت هستم ازسفر مکه برگشته وخرج راه را گم کرده ونمیتوانم‌به مقصد بروم اگر شما کمکی بمن برسانید مرا متنعم ساخته‌اید ووقتی بشهر خودم رسیدم چون مستحق صدقه نیستم عین همان مبلغ‌را بفقرا میدهم

حضرت رضا (ع) فرمود بنشین وزمانی با مردم صحبت فرمودند تا مردم رفتند من وسلیمان جعفری وخثیمه پیش آنحضرت بودیم فرمود اجازه میدهید که بروم ؟ سلیمان گفت باکار خود باشید آن‌حضرت توی خانه رفت وساعتی نگذشت وبیرون‌آمد و دررا پیش کرد و دست ازبالای در بیرون کرد وفرمود : خراسانی کجااست ؟ گفت اینجا هستم ـ فرمود این دویست دینار‌را بگیر وبرای مخارج صرف کن واین وجه‌را برای خود مبارك بدان وتصدق نکن وبیرون برو که نه‌من ترا به‌بینم ونه تو مرا بعدآن‌شخص‌بیرون

(۱) محدث قمی گوید این شعررا ابونواس پس‌از انتصاب آنحضرت بولایتعهد باامر مامون درمجلس مامون سرود ومامون آفرین گفت وهمان پاداشی که بشعراء دیگر میداد بابو نواس هم داد.

دربعضی‌روایات این فرد نیز در دنبالهٔ شعر ابونواس ذکر شده‌است:

قصرت السن الفصاحة فیه   و لهذا القریض لا یحتویه

یعنی زبان فصحا ازرسیدن بکنه ستایش وی کوتاه است و ازهمین جهت ستایش ومدح باو شامل نمیشود.

مولوی چه خوب میفرماید :

مدح تعریف‌است وتخریق حجاب   فارغ است ازمدح وتعریف آفتاب

(۲) شیخ اجل ابوجعفر محمدبن یعقوب‌بن اسحق رازی درسال۳۲۹ دربغداد وفات فرموده ابن اثیروی‌را درقرن سوم هجری مجدد مذهب‌امامیه شمرده است قبرش دربازار بغداد نزدیك جسر معروف‌است.

رفت ـ سلیمان گفت قربانت شوم احسانی فرمودید ولی چرا خود را نشان ندادید ؟ فرمود ، از ترس این که مبادا ذلت سئوال را در چهرهٔ او بهبینم از جهت برآوردن نیاز او مگر نشنیدی که پیغمبر اسلام فرمود :

(المستتر بالحسنة تعدل سبعین حجة والمذیع بالسیئة مخذول و المستتر بها مغفور له) یعنی کسی که احسان خودرا بپوشاند و مخفی بدارد فضیلت آن برابر هفتاد حج است و کسی که گناه را آشکار کند خوار و مخذول است و پوشانندهٔ گناه آمرزیده است .

وقتی مامون حضرت رضا ع را ولیعهد خود کرد شعراء از هرطرف به دربار خلافت آمده و آن حضرت را ستایش میکردند و ازجملهٔ شعراء که بدربار مامون آمد دعبل بن علی خزاعی بود که پیش حضرت رضا ع آمد و گفت من قصیده‌ای ساخته‌ام و عهد کردم پیش از شما بهیچکس نخوانم فرمود بنشین وقتی مجلس قدری آرام شد فرمود بخوان قصیده‌را پس قصیدهٔ خودش را شروع کرده گفت :

مدارس آیات خلت من تلاوة　　ومنزل و حی مقفر العرصات (۱)

ابراهیم ابن عباس (۲) نیز بادعبل آمده‌بودواوهم‌این شعرراخواند

ازالت عزاء القلب بعد التجلد　　مصارع اولادالنبی محمد ص (۳)

حضرت رضا ع بیست هزار درهم از همان پولهائی که باسم آن حضرت مسکوک بود باین دو نفر بخشید دعبل ده هزار درهم سهم خودش را به قم برد و هر درهمی رابه ده درهم فروخت و صدهزار درهم جمع شد (۴) ابراهیم همان پول‌ها را نگهداشت مقداری را هم هدیه کرد و مقداری رابخانوادهٔ خودش تقسیم کرد تادر گذشت و اورا ازهمان پول کفن و تجهیز کردند

(۱) آموزشگاههای قرآن و آیات از تلاوت خالی شده و عرصه جایگاه وحی از آب و گیاه خالی شده است و این قصیده در آندوره معروف به قصیدهٔ مدارس آیات بوده است .

(۲) ابراهیم بن عباس صولی خواهر زادهٔ عباس بن احنف در سال ۲۴۳ در سر من رآی فوت شده

(۳) یعنی پس از نهایت تحمل و شکیبائی صبر و قرار از من رفته است از جهت اندوه بر کشته شدن فرزندان پیغمبر (ص)

(۴) و این موقعی بود که دعبل میخواست بوطن خود عراق برگردد ولی بگفته صاحب مجالس المومنین این دوازده درهم را درعراق فروخت وصد هزار درهم برای او گرد آمد .

عبادت

عبادت عبارت ازخشوع درمقابل عظمت پروردگاراست انسان کامل بهراندازه بخدا نزدیکتر باشد همان اندازه خشوع و بندگیش در مقابل خدا بیشتر گردد چنین کسانی هدفشان درعبادت فقط سپاس نعمت‌های خداوند و نظرشان بقرب پیشگاه ابدیت باشد.

اغلب کسانی عبادت را شیوهٔ خود قرار دهند شاید بدین‌وسیله درعالم آخرت ازنعم ولذایذ بهشت بهره‌مندگردند ویا ازآتش دوزخ رهائی یابند و اگر این بیم وامید دردلشان پیدا نبود ازبندگی دست‌میکشیدند وبااینوسیله سبب آسایش خودرا پس ازمرک فراهم کنند.

کسانی نیز پیدا شوند که عبادت را وسیلهٔ جلب روزی وفراخ‌عیشی دانند چنین کسانی امورمعنوی‌رادرغیرمورد که‌جلب‌رضای الهی‌است مصرف نمایند.

خدا درقرآن اززبان ایشان حکایت کند که گویند : **ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وماله فی‌الاخرة من‌خلاق** (۱) یعنی‌خدایا خشنودی‌وفراخی را دردنیا بما روزی کن چنین کسانی ازحظوظ عوالم آخرت ولذایذ معنوی بی‌نصیب باشند.

ولی کسانی گویند : **ربنا آتنا فی‌الدنیا حسنة وفی‌الاخرة حسنة وقنا عذاب‌النار** (۲) یعنی خدایا خوبی وصلاح دنیا وآخرت هردورا بما کرامت فرما وازعذاب دوزخ مارا رهائی ده.

البته چنین مردمی که موفقیت خودرا درامور هردوسرا ازخدابخواهند و درامور باو گریزند و ازو یاری جویند درخور ثنا وستایش باشند ولی بمقام کاملان نرسند.

درمقابل همهٔ اینها کسانی پیدا شوند که وجود خودرا تسلیم هستی‌حق نموده‌وخودرا نیستی صرف انگارندو دراین مقام عبادت و بندگی خودرا نیز ناچیز شمرده وزبان ازهمهٔ درخواستها ودعاها بربندند. تاچه قبول افتد وچه درنظر آید. مولوی میگوید :

من گروهی میشناسم ز اولیا　　که دهانشان بسته باشد ازدعا

گواه مقصود ما درعبادت مناجات علی بن الحسین علیه السلام است که میفرماید : «خدایامن‌نمی‌پرستم ترا ازترس شکنجه و عذاب‌توونه‌ازجهت نیل به‌ثواب‌بلکه ترا سزاوار عبادت و ستایش میدانم وازاین روتراعبادت‌وبندگی‌نمایم»

مرد کوته نظرازبهربهشت‌است به‌کار　　ازقصوراست که‌اوناظرحورالعین‌است

نیست در جنت ارباب حقیقت جز حق　　جنت اهل حقیقت بحقیقت این است

۱ ـ ۱۹۶ سورهٔ ۲　۲ ـ ۱۹۷ ـ ۲

پس نظر مستقیمشان همان خدا است ومقام ایشان بالاتر از این است که دربندگی پابند اغراض دیگری باشند زیرا باتزکیهٔ نفس مانند فرشتگان پیوسته ذات حق‌را سزاوار عبادت وپرستش و خودرا موظف بـه بندگـی و عبودیت میدانند .

درعیون اخبارالرضا ع ازصولی ازجدهٔ پدری خود نقل میکند که‌من ازجمله کنیزانی بودم که‌مارا از کوفه برای مامون خریدند ومأمون‌مرابحضرت رضا ع بخشید وغالبا ازاخلاق وحالات نفسانیه‌حضرت رضا ع ازاو می‌پرسیدند ومیگفت چیزی که ازاو یاد دارم این بود که میدیدم آنحضرت در خانـه عود هندی میسوزاند وبعد برجامهٔ خود گلاب خالص ومشك میزد و دراول طلیعـهٔ بامداد نماز صبح‌را میخواند بسجده‌میافتاد وسررا ازسجده برنمیداشت تاآفتاب بلند میشد بعد سر از سجده برمیداشت و مردم را بحضورش می‌پذیرفت و یـا سوار میشد ومیرفت و کسی قـدرت نداشت درخانهٔ آنحضرت صدا بلند کند وبا مردم کم حرف میزد.

در انوار البهیه نقل میکند : حضرت رضا ع درفصل تابستان روی حصیر می‌نشست و درزمستان روی پلاس وهمیشه از زیر مانند پدرش علی ع جامهٔ خشن می‌پوشید هنگامیکه حضرت بیرون میرفت لباس خوب در تن می کرد پس ازنماز بامداد بسجده میرفت وتا بلند شدن آفتاب سراز سجده برنمیداشت وبعد بلند میشد وبمردم بار میداد ویا سوار میشد و بیرون می رفت ومردم جرئت بلندکردن صدا درخانهٔ او نداشتند و آنحضرت زنی را واداشته‌بود که‌زنهارا برای نماز شب بیدار میکرد واین قضیـه برای آنان سخت ناگوار بود بطوری‌که میل بیرون آمدن از خانهٔ آن حضرت ع را داشتند .

از ابوصلت نقل شدهٔ است که من درسرخس رفتم بدر خانه ی که حضرت رضا ع را محبوس کرده بودند اززندانبان بار خواستم گفت نمی توانید فعلا پیش اوبروید سبب پرسیدم ؟ گفت در هرروز وشب هزار رکعت نماز میخواند و ازنماز یکساعت پیش ازظهر ونزدیك غروب فارغ میشود وهمهٔ اوقاتش‌را درجای نماز نشسته ومشغول مناجات خـدا میشود گفتم در همین اوقات اجازه بگیر اتفاقا اجازه گرفت برای من‌ومن درهمان‌حال‌که انتظار نمازرا داشتند بحضورش شرفیاب شدم (۱)

۱- ازاین روایت مفهوم میشود که حضرت رضا ع را مامون محبوس نموده بود زیرا سببی برزندانی بودن آنحضرت غیراز مامون نبوده وحال آنکه کمتر روایتی وحدیثی دراین خصوص داریم زیرا مأمون اگرچه در دل

بقیه درصفحه۳۹

وما روایت ابراهیم بن عباس‌را درذکر فضایل نفسانیه آنحضرت‌راجع بعبادت ذکر کردیم .

علت تفویض ولایتعهد بآنحضرت

چون هارون خلیفه عباسی درسال ۱۹۳ هجری بمرد مـردم برحسب تعیین هارون برپسرش محمد امین بیعت کردند. عبدالله مامون (۱) برادر کهتر امین پس ازدوسال ازفوت هارون بابرادرش مخالفت کرده ومردم‌را بخلافت خود دعوت مینمود.

محمد امین که ازمخالفت برادرش آگاه گردید پنجاه‌هزارنفرلشگر بریاست علی‌بن عیسی‌بن ماهان بجنك مامون فرستاد مامون نیز لشگری از خراسان بفرماندهی طاهربن حسین ذوالیمینین(۲) سرسلسلهٔ طاهریان‌بجنك محمد امین فرستاده این دولشگر درنزدیکی ری بهم نزدیك شدند طاهر لشگریان امین‌را شکست داده وعلی‌بن عیسی‌را کشته وسرش را برای مامون فرستاد وبالاخره محمد امین‌را نیز دربغداد گرفته و کشت و درعراق ازمردم بخلافت مامون بیعت گرفت (۳)

مامون چون ازطرف برادر آسوده شد وخلافتش مسلم گشت‌تصمیم گرفت که باهمراهی فضل‌بن‌سهل ذوالریاستین(۴) روانه‌مرو(۵) حاکم‌نشین

بقیه ازحاشیهٔ صفحهٔ ۳۷

کینهٔ آن حضرت را داشته ولی درظاهر ازاحترام آنحضرت فروگذاری‌نمی کرده‌است چنانکه بعدا ذکر خواهد شد وما من‌باب استطراد واستشهاد این خبررا ازعیون نقل کردیم .

(۱) عبدالله مامون درمیان خلفای عباسی بفضل ودانش‌معروف بوده ولی در فصاحت بیان بدرجهٔ امین نبوده وی را رساله ایست دردلایل نبوت ورساله دیگر دربرهان مناقب خلفای پیغمبر درسال ۲۱۸ هجری ۸۴۳ میلادی در طرسوس روم بمرد . رجوع شود بفهرست ابن‌الندیم ص۱۶۸ چاپ مصر وتاریخ ابوالفداء جلد دوم .

۲- طاهربن حسین‌بن مصعب‌بن زریق‌بن ماهان سرسلسله طاهریان در ۱۵۹ هجری متولد ودر۲۰۷ درمرو در گذشته وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان ج ۱ ص ۲۵۷ .

۳- ۱۹۸ هجری — ترجمه تاریخ طبری

٤- علت شهرت او باین لقب برای این‌است که صدارت وامارت‌لشگر هردورا داشته‌است.

(۵) در صفحه ٤۰

خراسان شود وبا رای فضل برادرش حسن بن سهل را بحکومت بغداد منصوب کرده وروانهٔ عراق نمود.

طاهر که یکی از بزرگترین سرداران لشکر خلیفه بود وباکوشش او خلافت مأمون استوار گشت از اطاعت حسن بن سهل (که تنها پیشهٔ نویسندگی دربار خلیفه بااو بود وازامور لشکری اطلاعی نداشت) سرپیچی نموده بااتفاق هزیمه که یکی از سرداران لشکر بود بکوفه رفته بمحمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن حسن بن حسن بن علی ع معروف بابن طباطبا بیعت نموده وسلیمان بن جعفر منصور را که ازطرف حسن بن سهل بامارت کوفه گماشته شده بود از کوفه بیرون نموده ولشکری فراهم آورده وخودآنها سپهسالار لشکر شدند.

درچندین نبرد که میان آنان ولشکریان حسن بن سهل در نزدیکی کوفه واقع شد لشکریان حسن را شکست داد و غنیمت زیادی از آن بدست آوردند.

نه‌تنها در کوفه بلکه درمکه نیز یکنفر از فرزندان حضرت صادق ع باسم محمدبن جعفر معروف بدیباج درمدینه محمدبن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن بن علی ٤ دریمن ابراهیم بن موسی ع دربصره زید بن موسی ع خروج نموده وزید مردم را بردورخود جمع کرده وایشان را بامامت برادرش علی بن موسی الرضا ع دعوت مینمود وهر کسی را ازخاندان عباسی میگرفتند باآتش سوزانیده میکشتند (۱)

٥ـ در معجم البلدان نوشته که مرو شاهجهان مقر سلطنت مامون بوده نه مروالرود وبین مروالرود ومرو شاهجهان چهل فرسخ فاصله است ومرو شاهجهان ازبناهای اسکندر ذوالقرنین است ودر کتاب فردوس التواریخ نقل میکند که دارالاماره سلسله طاهریان درمروو بلخ بوده وشهر مرو شصت اندر شصت بوده است یعنی فاصلهٔ آن شصت فرسخ بهرات و۶۰ فرسنك بطوس وشصت فرسنك ببخارا بوده‌است وبنابراین مرو شاهجهان شصت فرسنك تاطوس مسافت داشته‌است.

(۱) بگفته طبری همین زیدرا در دروازهٔ ری بقتل رساندند وشاید همین زیدی که فعلا آرامگاهش درتهران است همان زیدباشد

درعیون اخبارالرضا می گوید درسال ۱۹۹ هجری که زیدخروج کرد خانه‌های عباسیان را آتش زد واورا گرفته نزد مامون آوردند مامون گفت دربصره شورش کردی عوض اینکه خانه دشمنان مارا از بنی امیه واولادزیاد آتش بزنی خانه مارا آتش زدی.

بقیه درصفحه ٤١

چون مامون دید که بیشتر ازمردم عراق بااو دشمنی آغاز نموده و درهر کرانهٔ یکنفر از علویان سر برافراشته‌اند بافضل در این باب مشورت نمود فضل برای دلخوشی علویان و فرونشستن شعلهٔ آشوب صلاح چنان دید که مأمون حضرت رضا ٤ را که درحجاز وعراق درعلم ودانش وتقوی از همهٔ علویان برتری داشت بولایتعهد خود برگزیند.

مأمون که از دیرگاه طرفدار خاندان علی ٤ بود ومعاویه را علنا سب میکرد وخود نیز درتحت تربیت برامکه که طرفدار تشیع و خاندان علوی بودند بزرگ‌شده بود رأی اورا پسندیده پس از اینکه برادرش قاسم ابن رشید را درسال ۱۹۸هجری ازولایتعهد معزول نموده بود(۱) آنحضرت را توسط خالوی خود رجاء بن ابی الضحاك ویاسر خادم ازحجاز بمرو که در آن‌زمان حاکم‌نشین خراسان بوده طلبید وحضرت رضا ٤ ازراه بصره واهواز وفارس بخراسان آمدند و کشور ایران‌را باقدوم مقدسش تا ابد منور ومفتخر ساختند.

مردم‌نیز دربلاد مقدم ایشان راگرامی داشتند وآثار جلالت آنحضرت برهمه مردم ظاهر وپدیدار گشت.

صنیع‌الدوله صاحب تاریخ مطلع‌الشمس میگوید: «آنچه ازخطراه آن بزرگوار معلوم شده آن است که ازبصره باهواز وعربستان ایران گذشته وازآنجا بفارس و درآنوقت بجای بهبهان شهر ارجان آباد بوده آنگاه ازخاك اصفهان برخلاف راه قم گذار نموده ازهمین خطی که دشت آهوان و کوه میامی درآن واقع است بشهر نیشابور نزول اجلال فرموده

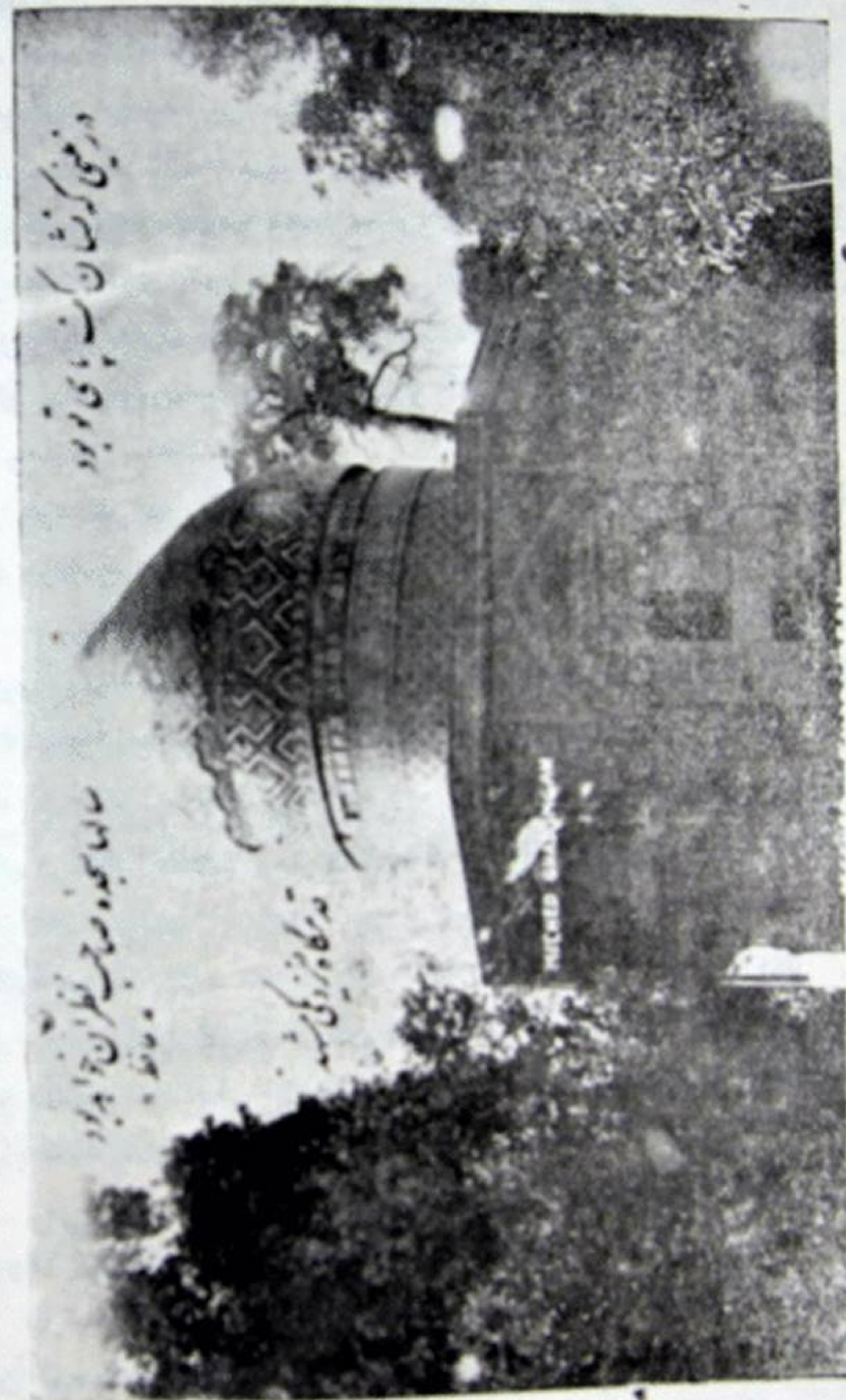
بقیهٔ حاشیهٔ صفحه ۳۹

گفت اشتباه کردم این دفعه اگر برگردم اول ازخانهٔ دشمنان شروع میکنم مأمون خندید و اورا پیش حضرت رضا ٤ فرستاد و گفت گناه اورا باحترام شما بخشیدم.

وقتی اورا پیش آنحضرت آوردند آن‌حضرت نسبت باو خشمناك شد ورها کرد وقسم خورد بااو حرف نزند.

درشذرات‌الذهب جلد دوم مینویسد که مأمون آن حضرت‌را پیش زیدبن موسی به بصره فرستاد تازید را ازخروج وی‌ممانعت فرماید آن حضرت باو فرمود چه اراده داری آیامیخواهی بمسلمانان اذیت‌نمائی وحال آنکه تو ازاولاد فاطمه هستی بخدا دشمن‌ترین مردم باتو پیغمبر خدا(ص) خواهد بود.

(۱) مروج‌الذهب مسعودی چاپ مصر ص ۳۲۰-۳۲۲



بنای تاریخی قدمگاه حضرت رضا علیه‌السلام نزدیکی مشهد از آثار دوره صفویه

درمحلهٔ بلاش‌آباد شهر نیشابور در خانهٔ پسنده نامی نزول کرد و ازنیشابور بقریهٔ حمراء رسیده و آبی که اثرآن اکنون باقی‌است برای‌آن حضرت پدید گردیده بود ومحل مزبور فعلا معروف بقدمگاه است که‌تقریبا چهار فرسخ تامشهد فاصله دارد «عکس مقابل».

بعد بقریهٔ سناباد آمده و درخانهٔ حمیدبن قحطبه نزول فرموده از سنابادطوس بسرخس رفت وازسرخس بمرو نزول‌فرمود(ج۲مطلع‌الشمس‌ص۴۵۲)

مرحوم قمی درانوارالبهیه میگوید که حضرت رضا ع ازاصفهان بقم آمدند ومردم هر کسی مایل بودند که آن حضرت بخانهٔ او وارد شود آن حضرت میفرمود که اشتر من مامور من است اتفاقا شتر درجلوی دری خوابید.

صاحب این خانه درخواب دیده بود که آنحضرت فردا مهمان‌اوست مدت کمی گذشت که همان محل مقام بزرگی شد وامروز آنجا مدرسهٔ کهنه ای شده‌است.

بعد ازقم به فریومد حرکت کرد (فریومد دهی‌است نزدیکی عباس آباد ومزنیان) وازآنجا بمرو آمدند وبعد بسناباد برگشتند.

چون آن حضرت بمرو وارد شد مامون آن حضرت را بسیار گرامی داشته وبهمهٔ عباسیان مقیم خراسان که بالغ بر ۳۳ هزار نفر بودند انتخاب ایشان را بسمت ولایتعهد اعلام نموده (۱) و درهفتم ماه رمضان سال۲۰۱ هجری آنحضرت را بخلافت و ولایتعهد خود منصوب‌نمود (۲)

بااینکه امام ازقبول ولایتعهد امتناع داشت ناگزیر قبول فرموده و درروی فرمان ولایتعهد که ازطرف مامون صادر شده بود شرحی نوشتند

---

(۱) دائرةالمعارف فرید وجدی چاپ مصر ج ۶ ص۶۶۵

(۲) بنا بگفتهٔ ابوالفدا در همین تاریخ آنحضرت ملقب برضا گردید در صورتیکه ابن بابویه از بزنطی نقل کرده است که بخدمت امام محمد بن علی جواد ع عرض کردم گروهی از مخالفان شما گمان میکنند مامون پدر شمارا ملقب برضا گردانید پس‌ازتفویض ولایتعهد

فرمود بخدا قسم دروغ میگویند خدا اورا ملقب برضا نمود. زیرا پسندیدهٔ خدا ورسول وائمه‌هدی ع بود واورا برای امامت برگزیدند گفتم آیا همه پدران شما پسندیده خدا ورسول وائمه نبودند؟

فرمود بلی ولی سبب اختصاص این لقب برپدرم برای اینست که مخالفان ودشمنان هم اورا پسندیده وازاو راضی شدند همانطور که‌دوستان راضی بودند واین مخصوص برپدر من بود.

وازآنجمله این بود :
« من خواهش تورا درخصوص نصب من بولایتعهد پذیرفتم اگرچه جفر وجامعه برضد این پیش آمد دلالت دارد »
مامون به کلیه شهرهای عراق وحجاز وخراسان وایران ولایتعهدآن حضرت‌را بوسیله نامه ابلاغ نمود وخطبه‌ها درمساجد اسلامی بنام آنحضرت خوانده شد سکه‌ها بنام ایشان زده شده وجامه سیاه که مرسوم عباسیان بود جهت احترام خاندان علی ٤ برنك سبز مبدل نموده ودختر خود ام‌الفضل را بحضرت رضا ٤ تزویج نمود وخود نیز درهمان تاریخ پوران دخترحسن ابن سهل‌را تزویج نمود(١) .

کیفیت تفویض ولایتعهد

سید مؤمن شبلنجی مصری شافعی در کتاب نورالابصار مینویسد مامون وقتی تصمیم گرفت ولایتعهد را بحضرت رضا٤ واگذارنماید فضل‌بن سهل وزیر خودرا طلبید وعزم خودرا باو درمیان نهاد و دستور داد که بابرادرش حسن‌بن سهل نیز دراین خصوص مشورت نماید فضل و برادرش باتفاق پیش مامون آمدند حسن این تصمیم راکار بزرك وانمود کرد و اورا ازمعایب تفویض ولایتعهد که مستلزم خروج خلافت ازخاندان عباسی‌است بیاگاهانید .

مامون گفت من باخدا عهد کرده بودم که اگر ببرادرم پیروز گردم خلافت را بافضل اولاد طالب بسپارم وحضرت رضا ٤ نیز افضل ایشان‌است وباید بعهد خود وفا کنم • وقتی پسران سهل تصمیم مامون‌را دیدند از معارضه خودداری کردند .

مامون گفت اکنون پیش حضرت رضا ٤ بروید و اورا از تصمیم من آگاه سازید وبقبول اینکار حاضر نمائید .

فضل وحسن هردو پیش آنحضرت رفتند وقضیه‌را اطلاع دادند آن حضرت امتناع فرمود ولی پسران سهل اصرار را ازحد گذرانیدند ناچار آنحضرت قبول فرمود بشرط اینکه فرمان امر ونهی وعزل ونصب حکام‌و حکمیت درامور خلافت نداشته باشد واساس چیزی را تغییر ندهد مامون نیز این شرایط را پذیرفت ومجلسی خاص ازخواص دولت از قبیل امراء ، وزیران دربار ، دربانان ، نویسندگان مخصوص روز پنجشنبه پنجم ماه

١- درتاریخ شذرات‌الذهب مینویسد که مامون ام‌حبیب دختر خودرا بحضرت علی‌بن موسی‌الرضا ٤ وام‌الفضل را به محمدبن علی‌بن موسی ٤ تزویج نمود .

رمضان سنه ٢٠١ هجری تشکیل داده وهمه‌را بحضورش خواست
وقتی حاضر شدند بفضل اشاره نمود که حضاررا ازتصمیم خلیفه در خصوص ولایتعهد علی‌بن موسی ٤ بیاگاهان وبگو همه جامه سبز بپوشند وپنجشنبه دیگر جهت بیعت بحضرت رضا ٤ بدربار خلافت حاضرشوند

حاضرین طبق دستور روز پنجشنبه حاضر گردیده وهریك درجایگاه مخصوص خود قرار گرفتند ومامون نشست‌وحضرت رضا٤ درمیان دوبالش بزرك که مخصوص او نهاده بودند نشسته ولباس سبز پوشیده بود ودرسر عمامه داشت وشمشیری‌نیز حمایل کرده بود .

مامون نخست پسرش عباس‌را امر کرد که برخیزد وبآنحضرت بیعت نماید حضرت رضا ٤ دستش‌را بلند کرد و دربالای دست عباس قرار داد . مامون گفت دست خودرا بزمین بگذارید . فرمود پیغمبر اسلام بدین‌ترتیب ازمردم بیعت گرفت .

مامون گفت بهرترتیبی که‌دانید عمل کنید . آنگاه کیسه‌های پول ازطلا ونقره وبوقچه های لباس وجایزه‌ها درحضور آنحضرت گذارده شد خطبا وشعرا بلند شدند وهر کدام درخطبه وشعر خود اشاره بتفویض ولایتعهد نمودند ولب بستایش حضرت رضا ٤ باز کردند .

جوائز وعطایا درمیان طبقات حضار بفراخور حال هریك نخست در درمیان علویان بعد عباسیان وپس‌از آنان درمیان سایر مردم تقسیم‌شد بعد مامون بحضرت رضا ع گفت بلند شوید وخطبه‌ای برای مردم بخوانید

آنحضرت بلند شدند پس‌از ستایش آفریدگار ودرود به‌پیغمبراسلام (ص) فرمود :

ای‌مردم مارا برشما حقی است بسبب پیغمبر خدا ص وشمارا نیز باما حقی‌است بسبب آنحضرت وقتی شما حق خودتان‌را نسبت بما ادا نمودیدبما هم واجب‌است حق‌خودمان‌را ادا کنیم ودرین مجلس بیش‌ازاین حرفی نزدند و درشهرهای اسلامی خطبهٔ ولایتعهد بنام‌آنحضرت خوانده شد.

عبدالجبار بن سعید والی مدینه درهمین سال درمنبر پیغمبر اسلام ص درمدینه خطبه‌ای خواند و دردعاء خود بحضرت رضا ٤ گفت :

ولیعهد مسلمین علی‌بن موسی بن جعفربن محمدبن علی‌بن حسین‌بن علی علیه‌السلام واین شعررا خواند :

ستة آباء هم ما هم   افضل من یشرب صوب الغمام

یعنی شش‌نفر پدرانند وآنان ازبهترین کسانی هستندکه آب باران بخورد یعنی (بهترین اهل زمین هستند)

مداینی۱ میگوید وقتی که حضرت رضا ٤ درهمین مجلس نشست و جامه‌های نیکو پوشیده داشت وازطرفی خطبا وشعرا مشغول خواندن‌خطبه واشعار بودند وبرچمها بالای سرآنحضرت درحرکت بود .

نظرآنحضرت بیکی‌ازغلامان خاص افتاد که ازین وضع بسیارشادمان ومسرور است حضرت رضا ٤ اشاره کردند نزدیك آمد : آهسته بگوشش فرمود بیشتر دل خود را ازین قضایا خوش مدار زیرا این کار عاقبتی نخواهد داشت .

عباسیان عراق چون خبر ولایتعهد آنحضرت را شنیدند ودیدند نزدیك است رشته خلافت ازدست عباسیان بدر رود و ممکن است نفوذ علویان به تدریج بیشتر گردد مردم‌را دربغداد برمامون بشورانیدند وبر ابراهیم بن مهدی عموی مامون بیعت نموده اورا بلقب مبارك ملقب ساختند۲

چون فضل‌بن سهل اشخاصی را که بحضور مامون میرفتند و اخبار سیاسی کشوررابااودرمیان‌می نهادند شکنجه میداد ورجال سیاسی کشورنمی توانستند بدربار بروند ازاینرو اخبار سیاسی وانقلاب بغداد بگوش مامون نرسیده بود.

اتفاقا سلمان‌نامی که ازدورهٔ هارون بدربار خلافت راه داشت ازفضل ابن سهل سعایت کرده وقضیه اغتشاش بغداد ویاغی گری عباسیان‌را بمامون خبر داد. یکی ازروزها هم حضرت رضا ٤ وارد خانه مامون شده وفرمود: بغدادیان بواسطه انتخاب من بولایتعهد و وزارت فضل‌بن سهل باتو سخت مخالفت کرده‌اند وبعموی تو ابراهیم بیعت نموده‌اند صلاح تو دراین‌است که مارا ازخود دور کنی تااین شورش بخوابد وگروهی ازسران‌لشگرکه‌از اغتشاش بغداد مطلع بودند شهادت دادند و ازممانعت فضل مامون‌راآگاه ساختند (۳)

۱ـ ابوالحسن علی‌بن محمد بصری مدائنی دارای تالیفات‌زیادی‌است ازآنجمله کتاب خطب النبی وخطب امیرالمؤمنین ٤ وفاطمیات است .

ابن ابی‌الحدید معتزلی درکتاب شرح نهج‌البلاغه بیشتر روایات را ازاو نقل میکند، وفاتش درنود سالگی دربغداد شده (۲۲۵ﻫ)

۲ـ ۵ رجب ۲۰۲ هجری ابن الندیم در الفهرست مینویسد ابراهیم ابن مهدی ازنوابغ خاندان عباسی بشمار میرود و درعلم موسیقی کتابی نوشته وموسیقی دانان عراق باو مراجعه میکردند ونیز کتابی دارد درعلم طب ودرطباخی نیزمجموعه‌ای تالیف کرده الفهرست ص ۱۶۸ چاپ مصر

۳ـ تاریخ محمدبن علی‌بن طباطبا معروف بابن الطقطقی چاپ‌مصر ص ۱۶۲ .

مامون وقتی خبر شورش بغدادیان‌را شنید نسبت به فضل‌بن سهل که خدمات او در دربار بسی شایان تمجید و احترام بود برآشفته ودستور داد چهارنفر از سرهنگان لشگر همان سال فضل‌بن سهل سرخسی‌را درگرمابه سرخس کشتند(۱)وپس از قتل فضل آن چهارنفر را نیزگردن زده و پیش حسن‌بن سهل‌فرستاد(۲)

فصاحت

فصاحت در اصطلاح علماء بلاغت (معانی و بیان) قوه‌ایست که بواسطه آن سخنرانان هنگام سخنرانی یا انشاء نظم ونثر مقصود خودرابا الفاظ فصیح وجملات شیوا ونمکین ادا نمایند پس‌اگر لفظ وپاجمله مرکب فصیح نباشد فصیح گفته نشود .

لفظ‌فصیح لفظی‌است که غیر مانوس وثقیل‌نباشد وسخن وجمله‌فصیح آن‌است که عبارت خطابه و یامقاله سست وتوی هم نبوده باجملات ساده و سلیس مقصودرا درذهن مخاطب جاگیر نماید و تکراری نداشته باشد و مستمع بمحض شنیدن مقصودرا فهمیده وحالت انتظاری برای او نماند و میان اول وآخر جمله معترضه کمتر بیاورد .

مثلا اگر بگوئی : « زیدی‌را که چندین‌مرتبه اورا بشما وصف‌کرده ام وسابق هم ذکرش رفت وشاید شما هم اورا بشناسید و۰۰۰ امروز در کوچه دیدم»

درعین اینکه سخنگو میخواهد توضیحات بیشتری بدهد آغاز سخن بواسطه تکرار عطف ودرازی آن فراموش میشود چنین موردی را دراصطلاح بیانیین تعقید‌نامند زیرا دلالت آن برمقصودواضح نیست وباصطلاح

۱ـ روز جمعه سوم شعبان ۲۰۲ هجری در شصت سالگی (عصر المامون جلد اول ص ۳۰۰ چاپ‌مصر) درمطلع‌الشمس مینویسد «مامون بعداز اطلاع ازحقایق ماجریات عزیمت بغداد تصمیم داد درحین عبور از سرخس فضل‌بن سهل‌را درحمام کشتند .

درحال نزول خطه طوس بروایت یاسر خادم ویاقریه سناباد خصوصا چنانکه در روایت ابوالصلت هروی‌است حضرت رضا ٤ درگذشت ومردم این هردو واقعه‌را باحتیال وغدر مامون منسوب ساختند»

۲ـ درتاریخ گزیده چاپ لندن ص ۳۱۲ مینویسد .

«وچون بسرخس‌رسید خال خود غالب‌بن حکم مقفع وجمعی‌رافرمود تافضل سهل‌را درحمام کشتند»

بغرنج است.

پس همانطور که فصاحت ازفضایل سخنران و خطیب شمرده میشود ازخصایص خطابه والفاظ نیز هست چنانکه گوئیم قرآن فصیح است وآیهٔ یاارض ابلعی مائك فصیح است همینطور گوئیم لفظ ابلعی نیز به تنهائی فصیح است یاگوئیم خطبه شقشقیه حضرت علی ٤ فصیح است و گوئیم جملهٔ ینحدر عنی السیل نیز فصیح است که اگر غیر از این بود ازفصاحت خارج میشد.

بلاغت فقط از خصایص کلام وجمله های مرکبه وازفضایل واوصاف مخصوصه سخنرانست.

جمله ویامقالهٔ بلیغ آنست که طرز سخنرانی علاوه‌ازاینکه بامقصود سخنگو وشاعر مطابق باشد دارای فصاحت نیز باشد

هنگامی که نظر سخنران باشارهٔ اجمالی باشد واشاره‌بهتر درطرف مؤثر باشد درچنان محلی تصریح برخلاف بلاغت کلام است ودراز کردن سخن درموردیکه کوتاه گفتن مطلوب باشدبرخلاف مقصودخطیب‌وسخنرانست،

طرز سخن‌رانی درموردی که طرف مخاطب بفنون سخن آشنا نیست غیر از موردیست که روی سخن بمردم باهوش وتیزفهم باشد پس بلاغت آنست که وقتی سخنران و گوینده درخطابه ونظم الفاظ را باهم ترکیب نماید معانی مقصود سخنران‌را ایفاء نماید.

بلاغت قسمی آنست که سخنران ازآوردن معنی غیر مقصود احتراز جوید بنابراین نیازمند بعلم‌معانی خواهد بود.

واگر بخواهد کلام فصیح وغیر فصیح را ازهم تفکیك نماید نیازمند بچند علم‌است،

جهت شناختن الفاظ مأنوس وغیر مانوس بعلم لغت

» » قواعدلفظی واشتقاقی » صرف

» » ترکیب » نحو

واگر بخواهد سخن‌را جوری ادا نماید که مطلب‌را بطور روشن‌در لباس الفاظ بطرف حالی کند ومقصود بسیارمهمی‌را درلباس الفاظ بپروراند بدین‌طریق که‌میخواهدباانشاء سخن‌ویامقاله‌طرف‌رابموضوعی تحریص‌یاترغیب‌و یا ازکاری منصرف نماید مخاطب‌مقصود وی‌را دریافته‌و بااشتیاق بسخن او گوش کند نیازمند بعلم‌بیان خواهد بود.

ممکنست برخی گمان کنند که نیروی فصاحت جز بتحصیل فنون ادب میسر نشود ولی این اشتباه است زیرافصاحت‌چه‌بسا که‌یکی ازقوای ذاتی وفضایل موهوتی شمرده شود چنانکه پیغمبر اسلام‌فرمود: **انا افصح من نطق بالضاد** یعنی من فصیحترین تازی زبانان هستم.

قرآن کریم که کتاب آسمانی پیغمبر بزرك اسلامست در درجهٔ اول

فصاحت و بلاغت واقع شده و کسی‌ازخطبای بزرك نتوانسته تا کنون‌جمله‌ای مانند جملات قرآن در فصاحت بسازد البته چنان سخنی را (معجزه) نامند.

بسا کسانی که‌دارای علم و دانش هستند ولی مقصود خود رانتوانند با عبارت و زین و فصیح بیان نمایند و خیلی کم اتفاق افتد که بزرگان و دانشمندان در خطابه و سخن‌رانی نیز تفوق‌وزبردستی خودرا نشان دهند و سخنان فصیح و موزون بیاورند.

سخنان‌علی ٤ که تاکنون بزرگان و دانشمندان‌بر آن شرح‌نوشته‌اند سرمشق و دستوری بوده که فصحای بعد از او و بزرگان اسلام فنون ادب را از آن فرا گرفته و در این باب علم بلاغت نگاشته‌اند پس اساس علم فصاحت (معانی و بیان‌وبدیع) همانا قرآن کریم و نهج‌البلاغهٔ حضرت‌علی ٤ است.

حضرت‌رضا ٤ نیز پس از پدران خود میتوان گفت دارای‌بالاترین درجهٔ فصاحت و بلاغت بوده خطبه‌های آن حضرت و مناظرات آن حضرت معروف است و « دونالادسن» مستشرق معروف عین مناظرات و سخنان‌آن حضرت را در مجلس مأمون درتاریخ خود نقل کرده است

قصیده هائیه‌آن حضرت درسی‌و سه موضوع از موضوعات اخلاقی و اجتماعی که قریب چهل بیت است.

یکی از آثار گرانبهای اخلاق و فضیلت و یکی از بهترین قصایدی است که کمتر شاعر تازی گوی بتواند چنان قصیده‌ای را انشاء نماید و ما اگر موفق شدیم ترجمهٔ نظمی آن را نیز بفارسی‌در دنبالهٔ همین کتاب جهت خوانندگان درج خواهیم کرد.

اینجا قسمتی از خطابهٔ آن حضرت را در بارهٔ امامت ترجمه میکنیم. تا مردم بدانند چگونه آن حضرت فصاحت موروثی وقدرت خود رادرفنون سخن آشکار فرموده‌اند.

در اصول کافی توسط قاسم بن علا مرفوعاً از عبدالعزیز بن‌مسلم نقل میکند: که مادر مرو باحضرت رضا ٤ بودیم‌روزجمعه واردمسجد جامع مرو شدیم گروهی پیش از نماز جمع شده و در مبحث امامت سخن آغاز کردند و کثرت اختلاف‌مردم‌رابیان نمودند من پیش‌آن حضرت‌آمدم و اختلاف مردم را بآن حضرت رساندم خندیده فرمود دیگران در دین خود جاهل گردیده و راه را گم کرده‌اند.

خدا پیغمبر خود را از این جهان نبرد تا آنگاه که آئین اسلام را تکمیل فرمود و قرآن را باو فرستاد که احکام هر چیزی وحلال وحرام و حدود و احکام و همه نیازمندیهای مردم‌رادرآن بیان‌فرمود. چنانکه‌میگوید: **مافرطنافی الکتاب من‌شیئی** (١) و در آخر حیات پیغمبر اسلام آیه‌ای بآن حضرت فرستاد و فرمود: **الیوم اکملت‌لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً** (٢) یکی از کارهائی که

---

(١) آیهٔ ٣٨ از سورهٔ ٦ یعنی مافرو گذاری نکردیم‌درقرآن‌چیزی‌را

(٢) سورهٔ ٥ آیهٔ ٤ یعنی امروز کامل کردم‌بر شما دین شمارا و نعمت خود را تمام کردم و دین اسلام را برای شما برگزیدم و باتفاق فریقین. این‌آیه‌در حجة‌الوداع‌درمحل غدیرخم بعداز نصب حضرت‌علی ٤ بخلافت نازل گردیده

تکمیل دین بدان وابسته است امر امامت بود و آن حضرت از دنیا نرفت مگر وقتی که معالم دین را برای جامعهٔ مسلمین بیان فرمود و راه حقیقت را با آنان نشان داد و علی ع را در میان ایشان پیشوا و خلیفه قرار داد و کلیه نیازمندیهای مسلمین را بیان کرد.

پس کسی که گمان کند خدا دین را کامل نکرده مانند این است که قرآن را تکذیب نموده و تکذیب کنندهٔ قرآن همانا منکر قرآن باشد.

آیا این مردم به جایگاه و پایهٔ امامت در میان بشر آشنا هستند تا بتوانند با خیال خود کسی را برگزینند و انتخاب نمایند؟!

امامت منزلتی دارد بزرگ و جایگاهی دارد بسی شامخ و برتر است از این که عقول مردم بآن برسد و یا با آراء قاصرهٔ خود آن را دریابند خداوند منصب امامت را در مرتبهٔ دوم بعد از منصب نبوت بحضرت ابراهیم خلیل عطا فرمود و پایگاه خلت را در مرتبهٔ سومین باو ارزانی داشت چنانکه در قرآن میگوید:

انی جاعلك للناس اماماً (۱)

ابراهم ع با این منصب اظهار سرور و خوشحالی نمود و فرمود: **و من ذریتی** یعنی فرزندان من نیز شایستهٔ این کرامت خواهند بود خداوند در جواب فرمرد **لاینال عهدی الظالمین** یعنی بعهد من که امامت است ستمکاران نرسند این آیه امامت همهٔ ستمکاران را از بین برد و فقط مخصوص برگزیدگان بشر شد.

خدا گرامی داشت خلیل خود را و امامت را در فرزندان او که همه برگزیده و پاك سرشت باشند قرار داد و فرمود (در سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۷۲-۷۳)

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلتاً و کلا جعلنا صالحین وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانو لنا عابدین (۲)

(۱) سورهٔ ۲ آیهٔ ۱۱۸ یعنی من ترا بامامت مردم منصوب کردم.

(۲) یعنی بابراهیم بخشیدیم اسحق و یعقوب را که نوادهٔ او بود و همه را از بندگان شایسته قرار دادیم و گردانیدیم آنان را پیشوایان که راه مینمودند بفرمان ما و وحی کردیم بایشان کارهای خوب و بپاداشتن نماز و دادن زکوة را و از پرستندگان ما بودند.

امامت در فرزندان ابراهیم باقی ماند تا هنگامی که خداوند این منصب را به پیغمبر اسلام میراث داد چنانکه میفرماید (سوره ۳ - ۶۱)

ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المومنین (۱)

پس میراث نبوت و امامت بآن حضرت اختصاص یافت و حضرت رسول ص نیز منصب امامت را بعلی ع داد و بفرزندان او بارث رسید و ایشان را بفضایل علم و ایمان اختصاص داد و فرمود (سورهٔ ۳۰ - ۵۶) **وقال الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث (۲)**

پس مرتبهٔ امامت تا روز قیامت مخصوص فرزندان علی ع شد زیرا پیغمبری بعد از محمد ص نخواهد آمد پس اینان چطور امامت را امر اختیاری میدانند؟!

امامت پایگاه انبیاء و میراث اوصیا است، امامت خلافت الهیه و جانشین رسالت است، مقام امیرالمؤمنین علی ع و میراث حسن ع و حسین ع است امامت زمام دین است و نظام مسلمین و صلاح جهان بدان وابسته است و شرافت مؤمنین است، امامت پایهٔ اسلام است و فرع شامخ دین، بسبب امام نماز و زکوة حج و جهاد درست شود غنیمت و صدقات فراوان گردد حدود و احکام اجراء شود و سرحدها و مرزهای کشور اسلام محفوظ ماند.

امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام نماید حدود الهی را بر پا دارد، از دین حق دفاع نماید بر راه حقیقت با حکمت و موعظه (برهان و خطابه) دعوت کند.

امام مانند آفتاب درخشانی است که در افق این عالم تابیده و جهان را روشن کند دستها و چشمها او را در نیابند و احساس نکنند.

امام ماه تابان است و چراغ فروزان و نور درخشان، ستاره‌ایست که گمراهان در تاریکیهای شب و در صحراهای دور و دراز و امواج خروشان دریا بوسیلهٔ او راه یابند.

امام مانند آب شیرینی است که تشنگان بوسیلهٔ او سیراب گردند و دلالت کنند براه راست و نجات دهنده از هلاکت است.

(۱) نزدیکترین مردم با ابراهیم علیه السلام کسانی هستند که باو پیروی کردند و پیغمبر حاضر و کسانی که ایمان آوردند و خدا صاحب مؤمنین است.

(۲) در سورهٔ روم یعنی گفتند آنان که بایشان علم و ایمان داده شده در کتاب خدا بمنکرین قیامت درنك کردید در قبر خودتان تا روز رستاخیز و مراد از صاحبان علم و ایمان جانشینان پیغمبر ما هستند.
تفسیر صافی - جمع الجوامع طبرسی

امام مانند آتشی است که در جاهای مرتفع افروخته شود و فروغش از همه‌جا دیده شود کسی را که بآن نزدیك باشد گرم کند ومردم را از مهالك باز رهاند کسی که از او دور شود در معرض هلاك واقع شود

امام ابری است ریزنده وبارانی است بسیار بارنده آفتابی است درخشان وآسمانی است سایه افکن، زمینی است هموار وصاف و چشمه ایست پرآب وزاینده.

امام پدری است مهربان ومونسی است دلسوز برادری است بامهرو شفقت ومادری است که به‌بچهٔ کوچك نیکو کار باشد امام در مصایب پناه مردمان است ، امام امین خدا است در میان مردم وحجت است برای بندگان و نمایندهٔ خدا است در شهرهای زمین بخدا دعوت میکند و ازحرم اودفاع نماید امام از معایب وزشتی‌ها پیراسته و پاك است باعلم ودانش آراسته‌و مخصوص نظام دین است، وعزت وآبروی مسلمین وخشم‌است‌ازبرای‌دورویان ودشمنان و مهلك كافرين، امام یگانهٔ روزگار خویش است ، کسی با او نزدیك نتواند شد دانشمندی بااو برابری نتواند، مانند ونظیری برای او پیدا نشود، فضل و دانش در سرشت او گذاشته شده بدون این که علم و دانش را از کسی فرا گیرد ، کیست که با خیال قاصر خود بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب نماید ؟

هیهات هیهات!خردها گمراه گردند و عقول مات شوندو افکارمتحیر باشند و چشمها خیره و بزرگان خرد نمایند و حکماء گیج شوندوخردمندان کوتاه آیند و خطبا در مانده و دانایان نادان گردند وشعرا لال شوند و ادبا عاجز مانند و بلغای عالم نتوانند فضیلتی از فضایل او راوصف‌نمایند و به عجز خود معترف آیند.

چگونه کلیت امام را وصف تواند و کنه او را ستایش کنند و از اسرار او آگاه گردند و یا کسی جانشین وجاگزین او پیدا شود وحاجت امامت را تواند از مردم رفع نماید؟ در صورتیکه امام مانند ستاره‌ایست که از فراز آسمانها تابش نماید دست مردمان و وصف ستایشگران باوج او نرسد پس امامت امری است خارج از اختیار مردم و بالاتر از ادراك عقول و کجا نظیر او پیدا شود ؟

آیا مردم پنداوند که این منصب در غیر فرزندان پیغمبر پیداشود؟ نفس ایشان ایشان را تکذیب کند و به ترهات فرو روند خواهند بجای بلندی بالاروند که قدمهایشان ازآنجا بلغزد. میخواهند باخردهای سست و ناقص وافکار پریشان امام را تعیین کنند ولی از فرط اصرار و کوشش ازاو دوری فزایند چنین کسانی به کارهای سخت هولناك فرو

رفته‌اند دروغ گویند و گمراهند، درچاه حیرت بیفتند زیراامام‌رااز روی بصیرت نشناخته‌اند وشیطان کردارشان رادرجلوچشمشان‌بیرایش‌داده وازراه راست باز داشته و اختیار خدا را با اختیارات خود رها کرده‌اند و حال آنکه قرآن صدا میزند و میگوید : **وربك یخلق مایشاء و یختار ماكان لهم الخيرة من امرهم سبحان‌الله‌وتعالی‌عمايشركون(۱)**

یعنی خدا هر چیزی را که خواهد و برگزیند میآفریند و ایشان را در کار خود اختیاری نیست خدا پاك و منزه است از چیزی که باونسبت دهند وبا او شریك قرار دهند .

و نیز می‌فرماید : « مالکم کیف‌تحکمون‌ام لكم كتاب فیه‌تدرسون ان لکم فیه‌لماتخیرون‌ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم‌القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم ایهم بذلك زعیم ام‌لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین (۲)

چه انتظاری است شما را چگونه حکم میکنید؟ آیا برای شما است کتابی که در آن درس می‌خوانید که برای شما است در آن کتاب آنچه خواهید؟آیا شمارا با ما پیمان‌محکمی هست‌تا روز قیامت که شما می‌توانید آنچه حکم کنید ؟ بپرس از این‌ها که کدام‌یك از شما باین حکم ضامنید ؟ آیا برای ایشان درین قول شریکانی هست ؟ پس بیاورند شریکان خود را اگر راستگویند ؛

و نیز قرآن صدا میزند آنان را و میگوید: « وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى‌الله ورسوله‌امراً ان یکون لهم‌الخيرة من امرهم (۳)

و نیز گفته : (۴) مالکم کیف تحکمون ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم‌القیمة ان‌لكم لما تحکمون سلهم ایهم بذلك زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانواصادقین »

و نیزخدامی‌فرماید : «افلایتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها (۵)

(۱) سورة ۲۸ قصص - ۶۸
(۲) سورة قلم آیة ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲
(۳) سورة احزاب - ۳۶ یعنی نیست برای هیچ مؤمن و مؤمنه وقتی که خدا و پیغمبر امری را اجرا نمایند که در کارهای خود اختیاری داشته باشند .
(۴) این آیه معلوم نیست آیا در روایت تکرار شده و یا بجهت اثبات مطلوب و تأکید دو فقره ذکر شده است .
(۵) سورة محمد آیة ۲۶

ام طبع الله علی قلوبهم (۱) فهم لایفقهون قالوا سمعنا و هم لایسمعون (۸-۲۱) ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لایعقلون ولو علم‌الله فیهم خیراً لاسمعهم ولواسمعهم لتولوا وهم معرضون (۲) ام قالوا سمعنا و عصینا (۳) (آیهٔ ۷۸ سورهٔ ۲ - ۴۸ - ۴) بل هو فضل‌الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم »

یعنی آیادرقرآن‌اندیشه و تفکر نکنند یا در دلهاشان قفل هست بلکه خدا بر دلهاشان نقش کرده که نمی‌فهمند یا این که می گویند شنیدیم با این که نمی‌شنوند بدترین جنبندگان در نزد خدا کوران و لالانی هستند که فهم ندارند اگر خداوند میدانست در آنان خیری را می‌شنوانید بر ایشان و اگر می‌شنوانید پشت می کردند در حالی که اعراض کرده باشند یا می-گویند شنیدیم ونافرمانی نمودیم بلکه آن (شنیدن و فهمیدن) فضل خداوند است بهر که خواهد میدهد وخدا صاحب فضل وبزرگ است .

چگونه می توانند امام را اختیار نمایند در صورتی که امام عالمی است که هرگز جاهل نمیشود و شبانی است که از رمه روگردان نکردد کان باکی و بیراستکی است دارای زهد وعلم وعبادت و پرستش است مخصوص است بدعوت پیغمبر واز فرزندان پاك بتول است کسی با او در نسب رقابت نتواند وهیچ شریفی بلو برابر نشود

تا این‌جا که زبدهٔ سخنان آن حضرت بود ترجمه شد و با این که در ترجمه حق سخنان آن حضرت بتازی آورده نشده ولی درجهٔ فصاحت آن-حضرت معلوم می‌شود .

حدیث تهلیل معروف به‌حدیث سلسلة‌الذهب

ابن‌صباغ مالکی (۴) در فصول المهمه نقل میکند از عمادالدین‌محمد بن ابی‌سعید بن‌عبدالکریم وزان درمحرم سال ۵۹۶ ھ و اواز کتاب‌تاریخ نیشابور نقل میکند که حضرت **علی بن موسی‌الرضا؏** وقتی درسفرخراسان وارد شهر نیشابور می‌شد بکجاوه‌ای سوار بود که در روی قاطر سرخ‌رنگی

(۱) جزو آیهٔ ۱۸ سورهٔ ۴۸ است .

(۲) سورهٔ انفال ۸-۲۱-۲۲ از قالوا سمعنا - جزو آیهٔ است این آیات که پشت سرهم آمده از آیات قرآن بدون ترتیب آن حضرت جهت استشهاد با مطلوب آورده است وهر کدام جزو یکی ازآیات سور است که برخی از آنها پیدا شده است .

(۳) مأخوذ از قرآن است ودر دو سوره این عبارت هست وآن‌حضرت جهت اثبات مطلوب شاهد آورده است .

بقیه‌درصفحهٔ ۵۵

گذاشته شده بود و پوشش آن پارچهٔ سقلاط (۲) بود .

ابوذرعهٔ رازی ، محمدبن‌اسلم طوسی از حافظین حدیث پیش آن حضرت آمدند و جمع زیادی از مردم نیشابور ازطالبان علم و اهل‌حدیث وراویان جمع بودند عرض کردند ای سید بزرگوار بحق پدران بزرگوار گرامیت دیدار مقدس خود را باین جمع نشان بدهید که این جمع اشتیاق زیارت‌جمال‌نورادارند ومیل داوند حدیثی که اسنادش‌اتصال به جد بزرگوارت داشته باشد از زبان مبارك تو بشنوند

بنمای‌رخ که‌خلقی‌حیران‌شوندوواله   بگشای‌لب که فریاداز‌مردوزن‌برآید

آنحضرت امر فرمودند مرکوب را نگهدارند و روبوش کجاوه را بردارند ناگاه چشم مردم بردیدار حق‌نمای آن حضرت که مظهر تجلیات الهی بودافتادمرد،رابی‌اختیارنمود جمعی صدا بگریه بلند کردند و گروهی خود را به پای مرکوب آن حضرت انداختند. علماء وفقهاء فریاد زدندای مردم گوش کنید وخاموش شوید وصدای گریه وفریاد کمتر بلندنمائید .

آن محبوب خداوند یکتا لبهای مبارك را باز کرده فرمود :

حَدَّثَنِي أَبِي مُوْسَى الْكَاظِمِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَبْرَئِيلُ قَالَ سَمِعْتُ عَنِ اللهِ تَعَالَى قَالَ : « كَلِمَةُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي وَمَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ فِي حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ فِي حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي »

بقیه پاورقی صفحهٔ ۵۴

(۱) علی بن محمدبن صباغ مکی مالکی‌صاحت کتاب فصول‌المهمه فی‌معرفة‌الائمة در ۸۵۵ ھ در گذشته وسمهودی در جواهرالعقدین وحلبی در انسان‌العیون از کتاب مزبور نقل میکنند .

(۲) سقلاط پارچه‌ایست پشمی که‌بکجاوه آویزان کنند (جامع‌اللغات)

یعنی پدرم موسی کاظم از پدرش جعفرصادق واو از پدرش محمدباقر و او ازپدرش علی‌زین‌العابدین واو از پدرش حسین ٤ واو از پدرش‌علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام نقل میکنند که آن حضرت فرمود که پیغمبر خدا ص فرمود جبرئیل بمن حدیث کرد که من از ایزد متعال شنیدم فرمود : کلمهٔ لااله‌الاالله حصار من است هر کس این کلمه را بگوید در حصار من داخل می‌شود وهر کس داخل حصار من‌شد از عذاب من ایمنی می‌یابد .

بس از نقل این حدیث ازطرف حضرت ولایت دستور رسید که‌رو پوش کجاوه را آویزان کنند و قافله حرکت نماید .

کجاوهٔ آن حضرت که مقداری دور شد دوباره آن‌حضرت صدا زد ای مردم دست نگهدارید متمم حدیث رابگویم مردم دست نگهداشتندفرمود **بشرطهاوشروطها وانا من‌شروطها** یعنی کسی توحیدش کامل است که به شروط کلمهٔ توحید نیز که دوستی وایمان بولایت ما است اقرار داشته باشد ومن‌نیز ازجملهٔ آن‌شروط هستم .

وقتی بحساب رسیدند شمارهٔ کسانی که قلم ودوات‌برای نوشتن‌حدیث مزبور حاضر داشتند بالغ بر بیست هزار نفر بود .

استاد ابوالقاسم قشیری(١) می گوید این حدیث با این طریق‌بدست یکی از بادشاهان سامانی رسید آن را با آب طلا نوشت ووصیت کرد پس از مرگ در قبر پهلوی وی بگذارند .

علت وفات حضرت رضا علیه‌السلام

در ضمن این که خلاصه‌ای از تاریخ دورهٔ سیاسی خلافت مأمون وسپردن ولایتعهد بحضرت رضا٤ نگاشته گردید نظر خوانندگان را باین نکته معطوف می‌داریم که برخی از تواریخ‌مانند تاریخ ابوالفدا، وطبری ومروج‌الذهب اتفاق دارند که حضرت رضا٤ دراثر خوردن انگور زیاد با مرگ طبیعی از دنیا رحلت فرمود وتقریباً همین مضمونی را که محمدبن جریرالطبری(٢) در تاریخ خود بدان اشاره نموده با اندک اختلافی درج کرده‌اند .

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ٢٠٣ هجرت می‌نویسد : **«ثم ان‌الرضا٤ اکل عنباً واکثرمنه ثم مات فجاة وذلك فی صفر**

(١) عبدالکریم بن‌هوازن از فقهای شافعی در سال ٣٧٦ در استوا از شهرهای خراسان متولد شد. در سال ٤٦٥ در نیشابور وفات یافته است وی را در تصوف کتابی است که برسالهٔ قشیریه معروف است .

(٢) محمد بن جرید بن یزید مورخ‌صاحب تفسیر کبیر و کتاب‌طرق حدیث غدیر است ذهبی گفته من کتاب مزبور را دیدم و از کثرت اسناد حیرت زده شدم در سال ٣١٠ هجری در بغداد در گذشت .

«هدیة‌الاحباب‌قمی»

یعنی رضا٤ انگور بسیاری خورد وبا مرگ ناگهانی ازدنیا رحلت کرد درماه صفر ٢٠٣» ابوالفدا نیز که اقدم مورخین اسلام است نزدیك‌بهمین مضمون درتاریخ خود نقل‌می نماید در صورتیکه اگر اشخاص بصیر و آگاه در تاریخ سیاسی دورهٔ مأمون وشورش عباسیان در بغداد کاملا دقت‌فرمایند باین نکته بر می‌خورند که‌مسموم شدن آنحضرت با دسیسهٔ مأمون مطابق اکثر روایات شیعه و کتب دیگر مانند ابن‌الطقطقی درتاریخ الفخری‌بدرستی نزدیکتر است وبعلاوه بعضی‌ازجمله‌های تاریخ‌ابوالفدانیز مقصودما‌راتأییدمیکند

ابوالفدا پس از اینکه رحلت آنحضرت را در وقایع سال ٢٠٣هجرت می‌نویسد میگوید: موقعی که‌حضرت رضا٤ وفات فرمود مأمون نامه‌ای به عباسیان بغداد فرستاده وفوت‌آن‌حضرت‌رااعلام‌داشت بدین طریق : « که اگر مخالفت شما با من بواسطهٔ سپردن ولایتعهد وخلافت بحضرت رضا٤ بود، اینك آن حضرت رحلت نمود » وپس از این قضیه بی‌درنك در ماه رجب همان سال برای اینکه آشوب‌یاغیگری عباسیان عراق را بخوابانند‌به بغداد مسافرت نموده و غسان نامی را در مرو بجای خود نشانید (١) عبارت نامه و شورش عباسیان نشان می‌دهد که‌خود مأمون برحسب اقتضای‌سیاست مرتکب قتل آن حضرت بوده است و آن حضرت با انگور مسموم شده و از این جهان رحلت فرمودندوچنانکه‌اکثرعلمای شیعه‌مانند ابن‌بابویه صدوق وشیخ مفید و قطب راوندی بر آنند مأمون حضرت رضا علیه‌السلام را زهر داده است و در کتاب کشف‌الغمه روایت کرده که سیدرضی‌الدین علی‌بن طاوس قدس سره که در فن اخبار محقق بوده مخالف این قضیه بوده ومعتقد بزهر دادن مأمون به‌حضرت‌رضا٤ نبوده و گفته آنچه از آثار مهربانی‌مأمون‌باحضرت رضا٤ وبر گزیدن آن حضرت‌بولایت عهد واظهار فضل وشرف آن حضرت و اقتدای او به حضرت رضا٤ در فرایض ونوافل برمی‌آید دلیل است بر این که مأمون بقتل آنحضرت مایل نبوده است ولی طبق روایات‌واتفاق علمای‌شیعه که اجماع‌ایشان‌برای ما حجت‌است وعلاوه‌طبق روایات کثیره‌از پیش بینی وخبر دادن آن حضرت از شهادت خودش در روایت یاسرخادم وهرثمة‌بن‌اعین وابوصلت‌هروی که متواتراً نقل شده قرینه این است که آن حضرت را مسموم نموده‌اند .

از محول سجستانی نقل شده که چون مأمون حضرت رضا٤ را بخراسان طلبید آن حضرت داخل مسجد پیغمبر شد و چندین مرتبه از قبر آن حضرت وداع نمود وبر گشت وهر دقیقه صدای وی بگریه بلند بود نزدیك وی‌رفتم و سلام کردم و برای سفر بآنحضرت تبریك وتهنیت گفتم فرمود مرازیارت کن زیرا دیگر مرا اینجا نمی‌بینی و من در خراسان میمیرم و بپهلوی قبر هرون مرا بخاك می‌سپارند .

(١) جلد دوم تاریخ ابوالفداء

یوسف بن حاتم شامی در درالنظیم ازجماعتی از شیعیان آنحضرت نقل کرده که حضرت رضا ٤ فرمود وقتی میخواستم از مدینه بیرون بیایم فرزندان و زنان را جمع نمودم و دستور دادم که برای من گریه کنند و دوازده هزار دینار میان آنان تقسیم کردم وبایشان گفتم که من برنمی گردم پس ابوجعفر ٤ را بردم بمسجد پیغمبر ص و دست او را بقبر پیغمبر چسباندم و حفظ وی را از آن حضرت مسئلت نمودم و همهٔ وکیلان و گماشتگان خود را امر کردم از او متابعت نمایند و بآنان جانشینی او را فهماندم

پس ازاینکه مأمون ازولایتعهدرضا٤ پشیمان شد ازمرو خارج گردیده وعزیمت عراق نمودو بادسیسه ای قبلا اسباب قتل فضل بن سهل رافراهم آورده وجهت اغفال مردم کشندگان فضل رابکیفر رسانیدوهمین رفتارودسیسه رادرموردقتل حضرت رضا٤ نیز بکار برده وآن حضرت را دررنجوری که بآن حضرت عارض شده بودزهر داد که مردم بگویند بارنجوری رحلت فرموده‌است وچون این قبیل قضایا و از بین بردن رقیب و دشمنی فرزندان پیغمبر در روی سلطنت وسیاست در سلاطین وخلفای عباسی سابقه‌داشته بعید نیست وازقبیل اموری عادی شمرده میشود.

وقعه جانگداز یاشهادت آنحضرت

ازحسن بن عباد که نویسندهٔ مخصوص حضرت رضا ٤ است نقل شده که پیش آنحضرت رفتم همان روزهائی که مامون عزیمت حرکت بغدادرا داشت آن حضرت فرمود ای پسر عباد ماوارد عراق نمی‌شویم و عراق را نمی‌بینیم من گریه کردم گفتم مرا ازدیدار اهل وعیال خودم مایوس فرمودی فرمود من خودم‌را میگفتم وتو وارد عراق میشوی پس آنحضرت مریض شد و دردهی ازدهات طوس رحلت فرمود.

یاسر خادم میگوید میان ما وطوس (١) هفت منزل راه بود وقتی حضرت ابوالحسن مریض شدند بطوس وارد شدیم مرض آنحضرت شدت کرده بوددرطوس چندروزی ماندیم مامون هرروزدومرتبه بعیادت آن‌حضرت میآمد

شیخ مفید میگوید حسن بن سهل وفضل بن سهل عقیدهٔ مامون را از آنحضرت برگردانیدند تااینکه تصمیم بقتل آنحضرت گرفت واتفاقا روزی آنحضرت ومامون غذائی باهم خوردند وحضرت رضا ٤ مریض‌شد ومامون نیز اظهار رنجوری کرد.

(١) درمعجم‌البلدان میگوید طوس آبادانی‌است درخراسان وشامل بردوشهر است یکی طابران‌است که حجة‌الاسلام غزالی درسال ٥٠٥ هجری دراین شهر در گذشت‌ودیگری نوقان‌است ودراطراف‌هر کدام بیشتر‌ازهزار پاره دیه واقع‌است ونوقان چون خیلی بزرک بوده سناباد نیز ازمتعلقات‌آن حساب میشده.

محمدبن علی بن حلزه ازمنصوربن بشیر ازبرادرش عبدالله بن بشیر نقل میکند که مرا مامون دستور داد که ناخنمرا درازکنم و بکسی اظهار نکنم بعد مرا طلبید وچیزی شبیه به‌تمر هندی بمن داد وگفت این را بیکجا دردست خمیر کن عمل کردم بعد بلند شد ومرا واگذاشت وپیش حضرت رضا٤ رفت و گفت حالت شما چطوراست فرمود امیداست حالم بهبودی یابد.

مامون گفت من هم بحمدالله روبصحت هستم آیاامروز پزشکی پیش شما آمده فرمود نه ؛ مامون خشمناك شد وغلامان خودرا صدا زد بعدبمن گفت فوری آب انار‌را بگیر بعد مرا طلبید وگفت انارا حاضر کن آوردم و گفت بادودست فشار بده من اینکاررا کردم ومامون آب انار را بحضرت رضا ٤ دادوهمین قضیه سبب وفات آنحضرت شدودوروز نماند تااینکه آن‌حضرت درگذشت

صدوق نیز همین خبررا باتفاوتی نقل میکند و اضافه مینماید که انار ازدرخت باغی بود که درخانهٔ آنحضرت بوده مامون بحضرت رضا ٤ گفت چیزی ازآن بمکید فرمود هنگامیکه امیرالمومنین برود مامون گفت باید باحضور من بخورید آنحضرت چند قاشق از آب‌آن خورد ومامون بیرون آمد ومن تانماز عصر تمام کنم حضرت رضا٤ پنجاه مرتبه بلند شد ونشست وشدت مرض شبانگاه زیاد شد.

سبط‌بن جوزی درتذکرهٔ خود میگوید. حضرت رضا ٤ بحمام داخل شد پس بیرون برآمد وطبقی پیش آن‌حضرت‌ازانگور زهرآلودآوردند که باسوزن زهررا میان آنها داخل کرده بودند وچون ازآن انگورخورد از اینجهان رحلت فرمود سن آنحضرت دربن فاجعه پنجاه وپنجسال بود.

ابوالفرج اصفهانی وشیخ‌مفید ازمحمدبن جهم نقل کرده‌اند که‌حضرت رضا ٤ ازانگور خوشش میآمد برای آن‌حضرت انگوری آوردند درمحل ریشه‌اش سم وارد کردند وآنحضرت درحال رنجوری ازآن خورد و ازآن مقتول شد واین زهر ازز‌هرهای لطیف بود.

محدث قمی ره ازیاسر خادم نقل میکند آنحضرت درآخرین روزی که درگذشت ضعف داشت پس‌ازنماز ظهر بمن فرمود آیا اهل خانه چیزی خورده‌اند گفتم بااین‌مرض که شما دارید چطور بخورند آن‌حضرت بلندشد ونشست وفرمود سفره‌را حاضر کنید همهٔ غلامان ودربانان‌را باخود سرسفره نشانید وازیکایك آنان احوالپرسی ودلجوئی فرمود وقتی‌خوردند فرمود برای زنان طعام بفرستید طبق دستور عمل کردند.

وقتی ازغذا فارغ شد غشوه‌ای برای آنحضرت عارض‌گشت صدای

اطرافیان آنحضرت بلند شد کنیزان وزنان مامون پا برهنه واندوهناك آمدند در طوس صدای گریه و نوحه از هر طرف بلند شد مامون خودش هم پای برهنه آمد ودست بسر میزد و باتاسف دست بریش خود می برد و گریه میکرد واشك برویش جاری میشد بالای سر آنحضرت ایستاد وآنحضرت بهوش آمده گفت ای آقای من نمی دانم کدام یك از این دو مصیبت برای من سخت است مفارقت من از تو ویامتهم کردن مردم مرا باقتل تو ؟ آنحضرت گوشهٔ چشم را بسوی مامون گردانیده فرمود :

ای امیرالمومنین معاشرت ورفتار خودرا باابوجعفر نیکو کن زیرا عمر تو وعمر او متصل است (۱) و درهمین شب برای آنحضرت مقداری ازشب گذشته قضیهٔ فاجعه شهادت اتفاق افتاد وقتی صبح شد مردم جمع شدند و گفتند مامون باحیله آنحضرت را کشت ونیز برخی گفتند فرزند پیغمبر خدا کشته شد وحرفهای زیادی زده شد.

مامون به محمد بن جعفر (ع) عموی حضرت رضا ٤ (که از خلیفه امان یافته وبخراسان آمده بود) گفت برو وبمردم بگو جنازهٔ حضرت رضا ع امروز بیرون نمی آید وترسید که فتنه وشورشی برپا شود .

محمد بن جعفر رفت وبمردمی که انتظار جنازهٔ آنحضرت را داشتند گفت پراکنده شوید امروز جنازه بیرون نمی آید ـ مردم متفرق شدند و حضرت رضا ٤ را شبانگاه غسل دادند و کفن کردند.

شبلنجی مصری در نورالابصار از هرثمة بن اعین (۲) نقل میکند که مرا حضرت ابوالحسن رضا ٤ روزی طلبید وفرمود ای هرثمه من ترا بر امری آگاه میکنم که پیش تو مخفی بماند و تازنده ام بکسی آشکار نکنی واگر درمدت حیات من بکسی بگوئی دشمن من خواهی بود من نیز قسم خوردم که تاآنحضرت زنده است بکسی آشکار نکنم پس فرمود ای هرثمه رحلت من وبازگشت من به پدران ونیاکانم نزدیك شده وبمن انار وانگور دانه شده میخورانند ومن میمیرم خلیفه تصمیم میگیرد قبر مرا پشت قبر پدرش هرون قرار بدهد ولی خدا باو قدرت نمیدهد وزمین برایشان سفت و سخت میشود وبیلها درآن کارگر نیفتد واز کندن آن عاجز گردند.

(۱) احتمال دارد که اشاره براین باشد که زندگانی حضرت جواد ٤ و مامون هردو نزدیك بهم باشند زیرا فوت حضرت ابوجعفر جواد ٤ اول ذی قعده درسال ۲۲۰ در بغداد دوسال ونیم پس از درگذشت مامون بوده است و مامون درسال ۲۱۸ درآسیای صغیر درگذشت

(۲) هرثمة بن اعین پیشخدمت خلیفه بود وبعد منصوب بخدمتکاری حضرت رضا ٤ شد.

ای هرثمه بدان که جایگاه قبر من درسمت فلان ازقبر هرون است . وقتی من مردم ومرا تجهیز کردند گفته های مرا بایشان برسان وبگو وقتی مرا در تابوت گذاشتند وخواست بمن نماز بخواند قدری در خواندن نماز تاخیر نماید که مردی عرب شترسوار ازطرف صحرا پیدا شود وشترش را میخواباند پیاده میشود وبمن نماز میخواند آنوقت شماهم بااو نمازبخوانید وقتیکه ازنماز فارغ شدند ومرا به مدفن معین بردند مقدار کمی اززمین بکن قبری پوشیده آباد ظاهر شود که در ته آن آب سفید میجوشد وقتی سنگها را برداشتند آب فرو می رود بعداز فرورفتن درهمان جا مرا بخاك بسپارید هرثمه میگوید همهٔ پیش بینی ها وحرفهای آنحضرت عینا ظاهر شده

شعرای معروف که بتازی در شهادت آن حضرت شعر سروده اند

صدوق از دعبل بن علی خزاعی نقل کرده که هنگامیکه درقم بودم خبر وحشت اثر شهادت آنحضرت بگوشم فرا رسید وقصیدهٔ رائیهٔ خودرا انشاء نمودم وازانجمله این است .

اری امیة معذورین ان قتلوا ولا اری لبنی العباس من عذر
اربع بطوس علی قبر الزکی به ان کنت تربع من دین علی وطر
قبران فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا من العبر
ماینفع الرجس من قرب الزکی وما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر
هیهات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت اوفذر

ونیز صدوق میگوید علی بن عبدالله خوافی در وفات آن حضرت ع سروده است

یا ارض طوس سقاك الله رحمته ماذا حویت من الخیرات یاطوس (۱)
طابت بقاعك فی الدنیا وطاب بها شخص ثوی بسناباد مرموس
شخص عزیز علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور و مغموس
یا قبره انت قبر قد تضمنه حلم وعلم وتطهیر و تقدیس
فخراً بانك مغبوط بجثته و بالملائکة الابرار محروس

(۱) ای زمین طوس خداوند ترا از باران بخشایش خود سیراب نماید چقدر فضایل بزمین تو سپرده شده ؟!

زمین تو پاکترین جای دنیااست زیرا شخص بزرگی در خاك تو جا گزیده وآرام گرفته ، مرد بزرگواری که کشتن او بر اسلام گران تمام شده و روان بزرگش در بحر تفضل خدا غوطه خورده !

ای آرامگاه بزرگ! تو محل سکونت یك دنیا از دانش و حلم وپاکی و پیراستگی هستی این مفاخرت برای تو بس که بسبب چنان بدنی رشك زمینهای دنیا بوده و تحت حراست فرشتگان عالم بالا واقع شده ای

تاریخ وفات آنحضرت

ابن اثیر صاحب کامل التواریخ وطبرسی وسید شبلنجی و دیگران اتفاق دارند که وفات حضرت رضا ٤ در آخر صفر سال ٢٠٣ هجری (١) واقع شده وآنحضرت درموقع وفات ٥٥ سال داشته ومحل وفات آنحضرت یکی ازقراء طوس باسم (سناباد نوغان) بوده وماموون بدون فاصله بهمهٔ اهل بغداد رحلت آنحضرت را خبر داده وآنهارا دعوت به‌اطاعت خود کرد .

از امیة بن علی نقل شده که میگوید : من درمدینه بودم موقعی که حضرت رضا ٤ درخراسان بود پیش ابوجعفر جواد ٤ رفت وآمد میکردم وعموهایش هرروز برای سلام و احوالپرسی پیش آنحضرت می آمدند . روزی کنیزی‌را صدا زد وفرمود : باهل خانه بگو خودرا برای سوگواری حاضر نمایند وقتی متفرق شدند گفتند نپرسیدیم که سوگواری برای کیست فردای آنروز باز همین حرف‌را تکرار فرمود گفتند مقصود کیست؟ فرمود فاجعهٔ بهترین مردمان روی زمین است اتفاقا پس‌از مدتی خبر وفات آن حضرت بما رسید .

فرزندان و اولاد حضرت رضا ع

محمدبن طلحهٔ شافعی درکشف الغمه میگوید . فرزندان آنحضرت شش نفر بودند پنج نفر مرد یك دختر ونام فرزندان آن‌حضرت بدین‌قرار است

---

(١) وچون ولایتعهد آن حضرت در ٧ رمضان ٢٠١ واقع‌شده بنا بر این ولایتعهد آنحضرت ١٨ ماه‌طول کشیده‌است وبنابروایت صدوق که وفات آن حضرت را در ٢١ رمضان ٢٠٣ هجری دانسته‌دو سال‌طول کشیده است ولی درج ٢ مطلع الشمس مینویسد که در ١٣٠٢ هجری تاریخ تالیف کتاب مزبور در عهد فرمانفرمائی میرزا عبدالوهاب آصف‌الدوله والی خراسان از دراهمی که بحکم‌ماموون در اصفهان دردارالضرب اسلام مسکوك شده بود سکه‌ای بخط کوفی بدست‌آمد که تاریخ‌آن دویست وچهارهجری بود و سکه مزبور را علمای معروف تهران مانند شیخ هادی نجم‌آبادی و حاج میرزا ابوطالب نوری و حاج آقا محمد عبدالرب آبادی دیده و تصدیق کرده‌اند و در آخر کتاب عین خط سکه مزبور را درج نموده و در یك روی یك‌سکه نوشته‌شده بود « ضرب هذا الدرهم بمدینة اصبهان سنة اربع ومائتین » و دریکطرف « ولی عهدالمسلمین علی بن موسی بن علی بن ابیطالب ذوالریاستین » و این شگفت‌آور است .

١- محمد قانع ٢- حسن ٣- جعفر ٤- ابراهیم الحسن ٥- محمد تقی ٦- عایشه

ابن خشاب میگوید برای او پنج پسر ویك‌دختر بود اسمهای پسران آنحضرت امام ابوجعفر محمدالثانی ٢- ابومحمدحسن ٣- جعفر ٤- ابراهیم ٥- حسین ٦- عایشه .

در ارشاد میگوید آنحضرت دو فرزند داشته بنام محمد وموسی وغیر ازاین دونفر فرزندی دیگر نداشته‌است .

در درالنظیم میگوید آنحضرت غیر از ابوجعفر محمد بن علی ٤ فرزندی نداشته وسن او درموقع وفات پدرش هفت‌سال وچندماه بوده‌است

پیغام ووصیت آن حضرت به‌شیعیان

مرحوم حاج شیخ‌عباس قمی درانوارالبهیه بواسطهٔ حضرت عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی ٤ ازحضرت‌رضا ٤ نقل میکنند که آنحضرت فرمود : ای عبدالعظیم سلام مرا بدوستانم برسان وبآنان بگو که شیطان را بخود راه ندهند وآنان را براستگوئی ورد امانت وادار نما وبگو در مواردی که برای‌شان فایده ای ندارد مجادله ننمایند وخموش باشند نسبت بهمدیگر مهربانی ودلسوزی نمایند وهمدیگررا ملاقات و زیارت کنند زیرا این عمل موجب نزدیکی بمن است وخودرا مشغول بآزار همدیگر نکنند زیرا من بجان خودم قسم میخورم هر کس این کاررا بکند ودوستی از دوستان مرا بیازارد ازخدا بخواهم اورا باسخت‌ترین شکنجه ای دردنیا گرفتار سازد و درعالم آخرت اززیانکاران خواهد بود .

ما ترجمه قصیده هائیه آنحضرت را درمواعظ اخلاقی واجتماعی که احمد هاشمی درجواهرالادب ومحدث قمی در انوار البهیه نقل کرده‌اند در آخر کتاب درج خواهیم کرد .

آرامگاه حضرت رضا ٤ درتولیت خدائی

حضرت امام رضا ٤ که درخراسان شهادت یافت پس‌از او کسی از اقوام وخویشان نداشت که برای او مقبره‌ای بسازد یاشمع وچراغی برسر آرامگاهش روشن نماید، همان پاکان و دوستانیکه ارادت قلبی نسبت به خانوادهٔ پیغمبری درآن زمان داشتند ازترس خلفای عباسی وسیاست وقت نمی‌توانستند اظهار آشنائی وتقدیم ارادت نمایند واگر ذات حضرت احدیت تولیت این دربار راکفالت نمی‌فرمود و با بروز کرامات و تجلیات انوار الوهیت جلالت وشکوه این آستان را بمردم اعلام نمی‌فرمود اسمی ازآن

بزرگوار دراین خاك باقی نمی‌ماند چه‌جای آنکه آرامگاه آنحضرت بدین پایه‌ازشرف وعزت برسد که‌ازسوریه وعراق وهندوستان وافغانستان ودیگر شهرهای ایران مردم بزیارتش بشتابند وراه درازی به‌پیمایند.

روشنائی حرم در تولیت خدای

همانطوریکه تاریخ اختراع چراغ گاز وچراغ برق و چراغ نفتی‌را معین کرده است درچه زمان و کجا ظهور یافته است تاریخ وحی‌هم‌امتیاز چراغ نوررا در دورهٔ تولیت خدائی بحرم حضرت رضا ٤ مخصوص ساخته است که خدا چراغچی آن حرم بوده‌است .

درعیون اخبارالرضا از محمدبن عمر که ازاهل محلهٔ نوغان بوده‌نقل کرده که میگوید من دربالاخانهٔ خودم واقعه درنوغان خوابیده‌بودم واتفاقا یك‌شب بسیار تاریکی‌بود یکمرتبه ازخواب بیدارشدم چشمم بطرف‌سناباد ومحل قبر علی‌بن موسی ٤ افتاد دیدم نوری ازآن قبر ساطع و درخشان است که تمام مشهدرا مانند روز روشن ساخته ومن ازکسانی بودم که در آن‌وقت اعتقادبامام‌رضا ٤ نداشتم ومادر من هم بامن همعقیده بود از قضیه مادررا آگاه‌نمودم مادرم گفت چیزی نیست واینها خیالات وافکارشیطانی است شب دیگر شد واتفاقا تاریکی بیشتر ازشب گذشته بود باز آن نور ازهمان محل قبر ساطع شد مادرم را خبردار نمودم وبامادر بطرف مرقد مطهر رفتم دیدم سرتاسر مشهدرا نور فراگرفته مادرم خیلی تعجب کرد و شروع به‌تحمید نمو. ولی بازهم مثل من اعتقاد راسخی نه‌بسته بود آمدیم تادر حرم رسیدیم درب حرم مطهر قفل بود گفتم .

اللهم ان‌کان امرالرضا حقا فافتح لی‌هذالباب ـ بارخدایا اگر امام رضا برحق‌است این دررا بروی من باز نما.دررا بادست حرکت دادم در باز شد بااین بروز آثار باز شیطان دردلم وسوسه انداخت که شاید در اصلا مقفل نبوده دومرتبه دررا بستم که مقفل شد و بدون کلید امکان بازشدن را نداشت پس‌از یقین بقفل شدن باز همان دعارا نمودم که خدایا اگر امام رضا٤ برحق‌است این دررا بروی می بکشا.

بمجرد دست‌زدن بردر یکمرتبه در بازشد وباایمان کاملی داخل‌حرم شدیم وبزیارت ونماز ودعا پرداختیم و ازآن تاریخ روز های جمعه را از نوغان باین محل میآیم و بزیارت ودعا ونماز مشغول میشوم کـه مرا خدا هدایت نموده‌است.

قاری حرم در ایام تولیت خدائی

در ایام تولیت خدائی این بارگاه کبریائی قاری رسمی بطوریکه

اکنون معمول‌است نداشته فقط وفقط قاری حرم شخص خود حضرت رضا ٤ بوده که خودش درآن خانه خلوت ازاغیار مشغول خواندن قرآن مجید بوده است.

درعیون اخبارالرضا ٤ نقل کرده . محمدبن عبدالله کوفی حکمران نوقان گفت دونفر مامور ازطرف سلطان بسفارت آمده بودندکه به بخارا نزد امیر نصربن احمد بروند یکی ازآن دونفر مامور از اهل راز(تهران) بود وشیعه ودیگری قمی بود وناصبی این دونفر که بـه نیشابور میرسند مامور رازی طهرانی که شیعه بوده است برفیقش میگوید اکنون که باین سرزمین آمده‌ایم بیا برویم مشهد زیارت کنیم وازآنجا به‌بخارا برویم.

مامور قمی میگوید خلاف قانون رسالت وسفارت‌است ما مامور بـه بخارا هستیم نه مامور بزیارت وتا انجام خدمت ندهیم بکار دیگر صحیح نیست بپردازیم .

مامورتهرانی تمکین میکند وهردو به‌بخارا میروند وانجام‌ماموریت میدهند ودرمراجعت بطوس مامور تهرانی میگوید حالاهم میل نداری به زیارت مشهد برویم قمی میگوید من ازری باین قصد بیرون نشدم‌که رافضی برگردم .

مامور تهرانی می‌فهمد که رفیقش درتعصب مذهبی سخت است لذا اسباب خودرا برفیقش می‌سپارد و برالاغی سوار میشود و بقصد زیارت طوس بمشهد مشرف میگردد وبخادم هـای حرم میگوید . امشب کلید حرم را بمن بسپارید بروید خادمها هم اطاعت میکنند این شخص داخـل حرم میشود ودر حرم‌را قفل میکنند باکمال فراغت وخلوص نیت مشغول‌پرستش وزیارت ونماز میشودمیگوید چون قدری نماز خواندم مشغول قرائت‌قرآن شدم وازاول قرآن شروع به‌تلاوت نمودم دیدم صدای تلاوت قرآن بگوشم میرسد وبهمان ترتیب که من میخوانم کس دیگر هم بامن میخواند پا شدم تمام حرم‌را گردش کردم کسی را نیافتم باز مشغول تلاوت شدم دیدم صدای تلاوت بهمان طریق که من تلاوت میکنم به‌گوشم میرسد قدری ساکت‌شدم وخوب‌گوش انداختم دیدم صدای تلاوت از آرامگاه مقدس آنحضرت بلند است ومشغول خواندن شدم وطرز تلاوتیکه ازقبر بگوشم میرسیدمطابق باتلاوت خودم‌بود تاباآخر سورهٔ‌مریم رسیدم‌بطور معمولی‌خواندم:

« یوم نحشرالمتقین الی‌الرحمن وفداً ونسوق المجرمین الی جهنم ورداً » تلاوت من باتلاوت صاحب قبر مطهر اختلاف پیدا کرد صدائی‌که بگوشم ازقبر مطهر رسید باین ترتیب بود «یوم یحشرالمتقون الی‌الرحمن وفداً ویساق‌المجرمون الی جهنم ورداً»

قرآن‌را تمام نمودم صبح شد بمحلهٔ نوغان رفته ازقاری های نوغان برسیدم که این چه قرائتی است گفتند این قرائت درلفظ ومعنی صحیح‌است ولی ما ازمدرك اینقرائت بی اطلاع هستیم وقتی به‌نیشابور رسیدم ازقاری های نیشابور پرسیدم آنان جوابی ندادند به(ری) تهران رسیدیم ازقاری های ری پرسیدم‌یکی ازایشان گفت برای‌چه تحقیق‌میکنی گفتم طرف‌احتیاج واقع شده‌است.

آن قاری بااطلاع گفت این قرائت که میخوانی قرائت پیغمبر خدا و اهل‌بیت‌علیهم‌السلامست که آن‌بزرگواران بااین ترتیب «یوم یحشرالمتقون الی‌الرحمن وفداً ویساق‌المجرمون الی جهنم ورداً » خوانده‌اند

پس‌ازآن تفصیل‌را ازمن پرسیدقضیه‌را برای وی گفتم که این‌قرائت را ازقبر مطهر حضرت رضا ٤ شنیدم.

نمونه‌ای از کتیبه‌های حرم در تولیت خدائی

در همان‌روزهائی که‌خداتولیت‌این خانه‌را داشت‌دیوارهای‌آستانقدس کتیبه‌ای مانند امروز نداشت بلکه کتیبه‌های حرم با قلم قدرت بامداد نور نوشته می‌شد از کجا میگویم از کتاب (عیون اخبارالرضا٤).

حمزه نامی‌از اهل‌مصر به‌زیارت مشهد مشرف میشود و اتفاقا زایرامام رضا ٤ درآن روز منحصر بهمین یك شخص میگردد در حرم نماز می‌خواند شب میشود خدام میخواهند درب حرم رابیندند وآن شخص را امر بخروج می کنند آن شخص التماس میکند مرا در حرم بگذارید و درب حرم را قفل کنید و بروید من امشب در حرم بیتوته می‌نمایم چون از راه دور بزیارت‌آمده‌بوداین استدعا پذیرفته‌شدخدام حرم این‌زایرمصری‌را درحرم‌می-گذارند ودرحرم را قفل میکنند و می‌روند این شخص مشغول نماز وپرستش می‌شود تا خسته می گردد سررا بالای زانو میگذارد که قدری استراحت نماید چون سر را بلند میکند می‌بیند دو شعر در دیوار حرم مقابل رویش کتیبه شده است.

من سره ان یری قبرا برؤیته　　یفرج الله عمن زاره کربه
فلیأت ذا القبران الله اسکنه　　سلالة من نبی الله منتجبه

یعنی هرکس خوشحال میشود که قبری رازیارت کند که با دیدن آن قبر همه غصه‌های او را خدا برطرف نماید باید این قبررا زیارت کند که خداوند فرزند پیغمبر را در این قبر ساکن ساخته است.

زائر مصری می گوید بمجرد اینکه این کتیبه را دیدم باشدم‌بازمشغول

نمازگشتم تا موقع سحر رسید درآن وقت بهمان محل باز نگاه کردم دیدم آثار کتیبه هنوز باقی و تراست پنداری تازه نوشته شده است در این‌میان خدام آمدندو دررا گشودند و من ازحرم خارج شدم .

از ابیعبدالله حافظ نقل شده که من در حرم‌حضرت‌رضا ٤ شب جمعه‌ای را احیا داشتم در آخر شب‌خواب مرا گرفت میان خواب وبیداری دو فرشته دیدم از هوا فرود آمدند و باخط سبز درديوار حرم این‌دو بیت‌را نوشتند:

اذا کنت تأمل او ترتجي　　من الله فی حالتیك الرضا
فلازم مودة آل الرسول　　وجاورعلی‌بن‌موسی‌الرضا٤

یعنی اگر آرزو داری که خدا در حال غم و شادی از تو خوشنود شود دوستی آل رسول را پیشهٔ خود قراربدهو مجاورت‌قبر حضرت رضا٤ را اختیار کن .

وضعیت‌حرم در روزگار پیشین

این حرم که با این اساس عالی و رواقهای زیبا امروز زیارت و مشاهده میگردد در زمانیکه تولیت آن با ذات یگانهٔ خدا بود غیر از چهار پایه دیوار گلی و یك گنبد که بر فراز آن بنا شده بود عمارت و تزئینات دیگری نداشت و اطراف آن اراضی بایر خالی از ساختمان‌بوده و اجتماعاتی نداشت فقط محلهٔ نوغان (که اکنون‌هم بدین اسم معروف است) دارای سکنه بود و بر همان گنبد و عمارت مختصر هم خرابیهائی متوجه شد که اگر خداوند نگهداری آن بنا را نمی فرمود تا کنون آثاری از آرامگاه آنحضرت نمی‌ماند ، و بطوری‌که تاریخ نشان میدهد موقعیت قبر مطهر در در آن زمان محلی بوده است دور از آبادی که آهو در حوالی آن چرا میکرده در صورتیکه فعلا هرکس خواسته باشد شکار آهو نماید باید تا بیست کیلومتر از مشهد دور برود تا صید آهونماید و درآن‌زمان‌بطوری که در **عیون اخبارالرضا ٤** نوشته شده صیدآهو در حوالی قبر مطهر امکان داشته است خوب بخوانید .

منصوربن عبدالرزاق برای حاکم رازی نقل کرد که من در اوائل عمرم خیلی در بارهٔ این قبر متعصب بودم وهمیشه زایرین را اذیت می کردم که برای چه بزیارت می‌آیند و آنان را لخت می کردم و پولهایشان را می‌گرفتم خیلی شرارت داشتم و بآنان اذیت می‌رسانیدم یك‌روزبرای‌شکار حرکت کردم و سك را در طلب آهو رها ساختم سك آهو را تعاقب کرد تا بدیوار حرم رسانید آهو بدیوار حرم پناهنده شد سك درجای‌خود ایستاد و جرأت نکرد بآهو حمله‌نماید هر قدر سك را (کیش کیش) کردم که آهو

را بگیرد ابداً از جای خود حرکت نکرد هروقت که آهو از دیوار حرم خارج می‌شد سگ دنبال میکرد و باز آهو بدیوار پناهنده میشد سگ درجای خودش میایستاد در این میانه آهو خود را بسوراخی که بحرم راه داشت انداخت من بفوریت داخل رباط حرم شدم از ابو نصر قاری پرسیدم آهو کجا رفت ؟ گفت من ندیدم بجستجو پرداختم آثار پای آهو وسایر چیزهائی را که در حال ترس از آن حیوان بیرون آمده بود در حرم دیدم ولی آهو را پیدا نکردم با بروز این کرامت از شرارت توبه کردم که دیگر زائرین را اذیت نکنم و خودم هم در هر موقع که غم وغصه رو بمن می‌آورد بزیارت مشرف می‌شدم و خدا ببرکت این قبر حوائج مرا بر می آورد و چندفرزند خواسته‌ام خدا ببرکت این قبر عطا فرموده است .

حقوق خدام وزایرین در تولیت خدائی

در آن ایام که خداوند تولیت این دربار توحیدمدار راتعهد فرموده بود اعتبار نامه‌ای به پیغمبر و اوصیای او عطا فرموده بود که بموجب آن اعتبارنامه‌ها بزوار حرم و خدام آستانه حقوق حواله میفرمودند . و ما محض نمونه بعضی‌ازآن‌حواله‌ها را که برای‌خدام‌وزایرین‌داده‌اند ذیلا درج‌مینمائیم :

ابن بابویه ازرسول خدا ص نقل‌میکند که آن حضرت فرمود :

« بارهٔ جگر من در زمین خراسان(۱) باین نزدیکی دفن‌شودزیارت نمیکند او را افسرده خاطری مگر اینکه خداوند دلتنگی او را به نشاط تبدیل فرماید زیارت نمیکند او را گناهکاری مگر اینکه خدا گناهان‌اورا می آمرزد » .

علی‌ابن ابیطالب ع امام‌اول‌شیعیان فرمود :

یکی از فرزندانم که با من‌همنام‌وپدرش با موسی‌بن عمران هم اسم می‌باشد مظلومانه در خاك خراسان مسموم می گردد هرکس‌او را زیارت کند خدا همهٔ‌گناهان گذشته و آیندهٔ او را گرچه بشمارهٔ ستارگان آسمان و قطره‌های باران و برگهای درختان باشد می‌آمرزد .

ابن بابویه ودیگران بوسیلهٔ ابوالصلت هروی از حضرت رضا ع نقل می‌نماید که فرمود :

« بدترین خلایق دورهٔ‌من‌مراباز‌هر جفامی کشد و دربلاد غربت دفن میکند با خبر باشید هرکس مرا زیارت نماید خداوند اجر هزار شهید و

(۱) در اکمال‌الدین‌میگوید که آن‌حضرت فرمود ، درشهری‌مدفون می‌شود که بندهٔ صالح خداوند ذوالقرنین آن شهر را ساخته و گویا مراد اسکندر ذوالقرنین باشد .

و هزار نفر صدیق و هزار حاج معمر و هزار مجاهد باو کرامت فرماید ودر قیامت با ما محشور ودر زمرهٔ ما محسوب و در بهشت با ما همنشین خواهد بود » .

این گونه بروات در میان‌شیعه‌های ادوارپرا کنده شد ومردم مجذوب عظمت وجلالت معنوی این آستان قدس گشته از کشورهای دوردست‌برای ادراك این سعادت متوجه این آستان ملایك پاسبان گردیدند و پادشاهان و وزرای ایرانی و اعیان دول مختلفه ایران‌هر کدام باقتضای عقیده خود در تعمیر و تجلیل این بنای‌مقدس کوشیده‌وسایل‌ابهت و شکوه‌آن‌رافراهم ساختند‌صنعتگران‌ماهر از شهرهای‌دوردست‌صفحهٔ مشق و استادی خود را در تزئین و آرایش عمارت‌وکاشی کاریها و منبت کاریهای این آستان ظاهر ساختند .

بارگاهی را که تا چهارصد هجری برای‌وی‌بنائی‌غیرازچهاردیوار نبوده که آن‌هم از آثارحمیدبن قحطبه‌طائی بوده که درزمان‌هارون عباسی سمت حکومت خراسان را داشته به پایهٔ از عظمت رسانیدند که ازحیث ثروت و نفایس و خزائن‌و کتابخانه و قالی‌های‌بهادار‌رشك یکی‌ازموزه‌ها و دربارهای ملوك معظمه جهان گردید .

تعمیرات وتجدید ساختمان آستان مقدس رضوی ع

بطوریکه از تاریخ مطالع الشمس و برخی تواریخ دیگرمعلوم‌می-شود چهار فقره ساختمان بقعه مبارک بوسیله حوادث رو بویرانی‌نهاده، و دو دوره‌های مختلف بوسیله وزراء و پادشاهان ایران مرمت و تعمیر شده است .

(۱) پس‌از اینکه ناصرالدین سبکتکین (۱) پدرسلطان‌محمودغزنوی بواسطه تعصب مذهبی آثار بقعهٔ مبارکه‌را خراب نموده و مردم‌را از زیارت منع کرده بود در ۴۰۰ هجری بدست سوری‌بن معتزبن مسعود که درعهد سلطان محمود (۲) حکومت نیشابور داشت بنای آستان آنحضرت از نو تعمیر گردید و سبب تعمیر بقعهٔ مقدس با اشارهٔ سلطان محمود بطوری‌که ابن اثیر جزری در کامل خود اشاره میکند . این بوده‌است که سلطان در خواب حضرت‌علی‌بن‌ابیطالب ع را دید وبآنحضرت‌اشاره‌فرمود که تا کی این بقعه با حال خرابی خواهد بود فهمید که‌مقصود آنحضرت

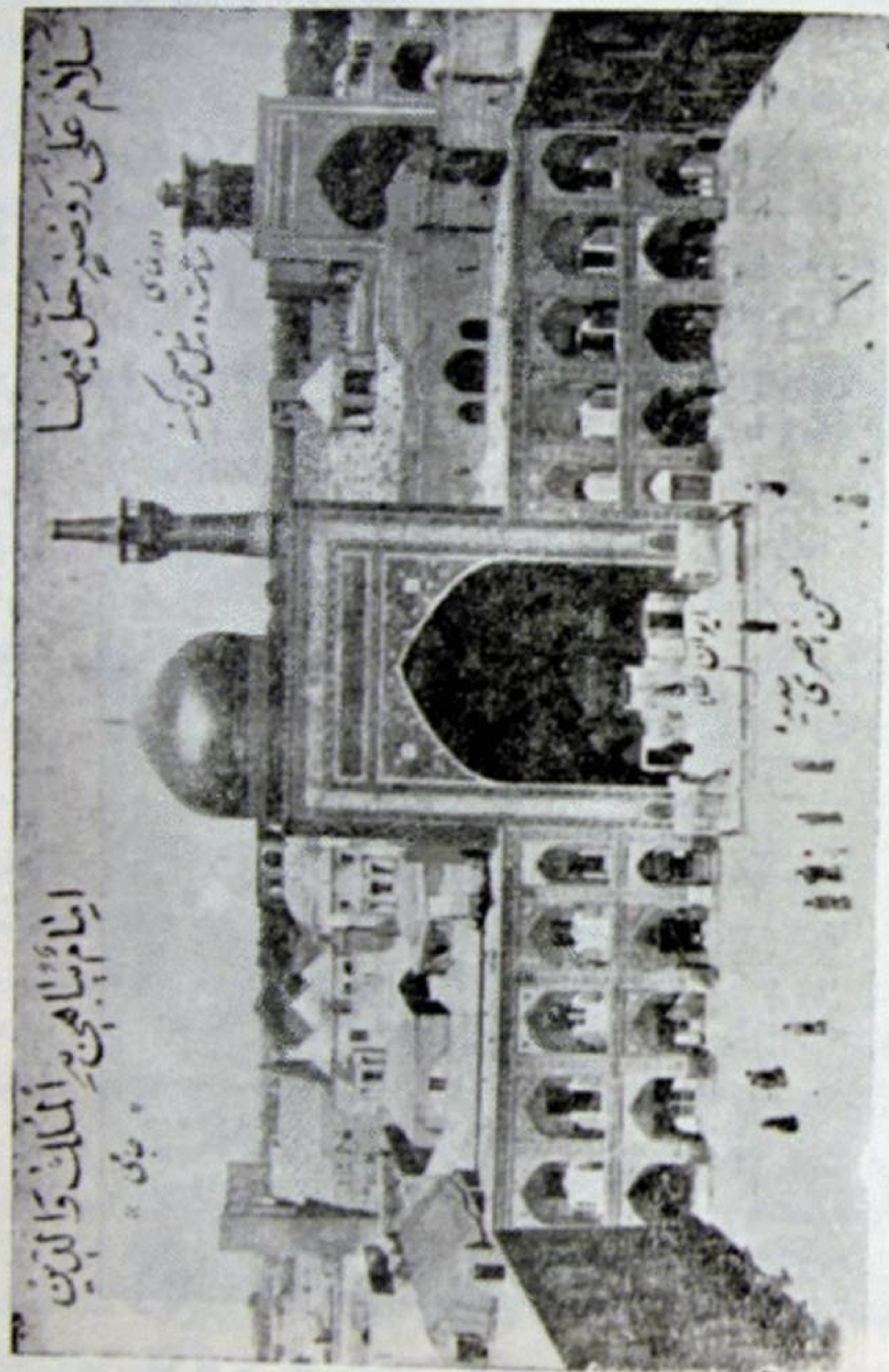
(۱) فوت سبکتکین غزنوی در۳۸۷هجری بوده (۲)درتاریخ گزیده حمدالله‌مستوفی می نویسد که‌مشهدرا سوری‌بن معتز دردورهٔ‌سلطان مسعود غزنوی حاکم نیشابورعمارت کرد .

فرمان دادآباد کردند
بقعهٔ مشهد است پس از حادثهٔ غز که در خراسان شورش کردند بنای سلطان محمود
(۲) در حادثهٔ غز که در خراسان شورش کردند
رو بویرانی گذاشت و شرف الدین ابو طاهر بن سعد بن علی قمی در دورهٔ سلطنت سلطان سنجر سلجوقی(۱) که از طرف وی در مرو تا چهل سال حکومت کرد بااشارهٔ بادشاه مزبور بنابرعقیدهٔ قبلی خودو یاشفای رنجوری پسرش بر حسب نذری که کردهٔ بود بمرمت و تعمیر این بقعهٔ پرداخت و بوزارت سلطان سنجر رسید و سه‌ماه وزیر بود که در گذشت.

(۳) این بنای سیم نیز در فتنهٔ چنگیز خان مغول سیمین بار بنا بگفتهٔ ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح خطبهٔ ملاحم و عزالدین علی بن اثیر الجزری بوسیلهٔ مغول خراب گردید و برای چهارمین بار بدست ارکان دولت سلطان محمد اولجایتو (خدابنده) برادر غازانخان(۲) که اولین بادشاه شیعه از سلاطین مغول بوده است تعمیر گردید ولی بعد از سلطان محمد اولجایتو سلاطین روزگار به تزیینات روضهٔ مقدسه پرداختند و تغییر اسم مشهد و آبادانی کامل آن در عهد سلطنت میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی است(۳) زیرا پس از خرابی بلاد خراسان امیر تیمور در سفرها و لشکر کشی‌های خودحکومت خراسان را بفرزند خود شاهرخ داد وشاهرخ(٤) در صدد آبادی شهرهای خراب شده برآمد و بعد ازدر گذشت امیرتیمورو اغتشاش سمرقند که شاهرخ عزیمت سمرقند نمود در سال ۸۰۸ هجری خواجه سید میرزا را بعمارت طوس مأمور نمود وچون طوس درجنگهای امیرتیمور خراب شده و مردم در سناباد دور قبر مطهر را برای خود مسکن اختیار کرده و خانه‌های گلی ساخته بودند با امر و اشارهٔ شاهرخ همانجا بردور خانه‌های آنها حصاری کشیدند تااینکه همانجا رفته‌رفته شهرو معروف بمشهد گردید وطوس یکباره متروك ماند و گوهرشاد آغا همسر میرزا شاهرخ بن امیر تیمور نیز بایسنغر میرزا پسر خود را مأمور ساخت که مسجد گوهر شاد و عمارت دارالحفاظ را بهلوی حرم بنا نهاد و در سلطنت ناصرالدین شاه قاجار که سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه عموی شاه والی خراسان بود

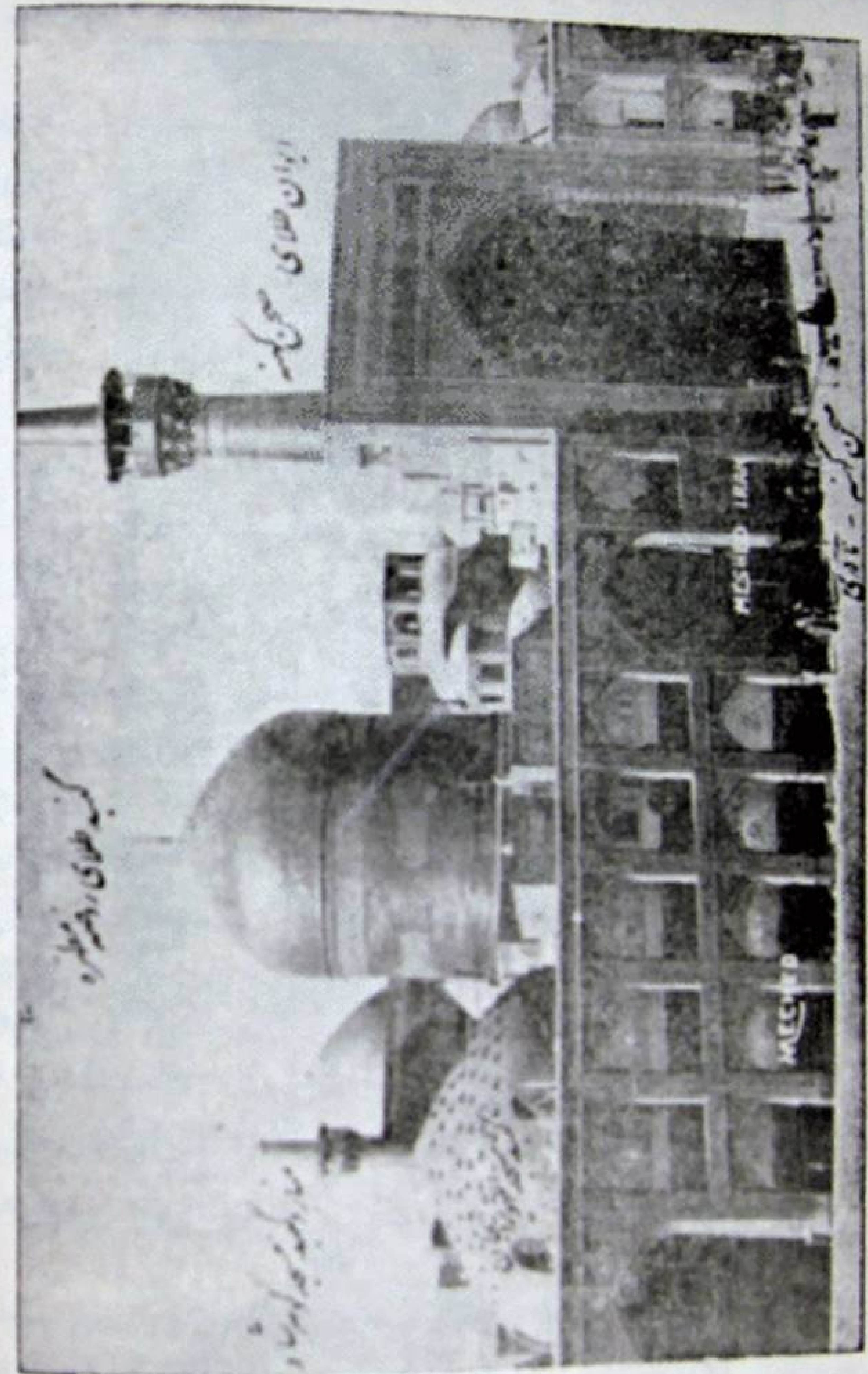
۱) وفات سلطان سنجر پس از رهائی از دست غزان درسال ۵۵۲ هجری در مرو بوده .
۲) سلطان محمد اولجایتو خدابنده که بعد از غازان خان سلطنت کرده در سال ۷۱۰ در گذشته و قبرش در گنبدسلطانیه نزدیکی زنجان است
۳) امیر تیمور گورکانی در سال ۸۰۷ هجری در گذشته .
٤) میرزا شاهرخ بن امیر تیمور ٤۳ سال سلطنت نموده و در سال هشتصد وپنجاه در گذشته است ،

در سال ۱۲۷۹ هجری دارالحفاظ را تعمیر اساسی و آئینه کاری نمودند.
با وجود خسارتها وویرانیها که بوسیلهٔ عبدالمؤمن خان اوزبك و توکمنها پیوسته برآستان مقدس وارد میشد و لوازم آستان مقدس ازچراغ و فرش و غیره به غارت می‌رفت باز با اهتمام مردان عالی همت ورجال عقیده مند ایران روز بروز برشکوه و تزئینات آستان مقدس افزوده میشد.



صحن کهنه که درشمال روضهٔ مقدس و آرامگاه مطهر حضرت رضا ع واقع است نصف آن از بناهای امیر نظام الدین علیشیر وزیر سلطان حسین

بایقرا و نصف دیگر از بناهای شاه عباس ثانی و در ۱۰۵۹ هجری ساخته شده است تاریخ تبدیل گنبد حضرت رضا ٤ بطلا در دوره سلطنت شاه عباس کبیر سال ۱۰۱۶ هجری بوده است که شاه عباس در سال ۱۰۲۰ هجری در ظرف بیست و هشت روز پیاده از اصفهان بمشهد مشرف گردیده و مخارج



صحن کهنه حرم حضرت رضا علیه السلام

تعمیر و طلا کاری گنبد مطهر را از مال مخصوص خود هدیه نموده چنانکه در وسط گنبد مبارک نیز این مطلب را باین عبارت نقش نموده‌اند :

« ماشیاً علی قدمیه من دارالسلطنة اصفهان الی زیارة هذه الحرم

الشریف ».

و امر کرد که نهر بزرگی که فعلا هم از وسط صحن کهنه میگذرد از هشت فرسخی مشهد بیاورند و گنبد اللهویردیخان نیز در ۱۳۱۲ ساخته شده و در تاریخ عالم آرا مینویسد که اللهویردیخان در دورهٔ شاه عباس کبیر بیگلربیگی فارس بوده و بواسطه حسن خدمت بمرتبهٔ صدارت ارتقا یافته و برحسب عقیده یکنفر از مباشرین خود را بایکنفر معمار اصفهانی بمشهد فرستاده و مسجد مزبور را بنا کرد که مدفن وی نیز در مسجد مزبور باشد و این مسجد در سال ۱۰۲۱ خاتمه یافت و اللهوردیخان در آغاز سال ۱۰۲۲ درگذشته و در بقعهٔ مزبور بخاك سپرده شد و در ۱۰۸٤ دورهٔ شاه سلیمان صفوی بواسطهٔ زلزلهٔ شدیدی شکستی در گنبد طلا واقع گردید بطوریکه اکثر خشتهای طلا ریخته شد.

شاه سلیمان صفوی در سال ۱۰۸٦ توفیق یافت که مجدداً گنبد مزبوررا منقش و تعمیر نماید و در ترنجهای گنبد مبارك نیز این قضیه نقش گردیده است.

اساس بنای صحن جدید در دورهٔ فتحعلیشاه قاجار بود و در دورهٔ آقا محمد شاه قاجار ۱۲٦۲ هجری تزیینات آن تکمیل شده و در دورهٔ ناصر الدین شاه قاجار در ۱۲۹۵ با امر شاه مزبور تزیینات ایوان طلای واقعه درصحن نو انجام گرفته است.

خاتمهٔ کتاب

البتهٔ همانطور که تزیینات و تعمیرات و شکوه ظاهری آستان مقدس حضرت رضا ٤ موجب حیرت زائرین و جلب نظر ملل مختلفهٔ عالم است و مظهر عقاید بزرگان سلف و خدمات برجستهٔ شاهان گذشته است فیوضات و آثار معنوی و تجلیات حقیقی این آستان مقدس نیز برای روشندلان و ارباب بصیرت پایان ناپذیر بوده و اکنون هم پایدار و برقرار میباشد و چون نظر ما در این کتاب بر ذکر سیرت و فضایل نفسانیه حضرت رضا ٤ بود از ذکر آنها خودداری نموده و شیوهٔ اختصار را مراعات نمودیم کسانیکه مایل بخواندن آثار عجیبه و معجزات حضرت رضا ٤ چه در دورهٔ حیات و زندگانی و چه بعد از رحلت باشند به کتابهای مفصل که در بن زمینه نگاشته شده مانند کتاب تحفهٔ رضویه تألیف نوروزعلی بسطامی بفارسی و کتاب عیون اخبار الرضا تألیف صدوق بعربی مراجعه فرمایند و اگر کسانی بسبب غلو در مادیت و فریفتگی بعالم طبیعت منکر چنین عوالمی باشند و معجزات و چیزهای خارق عادت را بر صاحبان نفوس قدسیه و بزرگان دین محال و غیر ممکن شمارند

عذر آنان خواسته است زیرا ستایش زیبائی گل ودرخت و باغ برای کسی که نابینا باشد چه ثمری دارد و تعریف عواله معنی برای کسیکه فاقد حس حقیقت وقوه بصیرت باشد بیش از آواز پشه‌ای نخواهد بود.

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
تا اینکه او بمیرد در عین خود پرستی

چون نگارش این کتاب که درسیرت‌سراسر عظمت حضرت علی بن موسی‌الرضا ع میباشد هنگامی‌اتفاق افتاد که بواسطهٔ فزونی کارهای‌شخصی فرصت اینکه هر مطلب و سطری را مکرر از تحت نظر گذرانده و فراز هر موضوعی را کاملا مورد سنجش و مطالعه قرار دهم نداشتم از این‌رو رشتهٔ‌نگارش‌خودرا در اینجا بپایان رسانیده و از خوانندگان گرامی‌متوقعم که اگر قصوری در طرز نگارش و عدم دقت و انتقاد در تواریخ‌ومقاصد این کتاب ببینند باصلاح آن کوشیده و توفیق خود و ما را در نشر بهترین آثار دینی از پیشگاه خداوند خواستار شوند.

بتاریخ ۳ اردیبهشت ۱۳۲۴

آثار قلمی نگارنده این کتاب

(۱) ترجمه و شرح رساله بطلان تناهی ابعاد تالیف حضرت راز شیرازی‌قدس‌سره که یکی ازمردان بزرك سبب ترجمهٔ‌آن شده.

(۲) گویندگان بزرك ایران - درتذکر وتاریخ بزرگان و عرفای ایران مأخوذ ازمآخذتاریخی مهم که هنوز تمام‌نشده وقسمتی ازآن درمجلهٔ جلوه چاپ شده‌است.

(۳) آثار نظمی وترجمهٔ سخنان بزرگان وبرخی قصاید منظوم عربی وفارسی که هنوز توفیق چاپ و گردآوری آنها فراهم نشده واگر خداوند توفیق مرحمت فرماید ووسایل چاپ فراهم گردد اقدام بنشر آن خواهد شد.

(٤) درنظراست یکی ازبهترین آثار حجةالاسلام غزالی درمعرفة النفس ترجمه شود وبهمین زودی انشاءالله شروع وبمعرض استفادهٔ عموم گذاشته میشود.

سخنان حضرت رضا علیه السلام

با

قصیده‌هائیه منسوب بآنحضرت

ترجمهٔ منظوم یگانه عالم و ادیب فرزانه‌حضرت

آقای‌حاج میرزا محسن عماد

متخلص به حالی دامت افاضاته

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

در توحید

پس از حمد خداوند توانا — که بر پیدا و پنهان است دانا
خداوندی که‌اعراض‌وجواهر — بیك جلوه از و گشتند ظاهر
بیك لمعه‌زفیض وبارش‌جود — برون کرد ازعدم‌این‌جمله موجود

چراغ آفتاب و مه بر افروخت — بآدم علم اسما را بیاموخت
همه هستی بنور اوست شاهد — بیکتائی او گشته مشاهد
عقول و نفس و جان همچون دو ابر — بدور نقطهٔ حقند دایر
ثوابت طایف کویش چو کوئی — زعشق وحیرتش غلطان بسوئی
همه سیاره ها گویند در سیر — هوالله هو المعبود لا غیر
ز نورش جمله ذرات پیدا — بذکر لیس الا الله گویا
کمال فوق انواع الکمال — و ذات جل عن درك الخیال
ببندد شهپر عقل از عقالش — اگر خواهد برد سوی جلالش

ستایش و درود حضرت رسالت ص

سلام وبس درود بی نهایت — بنور اولین ختم رسالت
علمدار لواء احمد و محمود — که پیش از آب و گل جان جهان بود
جهان از نور او زنده بجانست — هم او مجلای توحید نهان است
ابوالقاسم محمد شاه لولاك — که بر اوجش نپرد مرغ ادراك
چوشد از رفرف جان عرش پیما — بسوی قاب قوسین او ادنا
چراغ قرب شد آنسان فروزان — کز و صد شهپر جبریل سوزان
زبرش ماند کان قرب جلیل است — چه جای شهپر صد جبرئیل است
سر آغاز مقالات وجودی — که روح کل زانفاسش نمودی
سلام الله ما کر اللیالی — بر آن مرآت اوصاف کمالی
سپس بر جانشین پاك احمد — علی مرتضی نفس محمد ص
در اقلیم ولایت بود سردار — نبی را محرم اسرار و دلدار
همان شاهی که والصبح تنفس — اشارت بر دم رحمانیش بس
نخستین موجه از بحر مشیت — تجلی دومین مرآت وحدت
سپس بر یازده شمس ولایت — زما باشد درود بی نهایت
که بد مهر نبی اندر تجلا — بروج اثناعشر بر اواست مجلا
امامانی که در گردون توحید — شموسند اولیاشان ماه و ناهید

آغاز ترجمه

بیا ایدل بچین گلهای الوان — که بشکفته است از شاه خراسان
معطر دار جان وازین شقایق — که بر رسته ز بستان حقایق
ز بحر حکمت شه پور موساع — بساحل آمده در های اجلا
زنظمش صد چو حسان گشته حیران — که مضمونش بود مانند قرآن
بهائی در جهانش نیست آری — ندارد غیر نقد جان عیاری
بدامان دل این درها بیندوز — بنورش ساحت جان را برافروز
چنین فرمود آن سلطان عالی — امام هشتمین مولی الموالی

قصیدهٔ هائیه منسوب بحضرت رضا ع

در اندرزهای اخلاقی واجتماعی

(۱) نکوهش خود پسندی وغفلت از خداوند

واعجباً للمرء فی ذاته — یجر ذیل التیه فی خطرته
یزجره الوعظ فلاینتهی — کانه المیت فی سکرته
یبارز الله بعصیانه — جهراً ولا یخشاه فی خلوته
و ان یقع فی شدة یبتهل — فان نجی عاد الی عادته

ترجمه

شگفتم آید از آن مرد نادان — که اندر کبر خود مانده است حیران
نه عقل عاقبت اندیش دارد — نه فکر شر و خیر خویش دارد
فرو رفته بگرداب گناهان — ز سر تا پای آلوده بخسران
چنان سرمست جام خود پسندی است — که گوشش کر زهر اندرز و پندیست
از آن ایزد که دادش جود خلقت — به بخشیدش همه اقسام نعمت
نمی ترسد بخلوتها زمانی — ندارد پاس او اندر نهانی
کشد سر همچو شمع شب هویدا — زند آتش زعصیان جان خود را
چو سختی دید نالد روی بر خاك — رود دود دل مسکین بافلاك
نجاتش چون دهد لطف خدائی — رود چون خوگران بر بی وفائی

۲ پیوستگی باخداوند

ارغب لمولاك و کن راشداً — واعلم بان العز فی خدمته

ترجمه

بیا ای بنده گر خواهی تو عزت — خدا را یاد کن از روی رغبت
کسی کو بندهٔ آن شاه عشق است — همیشه راه رو در راه عشق است
نه بندد همچو نرگس چشم از خواب — بریزد شبنم اشك از تف و تاب
بپای یار چون سرو ایستاده — سر خود در ره خدمت نهاده
کسانی کاندرین ره کاردانند — براه بندگی جان می فشانند
سر اندر کوی خدمت داده چون گوی — همه زنجیری آن پیچش موی

۳ - اهتمام در خواندن قرآن وپیروی ازشریعت

واتل کتاب الله تهدی به — واتبع الشرع علی سنته

ترجمه

کتاب حق بخوان کان در هدایت — برونت سازد از چاه ضلالت
چو قرآن منزل از وحی حکیم است — ترا هادی براه مستقیم است
بتاریکی جهل اندر ز قرآن — همی جو نور صدق وعلم و ایمان

چو نور پاك قرآن تافت بر دل   چه دولتها که گردد برتو حاصل
چو قرآن مصطفی راوحی بوحی است   عجب نبود که‌حق را سر و معنی است

✿✿✿

بیارا سیرتت با شرع احمد   که تا باشد روانت شاد سرمد
اگر خواهی بیابی راه ایمان   ز دستور شریعت سر میپیچان
اگر خود در خرد باشی فلاطون   مپو بی رهنمای شرع هامون
شریعت‌جان و دل رازنده دارد   ترا در راه حق پاینده دارد

۴ ـ مفاسدحرص وطمع

لا تحرصن فالحرص یزری الفتی   و یذهب الرونق من بهجته

ترجمه

ز حرص وآزخود را دار یکسو   خردرا حرص چون‌لکه‌است‌بررو
که‌حرص وآزچون‌باد خزان‌است   خلاف آبروی گل رخسان است
شود افسرده زان گلهای رخسار   بریزد بار و برگ جان هشیار

۵ ـ مقدرات آسمانی ونصیب وبهرهٔ آدمی

والحظ لا تجلبه حیلة   کیف یخاف المرء من فوته
ما فاتك الیوم سیاتی غداً   ما فی الذی قدر من حیلته
قضائه المحتوم فی خلقه   وحکمه النافذ مع قدرته

ترجمه

هر آنچه گشته بر حظت مقدر   بحیله رد آن نباید میسر
کسی منع نصیبت ناتواند   جز او کس سرنوشت تونداند
نشد امروز اگر فردا بیاید   که دام حیله عنقا را نشاید
قضا محتوم وجاری ازخدا شد   نوشته از قلم ردش کجا شد
زحکم‌وقدرتش جاریست‌هرکار   بجز تسلیم امرش نی سزاوار
اگر با دست وپا چون عنکبوت است   برد همچون‌مگس بر وی که‌قوت است

۶ ـ روزی‌آفریدگان

والرزق مقسوم علی واحد   مفاتح الاشیاء فی قبضته
قد یرزق العاجز مع عجزه   و یحرم الکیس مع فطنته

ترجمه

خدا روزی ده هر کورولنك است   و گر کرمیکه‌زادش توی سنك است
کلید گنج فوق و تحت‌عالم   بود در دست آن خلاق اعظم
فقیر و عاجزنداین جمله مخلوق   خدا رازق بود ما جمله مرزوق

زخاك همچوخودمحتاج ومسکین   مشو امیدوار ای مرد ننگین
نباشد وسعت روزی به تدبیر   کسی نتواند اندر رزق تغییر
بسازیرك که‌موی‌اشکاف‌دهراست   نصیب‌روزی‌اش درکام زهر است
اگر چه خرده بین‌وکاردان‌است   براوآب حیات حق نهان است
چنین سفته است گوهرنکته دانی   حکیم و عارف صاحب بیانی
(سکندر را نمی بخشند آبی   بزور وزر میسر نیست این‌کار)
بسابی دست‌وپاچون‌زرگراز زر   بود بر دامنش ازحد فزون تر
ولی افزونیش وزرو وبال است   پشیمانی ورشکش در مآل است

۷ ـ رنجه‌نداشتن بینوایان ومستمندان

لا تنهر المسکین یوماً اتی   فقد نهاك الله عن نهرته

ترجمه

هر آن مسکین که آید بردر تو   دل محرومش از انعام می جو
بخوش خوئی‌دل‌زاوش بدست‌آر   دل چون شیشه اش راهان‌میازار
خدا لا تنهر السائل بفرمود   مکن با زجر سائل راتومردود
بیا بشنو تو حال مرتضی را   چگونه کرد با مسکین مدارا

داستان رفتار حضرت مولای متقیان علی ٤
با نیازمند

شنیدم مرتضی ٤ آن شاه آفاق   که باشد در جهان سروری طاق
بیامد سائلی بسر پیشگاهش   که تا یابد نوال ازخوان جاهش
چودیدش غرق حاجت شاه پاکان   بفرمودش ز رافت شیر یزدان
که ای غواص دریای نوالم   اگر خواهی شنو وصف‌خصالم
نمیدارم روا خواری کس را   شرافت بهر مردان است اولی

✿✿✿

بخواهش آبروی مرد ریزد   که ذلت از سؤال و کدیه خیزد
نیاز خویش را بسر خاك بنگار   ز ذل مسئلت خود را نگه دار
بس آنکه بذل فرمود وسخا کرد   هر آنچه داشت‌حاجت‌شه‌روا کرد
چنین بوده‌است خوی راد مردان   که دلجوئی کنند از مستمندان
دل درویش کز غم گشته پاره   بدلجوئیش بتوان کرد چاره

رسیدگی حضرت حسین بن علی ع
به تقاضای اعرابی‌مستمند

یکی اعرابی افسرده حالی   که بود ازبرك وتوشه‌دستخالی

ز راه دور آمد در مدینه / شده از تنگدستی تنگ سینه
همی جستی سراغ منعمی را / که درد نیستی جوید مداوا
نشان دادندش از فرزند حیدر ٤ / حسین بن علی ع محبوب داور
که باشد ملجاء هر مستمندی / از و جوید دوا هر دردمندی
بیامد با امیدی بر سرایش / ز روی شوق بسرودی ثنایش
که «کس نومید نبود از سخایت / زند گر دست در حلقهٔ سرایت»
«نبودی گر نیاکان عظامت / بما بر بسته بودی باب رحمت»
«بمردم واسطهٔ رحمت شمائید / خداوندان فضل و اصفیائید»
«زفیض و فضل هرجائی نشان است / یقین از رشحهٔ جود شهان است»
چو عرض حاجتش بر شاه بنمود / بقنبر حالی آن حضرت بفرمود
هر آنچه نقد باشد ساز حاضر / که اعرابی نباشد تنگ خاطر
به نزد شه بیاورد آنچه زر بود / ولی از همت شه مختصر بود
شمار نقد زر بد چار هزاران / بسی کم می نمودی پیش سلطان

❊❊❊

به نزد خاصان همت ایزد / متاع و زر بیک اوزن نیرزد
به پیچیدش بدامان عبائی / مگر سازد بدان حاجت روائی
ستادی پشت در از خجلت آن شاه / بدو فرمود بدل آن نقد آنگاه
بفرمود: ارچه این کم شد همی گیر / نبودم بیشتر زین عذر بپذیر
ازین گر بیشتر بودم زرو مال / بتو میریخت ابر جودوافضال»
چوا عرابی چنین رافت زشه دید / زمهر شاه چون کودک بگریید
بپرسیدش سبب بر گریه ات چیست / مگر با اینقدر ناشایدت زیست؟
بپاسخ گفت میگریم زدستی / که باشد صاحب جود السنی
بزیر خاک آخر چون بماند؟ / بلی دهر آنچه داده می ستاند

❊❊❊

بزرگان چون که اصل پاک دارند / به گاه جود زرچون خاک دارند
بخوان تاریخ مردان خدا را / که دریابی نشان اصفیا را
بود کردارشان دستور اخلاق / که ابر رحمتند و چرخ اشفاق

شکیبائی در برابر حوادث

ان عضك الدهر فكن صابرا / علی الذی نالك من عضته
اومسك الضر فلا تشتكي / الالمن تطمع في رحمته

ترجمه

چو این عالم پراز اضداد باشد / حوادث را در آن امداد باشد
اگر روزی بپیشت سختی آرد / دل تنگت بدندانش فشارد

حریفش نیستی صبر آر پیشه / فرج چون شاخه و صبر است ریشه
گره چون در فتد اندر کمندت / کشیدن بیشتر آرد به بندت
ولی با صبر دل آرام باید / که با دست ظفر ناگه کشاید
خراشیدت چوگل گر خار شدت / مبادا پیش کس آری شکایت
چو تو درمانده اندین خلق و بیمار / بدردت ناید از بیمار تیمار
بر آن شاه شهان آور شکایت / که از وی داری امید عنایت
بجز او جمله را میدان فسانه / نه بینی غیر او اندر میانه
بزرگانی که بر حق عارفانند / به تیر دل ربا دلدر نشانند
بهر چه میرسد از حکم دلدار / به تسلیم ورضا کوشند یکبار

٩ ـ منافع خاموشی

لسانك احفظه وصن نطقه / واحذر علی نفسك من عثرته
فالصمت زين و وقار وقد / يوتی علی الانسان من لفظه
من اطلق القول بلا مهلة / لاشك ان يعثر في عجلته
من لزم الصمت نجی سالماً / لايندم المرء علی سكتته

ترجمه

زبانت را بخاموشی نگهدار / سر سبزت دهد بر باد گفتار
زبان سرخ رو زردی بیارد / ولی خاموشی افسوسی ندارد
زحرف بیهده جانا حذر کن / بغیر از یاد حق از دل بدر کن
هر آنکس را سخن بسیار باشد / در و گرسان و را انبار باشد
بسی اسقاط ازآن داس زبانش / بخاک آید که میزاید زیانش
همه زیب و وقار مرد عاقل / بخاموشی بود اندر محافل
گرفتار قفس بلبل از آن شد / که گویائیش مشهور جهان شد
اگرخاموش بودی کبک کهسار / کجا شهباز را میگشت اشکار
اگرطوطی شدی خامش زگفتار / نمی شد در قفس هرگز گرفتار
نجات و فرهی از خامشی جو / که باشد در خطر پیوسته پرگو

١٠ فاش نمودن اسرار

من اظهر الناس علی سره / يستوجب الكی علی مقلته

ترجمه

زبان از راز بنهفته نگهدار / مکن با دیگران اسرار اظهار
به اسرار تو نبود جز تو محرم / کسی را نیست از ناگفتنش غم
هر آنکس رازخود گوید بناچار / بمژگان داغ کردن شد سزاوار
با خکر ماند آن راز نهانی / چو افروزد بهمه سوزد جهانی
ز اسرارخدا هم اهل اسرار / دهان را مهر کردستند یکبار

چو گوهر در تهٔ دریای عمان نهان دارند سر عشاق یزدان

گهر بیرون چو از جیب صدف شد صدف بی قدر وقیمت چون خزف شد

شهان و اولیا در هر زمانی زبان بستند از راز نهانی

بخواری مبتلا شد آخر کار کسی کو راز پنهان کرد اظهار

چو منصور آمدی حلاج اسرار از آن بردار کیفر شد گرفتار

که گفتا چون شجرانی انا الله ز اسرار خدا زد عام را راه

اگر پنهان نمودی راز مستور ندادی سر زسر الله منصور

۱۱ - مزاح وشوخی خفت آورد

من مازح الناس استخفوابه وکان مذموماً علی مزحته

ترجمه

مکن با مردمان شوخی وطیبت که شوخی میبرد شرم و مهابت

وقار وهیبتت شوخی برد زود شما رنداز سبکباریت مردود

ندیمان را هنر شد شوخکاری حکیما نراست مایهٔ عیب وخواری

۱۲ - کناره جوئی ازمردم

کن عن جمیع الناس فی معزل قد یسلم المعزول فی عزلته

ترجمه

همیدان زای عز در عین عزلت بدین و دل اگرخواهی سلامت

هما چون گشت عزلت گیرو پنهان گرامی شد میان جمله مرغان

بلی عزلت زغیر آمد نه از یار ز ناجنسان گریز ای مردهشیار

ز گفتار نبی با صواب است که دنیا جیفه واهلش کلاب است

همه دنیا پرستان چون سگانند بپی مردار دنیا در فغانند

کسی کو ازپی جیفه روان است یقین زخمی زدندان سگان است

۱۳ - مذمت خوردن نوشابه وشراب

من جعل الخمر شفاء له فلا شفاه الله من علته

ترجمه

مزن بر خمر لب هر چند درمان بدانندش پزشکان و طبیبان

هرآن چیزی که حق کرده حرامش ندارد سود کردار و است نامش

چو دردی بدتراز امراض دل نیست علاج دل زجنس آب و گل نیست

بیارد بر دلت زنگ قساوت ترا وادار سازد بر جنایت

۱٤ - مخالفت با بزرگان وزمامداران

من نازع الاقبال فی امرهم بات بعید الراس من جثته

ترجمه

نمودی دست خود از درد رنجه زدی گر بر کف پولاد پنجه

هر آن سرباززداز امر شاهان سر خود بازد از خصمی آنان

بجنگ شیر نر روبه نیاید که چنگ شیر سر از تن رباید

نیارد کبک هرگز جنگ آغاز بکهساران ابا شاهین و بابا ز

ندارد زور بازو چونکه عاجز نگردد خصم شیر مست هرگز

۱۵ . جنگجوئی با زورمندان

من لاعب الثعبان فی کفه هیهات ان یسلم من لسعته

ترجمه

هر آن با اژدها زور آزماید زنیشش کی تواند جان رباید

بعدخویش گیری دشمن خویش مبادا دشمنت درویش دلریش

برو از خصمی اهل دل اندیش که بنیاد افکند تیر دل ریش

چنین فرمود حق کانکه مراجا نباشد در زمین و عرش اعلا

بود ماوای من قلب شکسته چو شیشه یعنی از درویش خسته

دل مردان حق بیت الهی است که آن گنجینهٔ اسرار شاهی است

۱۶ - همنشینی با نابخردان

من عاشر الاحمق فی حاله کان هو الاحمق فی عشرته

ترجمه

بنادان دل مده با او نیامیز مسیحی گر بصد فرسنگ بگریز

دم عیسی که کردی مرده احیا گریزان بود از نادان بهر جا

چو امراض و با آخر حماقت کند بر همرهان از وی سرایت

داستان جوانی که باخرس دوستی نمود

به خرسی خواست حمله اژدهائی که دشوارش نموداز وی رهائی

همیزد نعره و فریاد می کرد زمردم بر خود استمداد می کرد

بیامد از سر رافت جوانی که برهاند زچنگ مرگ جانی

بزد تیری بسر آن اژدها را که در پیمود صحرای فنا را

چوخرس ازوی چنان مهرووفا دید برای دوستی وی را سزا دید

قمار دوستی با آن جوان باخت کمند بندگی در گردن انداخت

بگفتا تا بگیتی زنده باشم ترا از جان و دل من بنده باشم

به تنگی و فراخی یار شاطر شوم ایدون ترا نی بار خاطر

نصیحت عاقلان گفتند زنهار زابله دور شو می باش هشیار

بجای نیشکر خودزهر خواری بجای کاشتی حنظل بکاری

زشنوائی قضا بربست گوشش نیاویخت آن در ردر گوش هوشش

بسر بردند با هم چند گاهی بروز شادی و شام و سیاهی

مگر روزی جوان میبود خسته ره رفتن زخوابش گشت بسته

بزیر شاخ سروی رفت در خواب مگر آرام یابد از تف و تاب

داستان دوستی با خرس

بحالش خرس ناظر بود و هشدار — که او خوابیده بود و خرس بیدار
مگسها را نمودی از رخش دور — دلش با راحت او بود مسرور
یکی زان پشه‌ها بس سخت رو بود — چو پروانه همانا شمع جو بود
نمودی هرچه خرس ازوی کنارش — نبودی از رخش ممکن فرارش
بپایان خرس احمق یافت چاره — بکوبد پشه را با سنگ پاره
چنان زد سنگ بر صورت جوانرا — که کرد آزادش از تن مرغ جان را

...

برایت این مثل زان گفتم ایجان — که بگریز ای جوان از یار نادان
نگیری دوست خود از ناخردمند — چه حمقش آورد پای تو در بند

۱۷- دوستی با فرومایگان

لاتصحب النذل فتردی به — لاخیر فی النذل ولا صحبته

ترجمه

نباشی با فرومایه مصاحب — که اندازد ترا اندر نوایب
نه اندر یاریش نفعی بدین است — نه سودی زو بدنیایت قرین است
به نزدما فرومایه کسی دان — که باشد بنده نفس و هوس ران
چو او اندر پی آزو هوا شد — بدام هر هوسها مبتلا شد
همه سعیش برای جاه فانی — ندارد غفلت از دنیا زمانی
چو بت او می پرستد سیم و زررا — ندارد لحظه‌ای بر حق نظررا
نزاید زو بجز شر دل و دین — تباهی یا بد از وی دین و آئین

۱۸- طرز معاشرت بامردم

من اعتراك الشك فی جنسه — وحاله فانظر الی شیمته

ترجمه

دو دل باشی اگر در صحبت یار — بیاری شاید او یانی سزاوار ؟
نگر بر خوی و رفتار چنین یار — که تا آگه شوی ایمرد هشیار
نکو بشمر کسی کو نیکخوی است — نشان مشك و عنبر عطر و بوی است

۱۹ پاداش اعمال

من غرس الحنظل لایرتجی — ان یجتنی السکر من غرسته

ترجمه

بدی بر کس مکن بینی مکافات — زنیکوئی نزاید هرگز آفات
ندیدی هر چه کارد در بهاران — بجز آن ندرود ندش کشت کاران
اگر جو کاشتی زان بدروی جو — نگوید کس کزان گندم تو بدرود
اگر حنظل نشانی در زمینی — یقین از حاصلش شکر نه چینی

۲۰- امیدواری بر خدای تعالی

من جعل الحق له ناصراً — ایده الله علی نصرته

ترجمه

مجو یاری مگر از آن خداوند — که تائیدت دهد بگشایدت بند
هر آنکس یاور او گشت ایزد — نباشد مقصد و آمال او رد
اگر از درگهش رو بر نتابد — کلید فتح و نصرت زود یابد .

۲۱- سپاس وقناعت

واقنع بما آتاك من فضله — واشکر لمولاك علی نعمته

ترجمه

قناعت پیشه کن شاکر همی باش — که باشد فضل حق بر شکر پاداش
هر آنچیزی که مولایت عطا کرد — سپاس آور که بس لایق بجا کرد
فزونی نعم در شکر او دان — لئن شکرتم از قرآن حق خوان

۲۲- رفتار با آزادمردان

وانظر الی الحر واحواله — واجلسه بین الناس فی رتبته

ترجمه

چو آمد پیش تو یك مرد آزاد — که دنیا و هوایش داده بر باد
ز احوالش بتو مکشوف گردد — که جانش باخرد موصوف گردد
میان مردمان دار احترامش — بجای خویش بنشان در مقامش
که دارد قدر گوهر گوهری پاس — نداند ناس را عامی ز نسناس

۲۳ نکوهش مردم آزار

لا بارك الله العلی فی امرء — یلدغ کالعقرب فی لدغته

ترجمه

نباشد فرخی در حال آنکو — که بدکار است و بد پندار و بدخو
چو کژدم میگزد مردم هماره — بود دلها ز نیشش پاره پاره
ز جور و ظلم او مردم همیشه — گریزندهمچو میش از گرگ بیشه

۲۴ دوستی با مردمان دورو

لا تطلب الاحسان من غادر — یروغ کالثعلب فی روغته

ترجمه

مدار از بیوفایان چشم احسان — که باشندی چورو به حیله‌بازان
زیاری تو سود خویش خواهند — بخود افزون کنند از تو بکاهند
مخوانشان یار کایشان یار نانند — چو شد دستت تهی از خود برانند
همه هستند فرزندان فرصت — که آغازند یاری که خصومت

۲۵ همسایگان ناپارسا

لا خیر فی الجار اذا لم یکن — ذا عفة یؤثر فی عفته

ترجمه

خوش آن همسایگان پارسایند / که زایشان اهل دین حاجت روایند
همیشه سایه سان بگزیده یارا / گزیده شیوهٔ حسن وفا را
وگرنه نیست در همسایگی خیر / چه فرقی دارد آن همسایه با غیر

۲۶ بخشش وانعام

الناس خدام الذی نعمة / وکلهم یرغب فی خدمته

ترجمه

بر اهل جود مردم راغبانند / کمند منعمان را گرد نانند
چو نعمت داد نعمت خود کمند است / کشد آنرا که زار و مستمند است
سخا نخلی است چون طوبی جنت / که نبود شاخهٔ آن را نهایت
اگر مسکین و گر خود مالدارند / همه خواهان شاخ میوه دارند

۲۷ آداب ازدواج

و ان تزوجت فکن حاذقاً / واسئل عن الغصن وعن منبته
وابحث عن الصهر و اخواله / من عنصر الحسی وذی قربته

ترجمه

اگر خواهی نکاح از زن همیجو / که پیوندش بود بر اصل نیکو
مجو جفت از زمین شوره زاری / که نازاید بجز خارا وخاری
بجو جفت فراخور تا توانی / که باشد از گزیده خاندانی

***

وگر داماد خواهی باش جویا / ازو وز خاندان وخویش و آبا
بجو از بستگان و خاندانش / که باشد پاك از هر عیب جانش
بکن پیوند باهل و نجیبان / که تا فرزند نیك آید از ایشان

۲۸ مردم آزار مباش

یا حافر الحفرة اقصر فکم / من حافر یصرع فی حفرته

ترجمه

اگر چاهی کنی ای چاه کن بر / کسی خود میفتی درچاه آخر
که گرچه میکنی درراه دان / بود جای تو در چاه تو پایان
منه هرگز براه دیگران دام / که خود بردام خود افتی سرانجام

۲۹ ستمکاری بر ناتوانان

احذر دعا المظلوم فی لیله / فربما یقبل فی دعوته
سیما اذا کان اخا حرقة / وبات یسقی الدمع من عبرته

ترجمه

ز نفرین ستمدیده بیندیش / نشیند برنشان تیر دل ریش

شبانگه گر زند تیری ز آهش / که را یارا است بندد شاه راهش
بویژه گر دلش سوزد ز استم / ببارد اشك بر رخساره از غم
که آنکاری که سازد تیر یك آه / نسازد تیر و تیغ خصم بدخواه

۳۰ نوازش غریبان

اکرم غریب الدار واهمل علی / راحته مادام فی غربته

ترجمه

فراهم کن غریبان را توراحت / گرامی دارشان هنگام غربت
غریبان را کند هرکو نوازش / بخواهد حق ازاو درحشر پوزش

۳۱ نکوهش بخل وامساك

فمن غدا بالمال ذا شحة / تذمه الناس علی شحته

ترجمه

هر آنکو بخل ورزد در زر و مال / برستاخیز گردد تیره احوال
میان مردمان پیوسته خوار است / گلش درچشم بدگویان چو خار است
چو از بخل زرش آگاه گردند / همه یاران او بدخواه گردند

۳۲ مکافات ستم

یا ظالما قد غره ظلمه / ای عزیز دام فی عزته

ترجمه

بدان ای ظالم برظلم مغرور ! / بدنیا کی کسی گردید مسرور ؟
کجا مانده عزیزی بی مذلت ؟ / دراین جای فنا و پر ندامت

۳۳ مرك بر آدمی حتمی است

الموت محتوم لکل الوری / لابد ان تجرع من غصته

ترجمه

قضای حتم حق شد مرك دیدن / ز جام مرك ناچاری چشیدن
که شکرخوار شد در دار حسرت / که ناشد تلخکام اززهر ذلت ؟
بقای او بیك ارزن نیرزد
خوشی کم بجان کندن نیرزد

خاتمه

[illegible] هفتمین ختم بیان شد / که انوار خدا ازوی عیان شد
کلام شاه چون شاه کلام است / فراز حکمت و کلمات تام است
بود هرجمله‌اش گنجی ز اسرار / که مخزون است دروی لعل شهوار
بسی گنجینه اندروی دفین است
سخنهای بزرگ ولعل دین است

از خوانندگان این کتاب خواهشمنداست پیش از شروع بخواندن غلط های کتاب را طبق این غلطنامه تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	درست
٦	٢٥	متفاوت است	بین سطر ٢٤ و ٢٦ فاصله نباشد
٧	٢	دارند	» ٢ و ٣ »
٧	١٢	باشد بس	» ١٢ و ١٣ »
٩	٢٥	١٩٠٠ حدیث	(٩٢٠٠ حدیث)
١٩	٧	ntuitone	iutuitione
٢٠	٢٩	علی بن عبدالعال کرکی	صاحب کتاب جامع المقاصد در شرح قواعد که یکی از جامعترین کتب فقهیه امامیه است در سال ٩٤٠ درغدیرخم در نجف در گذشته است (ازقلم افتاده)
٢٢	٢	دشواد	دشوار
»	١١	بحرالعلوم طباطبائی	متولد ١١٥٥ که در ١٢١٢ ﻫ در نجف اشرف در گذشته و اصلا از بروجرد است
٢٥	٢٧	نام دارم	دارد
٢٦	٢٨	دایرة المعاف	دایرة المعارف
»	٣٠	میگوید یعنی	(یعنی) زیادیست
٢٧	٣٣	قوچهای بنایوت	بنایوت
٢٨	٢٥	باینه	یا آینه
٣٥	٣	میگویند که تو	درهر نوع از سخن میان سخنوران افتاده
٣٩	١٧	حاشیه صفحهٔ ٣٧	صفحهٔ ٣٨
٤١	٢٢	حاشیهٔ صفحهٔ ٣٩	صفحهٔ ٤٠
٤٨	٣١	چه با	چه بسا
»	٣٢	موهوتی	موهوبی
٤٦	٢٤	ابوالحن	ابوالحسن
۵٥	١١	افتاد	که دو رشته از گیسوان برخسار مبارکش فروهشته بود (افتاده)
٥٥	پاورقی سطر ٢	صاحت	صاحب
»	» »	المهتمه	المهمه
»	» ٣	جواهرالفقدین	العقدین
٥٦	سطر ٣٢	محمدبن جرید	محمدبن جریر
٥٩	١	علی بن حلزه	علی بن حمزه
٦٤	٤	تولیت خدای	خدائی
٦٩	٢٨	بآن حضرت	آن حضرت
٧٣	٣	در ١٣١٣	١٠١٣

اظهار تشکر

این کتاب مختصر که درسیرت و فضائل نفسانیه یگانه محبوب و ولی خدا سلطان الاولیاحضرت **علی بن موسی الرضا** ٤ نگاشته شده بود بااینکه بواسطه نبودن فرصت ومجال تفصیل زیادی در شرح مطالب وحالات آنحضرت داده نشده معذلك جای بسی شکراست که درپیشگاه آنحضرت روح العالمین فداه مورد قبول واقع گردیده وپس ازاینکه این کتاب ازلحاظ بحث درشخصیت آنحضرت به شخصیت حضرت علی بن موسی الرضا ٤ نامیده شده بود موسوم به کتاب **سنی المواهب** یعنی (موهبتهای بزرك) گردید وبی مناسبت هم نیست زیرا توجهات ومعنویت آنحضرت درتالیف این کتاب بزرگترین راهنمای نگارنده بوده است وممکن است این اسم را یکی ازاوصاف ذاتی آنحضرت که اینکتاب بنام نامی ایشان تالیف شده دانست زیراوجود آنحضرت خودیکی ازموهبتهای بزرك وتجلیات کامله الهی است

تهران ـ احمد خوشنویس

آثار قلمی مترجم محترم قصیدهٔ هائیهٔ حضرت رضا ٤

١) آیات الرجعه : در اثبات رجعت شخصیة آل محمد ٤ با دلائل علمی و منطقی قرآنی چاپ تهران

٢) عرفات : شرح کلمات قصارعربی منسوب به باباطاهر عریان همدانی

٣) آئینهٔ بینایان شرح منازل السایرین عربی خواجه عبدالله انصاری ره در علم معرفت و سلوك

٤) ترجمه منظوم فصل الخطاب عربی سید قطب الدین نیریزی قده

٥) رساله اکسیر معرفت - در

٦) ترجمه غرر الکلم - کلمات ٤ تالیف آمدی چاپ شیراز

٧) شرح فارسی برسی فصل فیلس در علم هیئت قدیم

٨) دیوان قصاید وغزلیات عربی و فارسی بالغ بر ١٠ هزار بیت

٩) اشارات ولوی در شرح اشعار مشکله مثنوی که اگر توفیق یاری کرد باین زودی اقدام به نشر آن خواهد شد

اظهار تشکر

این کتاب مختصر که درسیرت و فضائل نفسانیه یگانه محبوب و ولی خدا سلطان الاولیاحضرت **علی بن موسی الرضا** ٤ نگاشته شده بود بااینکه بواسطه نبودن فرصت و مجال تفصیل زیادی در شرح مطالب وحالات آنحضرت داده نشده معذلك جای بسی شکراست که درپیشگاه آنحضرت روح العالمین فداه مورد قبول واقع گردیده وپس ازاینکه این کتاب ازلحاظ بحث درشخصیت آنحضرت به شخصیت حضرت علی بن موسی الرضا ٤ نامیده شده بود موسوم به کتاب **سنی المواهب** یعنی (موهبتهای بزرك) گردید وبی مناسبت هم نیست زیرا توجهات ومعنویت آنحضرت درتالیف این کتاب بزرگترین راهنمای نگارنده بوده است وممکن است این اسم را یکی ازاوصاف ذاتی آنحضرت که اینکتاب بنام نامی ایشان تالیف شده دانست زیراوجود آنحضرت خودیکی ازموهبتهای بزرك وتجلیات کامله الهی است

تهران ـ احمد خوشنویس

آثار قلمی مترجم محترم قصیدهٔ هائیهٔ حضرت رضا ٤

۱) آیاتُ الرجعه : در اثبات رجعت شخصیهٔ آل محمد ٤ با دلائل علمی و منطقی قرآنی چاپ تهران

۲) عرفات : شرح کلمات قصارعربی منسوب به باباطاهر عریان همدانی

۳) آئینهٔ بینایان شرح منازل السایرین عربی خواجه عبدالله انصاری ره در علم معرفت و سلوك

٤) ترجمه منظوم فصل الخطاب عربی سید قطب الدین نیریزی قده

۵) رساله اکسیر معرفت ـ در

٦) ترجمه غرر الکلم ـ کلمات ٤
تالیف آمدی چاپ شیراز

۷) شرح فارسی برسی فصل فیلس
در علم هیئت قدیم

۸) دیوان قصاید وغزلیات عربی و فارسی بالغ بر ۱۰ هزار بیت

۹) اشارات ولوی در شرح اشعار مشگله مثنوی که اگر توفیق یاری کرد باین زودی اقدام به نشر آن خواهد شد